اسلام و رجعت

**تأليف:**

**عبد الوهاب فريد تُـنْكابُنى**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | اسلام و رجعت | | | |
| **نویسنده:** | عبد الوهاب فريد تُـنْكابُنى | | | |
| **موضوع:** | بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس) | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
|  |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مختصرى دربارة شیخ عبد الوهاب فرید تنكابنی 3](#_Toc394173066)

[ديباچه 5](#_Toc394173067)

[اسلام دين فطرت و آئين انسانيت‌است 9](#_Toc394173068)

[آرى، اسلام دين عقل و فكر است! 10](#_Toc394173069)

[اسلام دين «وسط» يا جامع حقوق روح و جسم وحافظ مصالح دنيا و آخرت است 16](#_Toc394173070)

[اسلام دين علم و حكمت است! 28](#_Toc394173071)

[اسلام دين برهان و حجت است! 32](#_Toc394173072)

[(كنيسه و علم) 36](#_Toc394173073)

[اسلام دشمن تقليد و تعصب جاهلانه‌است! 41](#_Toc394173074)

[موقعيت حديث، و تاريـخ پـيدايش تدوين آن در اسلام 52](#_Toc394173075)

[(دواعى جعل حديث) 59](#_Toc394173076)

[1- اختلاف در امر خلافت يا خصومت در سياست 59](#_Toc394173077)

[2- تعصُّب 72](#_Toc394173078)

[3- اختلاط مسلمين با اجانب و ورود فلسفه در اسلام 79](#_Toc394173079)

[1- تناسخ ارواح 82](#_Toc394173080)

[2- مسئله خلود و ابدیت عذاب جهنم 83](#_Toc394173081)

[3- مسئله قدم و حدوث كلام الله 83](#_Toc394173082)

[4- مسئله قدر: (جبر و تفویض) و بحث در صفات الله 84](#_Toc394173083)

[5- بحث در كیفیت معراج 84](#_Toc394173084)

[6- رجعت 86](#_Toc394173085)

[7- مسأله تشبیه: 86](#_Toc394173086)

[8- تحریف كتاب الله 88](#_Toc394173087)

[4 - تخريب اسلام و ترويج مذاهب باطله 93](#_Toc394173088)

[5 – تقرّب به خلفاء و احراز موقعيت در جامعه 94](#_Toc394173089)

[6 – ارتزاق 95](#_Toc394173090)

[7 – ترغيب و ترهيب 95](#_Toc394173091)

[معرفات حديث مجعول 98](#_Toc394173092)

[اقسام حديث 101](#_Toc394173093)

[رجعت بر خلاف اصل ثابت در عالم كون و سنت حتميهء خداوند است 106](#_Toc394173094)

[رجعيين جز يك دليل اقامه نكرده‌اند 109](#_Toc394173095)

[اخبار رجعت نه متواتر لفظى هست و نه معنوى 110](#_Toc394173096)

[ترجمة رواياتى كه مرحوم مجلسى عليه الرحمه دربارهء رجعت در جلد 13 بحار نقل فرموده‌اند: 114](#_Toc394173097)

[قرآن مي‌گويد: مردگان هيچگاه بدنيا بر نمي‌گردند 186](#_Toc394173098)

[[خلاصة اين مبحث] 190](#_Toc394173099)

[[استدلال سيد مرتضي به يك حديث نبوي و جواب آن] 193](#_Toc394173100)

[[توضيح معني شفاعت] 197](#_Toc394173101)

مختصرى دربارة شیخ عبد الوهاب فرید تنكابنی

شیخ «عبد الوهاب فرید تنكابنی» یكی از علمای اصلاح و تجدد طلب كه در اوایل سده چهاردهم هجری خورشیدی (مطابق با اوایل قرن بیستم میلادی) در ایران ظهور پیدا كرد. وی شاگرد مصلح معروف آیت الله شیخ «محمد حسن شریعت سنگلجی» بود.

متأسفانه معلومات زیادی در مورد زندگانی شیخ «تنكابنی» در دسترس نیست، اما چیزی كه ایشان را مشهور كرد كتاب پر ارزش وی «اسلام و رجعت» بود كه در آن بحث مفصلی در مورد جعل اخبار و روایات و علل آن در مكتب شیعه دوازده امامی نموده، و عقیده رجعت را جزو عقاید غالی و خرافی معرفی كرد. وی در این كتاب دعوت به بازگشت به قرآن و سنت صحیح پیامبر نمود و عقیده داشت كه باید دین را از عقاید خرافی و بدعت‌ها كه هیچ ارتباطی با قرآن ندارد پاكسازی كرد.

تعدادی از علمای شیعه معاصر «تنكابنی» ردیه هایی بر علیه كتابش «اسلام و رجعت» نوشتند: مانند میرزا غلام على بن محمد بن إسماعیل عقیقی كرمانشاهی كه كتاب «ایمان ورجعت» نوشت، و میرزا عبد الرزاق محدث همدانی كه كتابی به عنوان «سلاسل الحدید على عنق العنید عبد الوهاب فرید» نوشت، و در تهران در سال 1318 هجری شمسی (1362 ﻫ ق) در (234 صفحه) به چاپ رساند. و «سیّد على نقى فیض الإسلام» اصفهانی (متوفى در سال 1405 ﻫ ق) در كتابی به زبان فارسی بنام «ره بر گم شدگان».

این ردیه ها كه توسط علمای نامدار دوران وی نوشته شد حاكی از اهمیت كتاب «اسلام و رجعت» مرحوم «تنكابنی» می باشد.

«تنكابنی» در سال 1360 هجری قمری چشم از جهان فرو بست

بسـم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ () الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا، قَيِّمًا لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الـْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا، مَاكِثِينَ فِيهِ أَبَدًا.

رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آَمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآَمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الأَبْرَارِ. رَبَّنَا آَمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ. رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الـْمِيعَادَ. رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الأَرْضِ وَلا فِي السَّمَاءِ. رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ. رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. رَبَّنَا لا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلا تُحَمِّلْنَا مَا لا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الـْمَصِيرُ. رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ.

ديباچه

تنها چیزیكه مردم امروز را بیعلاقه باسلام نموده و آنان را به لامذهبی سوق می‌دهد و در عین حال بزرگترین رادع پیشرفت اسلام گردیده‌است، همانا خرافات و موهوماتی‌است كه از دیر زمانی با حقایق اسلام دست بگریبان و مخلوط شده‌است. چه اسلام كنونی را ؛ اسلامی كه تعالیم اخلاقی و اجتماعی و دیگر مقررات شامخه‌اش متروک مانده و در مقابل یک رشته عادات سخیفه جایگیر آن شده‌است، اسلامی كه آن همه خرافات غیر قابل قبول و افسانه‌های بی‌سر و ته در تمام شئون وی ریشه دوانده و حقایق برجسته‌اش در زیر هزاران پرده‌های موهوم مستور مانده‌است، خلاصه اسلامی كه آن صورت زیبای اولیه خودرا از دست داده و كنون با صورتی زننده جلوه‌گر آمده‌است! چگونه می‌توان آن را بدنیای امروز معرفی نمود؟! چسان ممكن‌است افكار مردم امروز را بچنین آئینی متوجه ساخت؟! شبهه‌ای نیست، دماغ مردمان عصر حاضر دیگر برای قبول آنهمه خرافات حاضر نیست!.

بگذرید از یک عدّه مردم سال خورده‌ای كه بحكم عادت یا عوامل دیگر نسبت بدین ابراز علاقه می‌كنند، مردمی كه در اثر این انقلابات و تحولات ادبی و اجتماعی امروز چشم و گوش خود را باز نموده تا اندازه‌ای بیدار شده‌اند، جمعیتی كه مفتون مظاهر مدنیت مغرب زمین گشته و افكار نوینی در اعماق روحشان جایگیر شده‌است، مخصوصاً جوانانی كه دماغشان با برهان و منطق آشنا گردیده‌است، چطور می‌توانند آنهمه خرافات را كوركورانه قبول نمایند؟ بی‌پرده بگویم: یک چنین مذهب آمیخته با آنهمه اباطیل با او ضاع كنونی عالم محكوم به فنا و زوال‌است!.

یا للاسف! اسلام و این آخرین قانون آسمانی كه با سرعت برق درخت شرک و وثنیت را ریشه‌كَن كرده و انقضای دوره بت پرستی را با صدای رسائی بعالمیان ابلاغ نموده و لوای توحید را در فراز بتخانه‌های بزرگ دنیا باهتزاز در آورده‌است، بـبینید امروز همان بت پرستی با چه مظاهر گوناگون در عالم اسلام ظهور كرده، و درخت تناور شرک چگونه در محیط توحید ریشه دوانده و بی‌چاره ملت اسلام با چه حالی در سایه‌اش آرمیده‌اند!.

گرامی آئین مقدسی كه علم و عمل را دو حامی بزرگ خود قرار داده و افراد بشر را عموماً بتعقل، تفكر، سعی و مجاهدات دعوت نموده ملاحظه نمائید: اكنون چسان ظلمت جهل عالم اسلام را تیره كرده و پیروانش چگونه در مهد تنبلی و تن پروری غنوده‌اند! مذهبی كه تهذیب نفوس و تتمیم مكارم اخلاق بشر را وجهه همت خود قرار داده، نگاه كنید: چطور فساد اخلاق پیروانش را بگرداب هلاكت و بدبختی انداخته غفلت و ضلالت دامنگیرشان شده‌است!.

آئینی كه نقشه تعالیم اجتماعی وی بر روی نوامیس عدالت، اخوّت و تعاون، طرح شده‌است بـبینید: مسلمانان با چه وضع رقت باری دست تطاول و تعدی نسبت بجان و مال یگدیگر دراز كرده نفاق و دو روئی و خودخواهی و خودپرستی را پیشه خود قرار داده‌اند!

پیامبر كه بنیان آئینش را روی و حدت ملی و اجتماعی استوار كرده و صریحاً عواقب وخیمه كلیه موجهات تفرقه، خصوصاً محذورات مترتبه بر عصبیت جاهلانه را خاطر نشان همه كرده‌است اكنون همه برأی‌العین می‌بینید كه عفریت جهل و تعصب چگونه رشته‌های آهنین جمعیت اسلامی را از هم گسیخته و هر عده‌ای را بورطه زبونی و بیچارگی انداخته‌است!.

اسلامی كه درخت تقلید جاهلانه را از ریشه در آورده و در عین حال ناموس تجدد واقتباس را گوشزد عالمیان نموده‌است، با كمال حسرت ملاحظه كنید: مسلمانان چطور طوق تقلید جاهلانه را در كمال بیشرمی ‌بگردن انداخته مجد و عظمت اولیه خود را از دست داده‌اند!

اسلامی كه تمام شئونات و امتیازات و عناوین موهومه را لغو كرده و فقط مزیت انسانی را تقوی و پرهیزكاری قرار داده‌است، به بینید: چسان امتیازات بیهوده در بین ما حكم‌فرما شده و جمعی برای استفاده از دسترنج دیگران با چه لطائف الحیل متشبث بعناوین موهومه شده‌اند!!.

خلاصه اسلامی كه صفحه گیتی را از لوث كلیه خرافات پاک نموده و پرده‌های موهومات را از هم دریده‌است، با دقت ملاحظه نمائید: كنون چگونه حقایق در خشنده‌اش در زیر آنهمه پرده‌های مظلم خرافات مستور مانده و مسلمانان با چه وضع شرم آوری دچار آنهمه موهومات شده‌اند!!.

پس باید در تفكیک خرافات از مذهب هرچه زودتر اقدام نمود، باید در جلوگیری از این خطر بزرگ و مرض مهلكی كه اسلام با مایه سعادت و نیك‌بختی ما را كاملا تهدید می‌كند با نهایت جدیت كوشش كرد، باید بر ضد این دشمن خانمان برانداز جنگ نمود، باید بحیات این جرثومه فساد كه در رگ و ریشه افراد جامعه ما رسوخ پیدا كرده و ما را بطرف زوال و نیستی سوق می‌دهد خاتمه داد، باید این خانه مذلت و تیره بختی را آتش زد، باید این شجره خبیثه را از ریشه در آورد، و بالاجمال هر طوری هست، باید دین مقدس اسلام را كه یكتا وسیله تأمین سعادت وسلامت نشأتِِین‌است، از لوث كلیه خرافات پاک نمود و حقایق برجسته قرآن مقدس، باید از صور ننگین موهومات خارج كرد، و بالاخره باید با كمال قوت و در نهایت استقامت، بقرآن كریم، به این حبل الله متین متمسک شد، و آئین پاک اسلام را همانطوریكه در دوره‌های رشد و نمو اسلام معمول بوده عمل نمود. و گرنه و على الإسلام السلام.

برادران دینی، ای ملت اسلام! آن قدر كه در مهد غفلت و جهالت خوابیده‌اید بس‌است بیدار شوید! قدری باوضاع كنونی عالم و روزگار خود توجه نمائید به بینید: چگونه امروز هدف تیر‌های زهر‌آلود مبلغین اجنبی شده‌اید! و چه زخم‌های مهلكی هر لحظه به پیكر اسلام وارد می‌آورند و چطور از جهالت شما استفاده كرده اسلام با عزت و سعادت شما را در مخاطره ‌انداخته‌اند با این حال، آیا سزاوار است با تشبث به آنهمه خرافات و با این عملیات جاهلانه به دشمنان خود كمک نمائید! بیائید قدری بحال خود و فرزندان آتیه خویش رحم نموده كمتر تیشه بریشه خود بزنید، یعنی با این اعمال جاهلانه خود كه اسلام را كاملاً محجوب و مستور نموده خاتمه دهید و آن همه خرافات غیر قابل قبولی كه وارد دین شده و كوركورانه هر یک را بجان و دل پذیرفته‌اید از خود دور كنید و بالاخره اسلام بی‌چاره را بحال خود و اگذارید! چه، اسلام با آن مبانی متقنه و حقایق در خشنده‌اش چنانچه از زیر پرده‌های متراكم خرافات و اوهام بیرون آید و از چنگال عملیات جاهلانه شما آسوده گردد، نه تنها در مقابل بزرگترین حملات اجانب مقاومت كرده خود به تنهائی خویشتن را حفظ می‌كند، بلكه در اندک زمانی تمام معموره گیتی را حیطه نفوذ و تصرف خود خواهد آورد، افسوس! كه، الاسلام محجوبٌ بالـمسلمين!.

باری، موضوع مبارزه با خرافات در ضمن معرفی حقایق اسلام، از دیر زمانی توجه مرا جلب كرده و فكرم را بخود مشغول ساخته‌است، و از همان اوقات انجام این معنی را فریضه ذمه خود قرار داده و پیوسته مترصد موقعی بودم كه در مقام ادای ذمه خویش و ایفای این وظیفه ارجمند بر آیم، له الحمد در این موقع كه تا اندازه‌ای فراغت حاصل كرده‌ام، بیاری خدا این آرزوی دیرینم را تعقیب كرده و باندازه وسع خود در این راه خواهم كوشید.

اكنون در این كتاب (اسلام و رجعت) در تعقیب معرفی قسمتی از مزایای اسلام -در ضمن بیان بعضی از خصوصیات حدیث- پاره‌ای از اموری كه داخل در اسلام كرده‌اند كه از آن جمله مسئله رجعت است، با عبارت‌های ساده كه در خور فهم هر خواننده‌ای باشد خواهم متذكر شد، ولی مسئله (رجعت) چون باب دعاوی باطله مردمان شیاد را مفتوح كرده و چرخ مذهب سازی را، بخصوص در ایران، بكار انداخته و در عین حال لطمه بزرگی بأركان تشیع وارد آورده‌است، بیش از همه در اینجا تعقیب می‌شود.

گرچه مصلح معظم و دانشمند محترم آقای شریعت سنگلجی، كه از سال‌های متمادی با یک ایمان كامل و عزم راسخ تشریح حقایق اسلام و ازاله خرافات و اوهام را وجهه همت خود قرار داده‌اند چندی پیش در (دار التبلیغ) خود این موضوع (رجعت) را با بیاناتی بس شیرین و دلچسب ملغی كرده و اساس آن را از هم پاشیده‌اند، ولی چون دیدم مطلب روشن نگردیده و كاملا سوء تفاهم شده‌است و حتی نسبت بجمعی بر خلاف انتظار تأثیر سوئی بخشیده بیش از پیش این عقیده در آنان راسخ گردیده‌است و از طرفی هم برخی از مردمان بوالهوس و ابن الوقت -از جهاتی كه همه می‌دانیم- این امر را كه از دیر زمانی در میان یک سلسله كتابهای غبار آلوده مستور بوده بر ملا ساخته‌اند و در بین توده عوام ویرا از مبانی متقنه اسلام و مقومات فرقه (امامیه) معرفی كرده‌اند، خلاصه چون دیدم این لباس را با صورتی بس ننگینتر به تن اسلام پوشانده‌اند، علاوه بر اینكه برادران عزیز مصری و دیگر ممالک اسلامی ما: آنانی كه فرقه (امامیه) را بمناسبت این مقاله و دیگر مقالات (غلاة) مورد حملات خود قرار داده‌اند، بدانند كه امامیه از اینگونه مقالات مبری و منزه‌اند، لذا نگارنده این موضوع را بیش از همه مورد دقت قرار داده و مدتی در اطرافش مطالعه عمیق نموده و در نتیجه این مجموعه را، آن اندازه‌ای كه فكر ضعیفم اجازه می‌داد، تنظیم كرده و در دسترس مطالعه برادران دینی خویش می‌گذارم.

گرچه می‌دانم اینگونه سخنها برای اغلب ناگوارست، مخصوصاً كوته نظران ما را مورد ملامت و سرزنش خواهند قرار داد، یقین دارم در این راه، كه پیش گفته ام دچار بسی خارها و هدفِ بسی سنگ‌های جفا خواهم شد! زیرا، همه بخوبی می‌دانید این مردم چنان با اوهام و خرافات دلبستگی پیدا كرده و مأنوس هستند همین كه می‌بینند یک نفر مصلح خیر اندیشی در مقام اصلاح مفاسدشان بر آمده، می‌خواهد كوچكترین امور بی‌اساس و عادات سخیفه را از دستشان بگیرد، چه غوغائی دائر می‌كنند و چگونه صدای وا شریعتا از هر گوشه‌ای بلند می‌نمایند! ولی با این حال ما از كسی بیم و هراسی نداریم، زیرا پشتیبان ما حق و حقیقت و تكیه‌گاه یگانه ما خداوند قادر متعال‌است و بس. ولا حول ولا قوّة إلا بالله العليّ العظيم

طهران – پانزدهم جمادی الثانی 1300 ﻫ ش

عبد الوهاب فرید

اسلام دين فطرت و آئين انسانيت ‌است

# اسلام دین فطرت و آئین انسانیت‌است، اسلام دین عقل و فكر ‌است، اسلام دین (وسط) یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است، اسلام دین علم و حكمت و آئین برهان و حجت است، اسلام دشمن تقليد و تعصب جاهلانه‌است!

روزگاری بر بشر گذشت كه (دین) را عبارت از یک رشته امور خارج از حدود عقل و دانش می‌دانستند و از این كلمه (دین) جز یک رشته تعالیمی كه آنان را بمقاومت با فطرت و مكابره با عقل و خضوع در مقابل اشخاصیكه همین تعالیم را از آنان تلقی می‌كردند تكلیف نماید، چیز دیگر تصور نمی‌كردند؛ و به طور كلی دین را امری منافی با فطرت، عقل، فكر، استقلال و حریت خلاصه آن را معاند با جمیع شئون انسانیت تشخیص می‌دادند، تا این كه حضرت ختمی مرتبت كه از **جزيرة العرب** طلوع كرد، این فرمان را: ­﴿فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠﴾ [الروم: 30] بدنیا ابلاغ كرده و افراد بشر را بدین فطرت و آئین انسانیت دعوت نمود، بعالم فهماند كه اسلام، دین فطرت و آئین عقل و فكر است، اسلام دین وسط یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است، اسلام قرین علم و حكمت و توأم با برهان و حجت است، اسلام آئین استقلال و حریت است، اسلام دشمن تقلید و تعصب جاهلانه ‌است، اسلام مربی عقول و مكمل استعداد بشر است، خلاصه عهده‌دار آسایش و ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر همانا اسلام است.

آرى، اسلام دين عقل و فكر است!

زیرا وقتی كه قرآن كریم را دقیقانه از نظر بگذرانیم خواهیم دید كه اسلام اساس دعوتش را روی عقل استوار كرده و در دعاوی خود بجای اینكه مانند سایر ادیان و دعوتهای عالم مردم را در تحت عوامل اكراه و اضطرار قرار بدهد و متشبث بتطمیع، تهدید و تحریک عواطف بشود، بشر را به تعقل، تفكر و نظر در كائنات آسمان و زمین دعوت می‌كند و قضاوت قضیه را بعهده عقول آنان واگذار می‌نماید: ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَأٓمَنَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ كُلُّهُمۡ جَمِيعًاۚ أَفَأَنتَ تُكۡرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُواْ مُؤۡمِنِينَ ٩٩ وَمَا كَانَ لِنَفۡسٍ أَن تُؤۡمِنَ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَجۡعَلُ ٱلرِّجۡسَ عَلَى ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ١٠٠ قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَا تُغۡنِي ٱلۡأٓيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ١٠١﴾ [یونس: 99-101]([[1]](#footnote-1))، خلاصه مفاد این آیات اینست: چون عقول و افكار و بالاخره روحیات بشر بمتقضای سنت جاریه خداوند مختلف است و انظارشان در آیات آفاقی و انفسی با یكدیگر تفاوت دارد لذا درباره ایمان و كفر نیز باید با هم اختلاف داشته باشند([[2]](#footnote-2))، چه برخورد بدین اسلام و ایمان به آغاز و انجام گروبند تعقل و تفكر و مولود نظر در آیات عالم كون است؛ آنانی كه عقل خود را از تحت تأثیر عوامل خارجیه بیرون آورده و در كمال آزادی متوجه كائنات آسمان و زمین و عجائب عالم كون می‌شوند و استعداد ذاتیه شان هم تا اندازه‌ای با آنان مساعد است، البته به حقیقت امر بر خورد كرده مبدء و معاد و اخلاق را كه اساس و پایه این دین را تشكیل می دهند خواهند دریافت ولی مردمی كه عقل خود را در زیر پرده‌های عادات و رسوم پدران و اقرانشان پنهان كرده‌اند و كاملاً در تحت تأثیر محیط و عوامل دیگر قرار گرفته‌اند و یا اصلاً ضعیف العقل و كم استعداد می‌باشند([[3]](#footnote-3))، خلاصه ‌استعداد آنان آن آندازه‌ای نیست كه بتوانند بین هدایت دین و ضلالت كفر تمیز بدهند و یا اینكه در اثر خودپرستی جز خوردن و خوابیدن و..... ابداً متوجه چیزی نیستند حتماً اینگونه اشخاص باید در همان گمراهی كفر باقی بمانند، پس تو ای پیغمبر نباید بشر را قهراً وادار بتصدیق دین و ایمان بخدا بكنی، بلكه تنها وظیفه تو اینست كه مقررات اسلام را به بشر یادآوری كرده و سپس آنانرا بمطالعه آیات كتاب تكوینی و نظر در كائنات این عالم دعوت كنی، خلاصه وظیفه تو در درجه اول تذكر و در درجه دوم دعوت بتعقل است ﴿فَذَكِّرۡ إِنَّمَآ أَنتَ مُذَكِّرٞ ٢١ لَّسۡتَ عَلَيۡهِم بِمُصَيۡطِرٍ ٢٢﴾ [الغاشیة: 21-22] نه اینكه آنانرا بقبول مقاصد خویش مجبور و مكره نمائی و نباید هم آرزوی تو این باشد كه همه افراد بشر حتی آنانی كه چشم و قلب خود را با مهر نادانی و خود پرستی مهر نموده و بطور كلی عقل خود را در زیر پرده‌های زیادی پنهان كرده‌اند بتو ایمان آورند، زیرا این معنی بر خلاف سنت و مشیت من است، همان طوری كه اتحاد افكار و عقول بشر مخالف با سنت جاریه من می‌باشد.

آری، تبلیغ دین فطرت البته راهش همین است، انسان را جز از اینراه نباید دعوت بآئین انسانیت كرد. چه، دینی كه مدعی آسایش همه طبقات بشر تا انقراض عالم است و خود را هم‌عنان با همه تطورات روحی بشر می‌داند، دینی كه مقرراتش موافق با مقررات عقل و ملایم با فطرت اولیه انسانی است، شبهه‌ای نیست كه تصدیقش بعهده عقل و منوط به تعقل است، در دعوت بچنین دینی ابداً احتیاج به اكراه و اجبار نیست، بلكه می‌باید فقط مردم را بمراجعه بعقول و وجدان آنان وادار نمود، بتعقل و تفكر دعوتشان كرد، اینستكه در قرآن در دعوت به هر یک از مبانی دین از مبدأ و معاد و اخلاق بشر را به عقولشان احاله می‌كند و بیشتر آیات مربوط بتوحید و معاد و اخلاق را بجمله: افلا تعقلون، افلا تذكرون و مانند اینها خاتمه می‌دهد، اما كنیسه، یا دكّان خرافات تثلیث، بنیان دعوتش را روی پایه (اعتقد و أنت أعمی) گذارده و مردم را كوركورانه بسوی خود دعوت می‌نماید، از همین لحاظ است كه در قرآن مؤمنین را بعنوان: اولو الالباب، مفكر، عاقل تعبیر می‌كند، ­﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ لَأٓيَٰتٖ لِّأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٩٠ ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ١٩١﴾ [آل عمران: 190-191]([[4]](#footnote-4)) و در عین حال كفار را بنام: كر، كور، بی‌عقل و بیفكر یاد می‌كند ﴿وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ ٱلَّذِي يَنۡعِقُ بِمَا لَا يَسۡمَعُ إِلَّا دُعَآءٗ وَنِدَآءٗۚ صُمُّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ ١٧١﴾ [البقرة: 171]([[5]](#footnote-5))و در جای دیگر آنها را گمراه تر از گاو و خر معرفی می‌نماید ﴿أَمۡ تَحۡسَبُ أَنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَسۡمَعُونَ أَوۡ يَعۡقِلُونَۚ إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا ٤٤﴾ [الفرقان: 44]([[6]](#footnote-6)) ولی آن مرد خودپرست یا خدای گوسفندان. آن یک مشت مردم ساده لوحی كه بوی گرویده‌اند بنام اغنام الله خطاب می‌كند.

اینستكه پیغمبر اسلام در موقع احتجاج به اینكه قرآن كتاب آسمانی و خود مبعوث از طرف خداوند است مردم را بمراجعه بعقلشان وادار می‌كند ﴿فَقَدۡ لَبِثۡتُ فِيكُمۡ عُمُرٗا مِّن قَبۡلِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ١٦﴾ [یونس: 16]([[7]](#footnote-7)) و قرآن را در معرض افكار عمومی بشر قرار می‌دهد، و همواره آنانرا بتدبر وی امر می‌كند ﴿كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ مُبَٰرَكٞ لِّيَدَّبَّرُوٓاْ ءَايَٰتِهِۦ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: 29]([[8]](#footnote-8))، ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلۡقُرۡءَانَۚ وَلَوۡ كَانَ مِنۡ عِندِ غَيۡرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ ٱخۡتِلَٰفٗا كَثِيرٗا ٨٢﴾ [النساء: 82]([[9]](#footnote-9)) ولی كنیسه برای اغفال توده كتاب مقدس را در اختیار مجامع كونسیل (مجمعی مركب از یک عده كشیشهائی كه بانتخاب پاپ تعیین می‌شوند) می‌گذارد و دیگرانرا از مطالعه وی اكیداً منع می‌كنند.

ازینجهت است كه در قرآن عُقَلا را مخاطب خود قرار داده و پیوسته آنانرا بنظر در جمال عالم طبیعت و تفكر در آیات كتاب تكوینی كه مهم ترین وظیفه عقل و تنها وسیله ترقی مادی و معنوی بشر است دعوت می‌نماید، و فهم آن آیات را بر عهده عُقَلا می‌گذارد ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٦٤﴾ [البقرة: 164]([[10]](#footnote-10))، ﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [آل‌عمران: 191]، چنانكه فهم حقایق آیات كتاب تشریعی (قرآن) را نیز محول بعقلا می‌كند ﴿وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٩﴾ [ص: 29].

برای همین است، كه در قرآن مردمان بی‌عقل و بی‌فهم را بعنوان بهائم و بلكه گمراه‌تر از آنها معرفی می‌كند: ﴿وَلَقَدۡ ذَرَأۡنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ١٧٩﴾ [الأعراف: 179]([[11]](#footnote-11)) و به كار نیانداختن قوای عقلیه را مایه عذاب آخرت قرار می‌دهد ﴿وَقَالُواْ لَوۡ كُنَّا نَسۡمَعُ أَوۡ نَعۡقِلُ مَا كُنَّا فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ١٠﴾ [الملک: 10]([[12]](#footnote-12)) اما كنیسه، حفظ منافع خود را در غفلت و جهالت مردم تشخیص داده، صاحبان عقل و دانش را دچار شكنجه و عذاب می‌سازد.

اینستكه پیغمبر اسلام جز پیروی وحی هیچگونه مقامی برای خود قائل نمی‌شود، و از دائره بشریت قدمی بالاتر نمی‌گذارد، حتی علم غیب و تصرف خزائن زمین یا مالكیت ارزاق خلق را – كه غالباً رؤسای ادیان مدعی اینها می‌باشند- صریحاً از خود نفی می‌كند و وظیفه خود را منحصر به تبلیغ و انذار بشر می‌نماید و در عین حال شاهد صدق گفتارش را عقل و تعقل قرار می‌دهد ﴿قُل لَّآ أَقُولُ لَكُمۡ عِندِي خَزَآئِنُ ٱللَّهِ وَلَآ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ وَلَآ أَقُولُ لَكُمۡ إِنِّي مَلَكٌۖ إِنۡ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰٓ إِلَيَّۚ قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلۡأَعۡمَىٰ وَٱلۡبَصِيرُۚ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ٥٠﴾ [الأنعام: 50]([[13]](#footnote-13)). بقول (آرنست رینان) فرانسوی «محمد (ص) در هیچ جا احیای اموات را دعوی نمی‌كند، و میان آسمان و زمین خود را مصلوب نمی‌دارد و بعد زنده نمی‌شود فقط همان قرآن را كه واقعاً تا كنون هیچ بشری مانند آن را نیآورده معجزه خود قرار می‌دهد، عظمت این شخص بزرگ همین بس كه با این حال مكرر می‌گوید: من بشری مانند شما هستم»**.**

اما آن عیسی كه كنیسه معرفی می‌كند.....

از اینجاست، وقتی كه قرآن كریم را مطالعه می‌كنیم علاوه بر كلمات تفكر و تدبر تقریباً در 50 موضع بكلمه عقل – چه بهمین اسم و چه در ضمن افعال مشتقه از آن- و در 10 مورد بجمله (أولو الألباب) و در 2 موضع بكلمه (أولي النهي) خواهیم مصادف شد، ولی در قاموس كتاب مقدس هر قدر كه تفحص می‌كنید ابداً لغت عقل، تفكر، تدبر یا الفاظی كه مرادف با اینها بوده باشد نخواهید پیدا كرد([[14]](#footnote-14)).

باری بخوبی دانسته شد كه اسلام دین عقل و فكر است، دینی است گذشته از اینكه بنیانش روی دو پایه استوار عقل و علم قرار گرفته و مقررات شامخه اش هر یک از نوامیس عقلیه‌است؛ می‌خواهد عقل بشر را از همه حجابها و قیدهائی كه از سال‌های متمادی دچارش بوده آزاد نماید، می‌خواهد بجامعه بشر استقلال عقلی بدهد، می‌خواهد بشر را در سایه حریت فكر بسر منزل سعادت مادی و معنوی برساند.

یكی از دانشمندان غرب این معنی را بخوبی دریافته و در این باره بیانی بس شیرین دارد، می‌گوید: «تفكر كه مبدء ارتقاء بشر و مایه فضیلت هر ملتی می‌باشد، تقلید‌های دینی از دیرزمانی بشر را از آن محروم نموده و بطور كلی جلو راه حریت فكر و استقلال عقل آنان را مسدود كرده بود». تا اینكه اسلام كه آمد با كتاب خود (قرآن) این سد را خراب نموده و بشر را از این رقیت آزاد كرد، ملت غرب این آزادی فكری كه فعلاً دارند و در سایه آن خود را به اوج سعادت مادی رسانده‌اند، اصلا از مسلمانان آموخته بودند، ولی مدتی نگذشت كه اوضاع مسلمین دگرگون شده و بطوری خود را از این معنی محروم كرده‌اند كه فعلاً بعضی از آنان در این باره از غربیان -همان مردمی كه این حریت را از اجداد اینان گرفته بودند- تقلید می‌كنند([[15]](#footnote-15)).

هان ای امت اسلام اینست دین شما! اینست آن دینی كه از سالیان دراز خود را به آن نسبت می‌دهید ولی نتوانسته‌اید قوای عقلیه خودتان را در هیچ موضوعی بكار بیندازید و بطور كلی سرمایه قوای دماغی خود را بحالت ركود و وقفه گذارده‌اید! و ای مسلمان! نباید تا این اندازه بی‌عنایت بعقل و فكر خود باشی كه آداب دین را كوركورانه از پدر و مادر تقلید بكنی تا اینكه با تصادف بیک شبهه مختصر حتی با تغییر محیط اساس دین و آداب مذهبی را از دست بدهی!.

برادرِ من، اگر واقعاً مسلمانی چنین جمودتِ فكری شایسته مقام تو نیست! یقین دانسته‌باش كه روح پیغمبر: همان مرد حقیقت گوئی كه در قرآن داد می‌زند: ﴿وَلَا تَهِنُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَنتُمُ ٱلۡأَعۡلَوۡنَ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ١٣٩﴾ [آل عمران: 139] از این وضعیت ننگین شما آزرده‌است!**.**

من یقین دارم كه اگر از همین راهی كه قرآن تعیین می‌كند مسلمان شده بودی یعنی: براهنمائی عقل و در سایه تعقل و تفكر وارد در حریم اسلام می‌شدی، بدون شبهه – همان طوری كه خداوند در این آیه وعده می‌دهد- فعلا دارای مقامی بس اعلی و ارجمند بودی، ولی افسوس! كه راهنمای تو چیزهائی و یا كسانی بودند كه بمراتبی از تو گمراه تر بوده‌اند و حتی خانه خود را هم نمی‌توانستند اداره بكنند!.

اسلام دين «وسط» يا جامع حقوق روح و جسم وحافظ مصالح دنيا و آخرت است

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: 143].

انسان چون مركب از جسم و روح است از اینرو حیات او نیز دارای دو جنبه‌است: جسمانی و روحانی، بنا بر این كامرانی و سعادت كامل وی بسته به تشیید مبانی هر دو جنبه از حیات او خواهد بود، وضعیت این دو، بطوری پیوسته با یگدیگر است كه اهمال در عمران هر یک باعث اضمحلال اساس دیگری خواهد شد همان طوری كه قصور در پرورش هر یک از قوای جسمی و روحی، موجب فتور دیگری می‌شود.

بعبارت دیگر چنانكه حفظ صحت و آسایش هر شخصی رهین حفظ صحت جسم و روح است و بسته به حفظ نسبت و توازن میان قوای جسمی و روحی او میباشد، این چنین تامین آسایش كامل، یا سعادت دنیا و آخرت نیز منوط باستحكام مبانی حیات جسمانی و روحانی یا آبادی دنیا و آخرت است، پس معلوم می‌شود آنانی كه سعادتشانرا تنها در ترفیع پایه این زندگانی موقتی (جسمانی) تشخیص داده و بطور كلی از آبادی حیات روحانی چشم پوشیده‌اند دچار اشتباه بزرگی هستند، چنانكه آندسته‌ای كه سعادت خویش را در (رهبانیت) و اعراض از دنیا جستجو می‌كنند و چنین می‌پندارند كه با گناره گیری از مردم و بدبین بودن نسبت بخلائق و مهمل گذاردن قوای دماغی و حالات روحی بنام تذكیه نفس و تصفیه روح، خلاصه با طی كردن عمر با تنبلی و كسالت فقط برای انجام یک رشته عبادت، تأمین آسایش حیات اخروی را نموده و خویشتن را بسعادت جاوید خواهند رساند، كاملا بغلظ رفته‌اند.

حاصل جمعیت‌هائی كه درزندگانی میزان تعادل میان زندگانی دنیا و آخرت را از دست داده، طریق افراط یا تفریط را پیش گرفته‌اند خیلی بیچاره و بمراحلی از سر منزل سعدات دور افتادند.

اكنون كه دانستیم سعادت كامل و آسایش مطلق بشر بسته بحفظ تعادل میان حیات جسمانی و روحانی و رهین تعمیر دنیا و آخرتست و از طرفی چون (دین) بزرگ ترین ناموس حفظ اجتماع بنی آدم و مهم ترین عامل مؤثر در انتظام حیات مطلق بشر است از اینرو انسان باید در جستجوی دینی باشد و در پیرامون آئینی بگردد كه همین تعادل را با بهترین صورتی حفظ كرده، و سعادت و آسایش در دنیا و آخرت ویرا كاملاً بر عهده بگیرد.

خوشبختانه با یک نظر اجمالی به ادیان كنونی دنیا در كمال وضوح دانسته می‌شود كه آندین همانا دین حنیف اسلام و آئین پاک محمد **ص** است، زیرا وقتیكه این كتابهای منسوب به ادیان گذشته را ملاحظه می‌كنیم، گذشته از اینكه در همه آنها بیک رشته قصه‌های شبیه به افسانه و مطالب (لاهوتی) بیفائده خواهیم مصادف شد، می‌بینیم احكام وتعلیم‌های آنها یا مخصوص بجنبه زندگانی دنیوی است و یا منحصر بجنبه حیات اخروی، ولی اسلام چنانكه قرآن در اینجا می‌گوید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: 143] دین (وسط) یا جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرتست، آئینی است كه دستورهای راجع به عبادت و قواینن اخلاقی، حقوقی، جزائی، و اجتماعی وی آسایش روح و جسم و سعادت دنیا و آخرت ما را با بهترین صورتی خواهد تأمین كرد، بدون شبهه در هر جمعیتی چنانچه احكام و تعالیم اسلام كاملا مجری و عملی بشود افراد آن از كسانی تشكیل می‌شود كه همه خدا پرست، پر هیزكار، حقیقت جوی، شرافت دوست، معارف پرور، خیر خواه، نیكوكار و خوش رفتار خواهند بود، همه خارج از حدود افراط و تفریط و معتدل در عقاید، اخلاق و اعمال و دارای شجاعت و شهامت، عزم واراده محكم خلاصه همه صاحب اخلاق پسندیده و ملكات فاضله و واجد موجبات سعادت دنیا و آخرت خواهند بود.

چنانكه همه بخوبی می‌دانیم كه در دوره‌های رشد و نمو اسلام همین كه مقررات اسلام در سایه مجاهدت پیغمبر ص و دیگر پیشوایان اسلام عملی شد، طولی نكشید كه همان جمعیت وحشی و پراكنده‌ای كه پیوسته به آدم كشی و چپاول اشتغال داشته‌اند و هر عده‌ای از آن طوق عبودیت یک ناچیزی را بگردن انداخته بودند، در سایه تعالیم مقدس اسلامی تمام اختلافاتشان بر طرف شده و همه با هم برادر و متحد شدند، همه خویشتن را از بند هر گونه بندگی آزاد كرده و بمقام شامخ پرستش خدای یگانه كه در حقیقت جایگاه حریت مطلقه یا آزادی نسبت بغیر او می‌باشد كامیاب گردیدند: همه حقیقت خواه؛ عدالت پیشه و نیكوكار شدند.

اینان همان مردم افسرده و زبونی بودند كه از فرط خمودی و بی‌حسی ملیت خود را در دائره: بنی فلان و بنی فلان محدود كرده بودند ولی تعالیم اسلام چنان انقلاب فكری و معنوی در دماغهای آنان ایجاد كرده بود كه در اندک زمانی با سلاح تقوی و حسن عمل، از دریای چین تا اقیانوس اطلس را در تحت نفوذ و تسلط خود در آوردند، بیانات آتشین پیغمبر ص و دیگر پیشوایان بزرگ اسلام؛ چنان حرارتی در اعماق قلب همان ملت مرده تولید كرده و بطوری خون آنان را بجوش آورده و عظمت ملی خود را با كمال شهامت بعالم و عالمیان ثابت نمودند.

اینان همان جمعیت نادانی بودند كه اولادشانرا از ترس فقر و گرسنگی كشته و دختران را زنده بگور می‌كردند و زنانرا مانند چهارپایان در معرض فروش می‌گذاردند و حقوق یگدیگر را در مقابل خود پرستی و شهوت رانی در كمال بیشرمی ‌پایمال می‌كردند و از درخت دانش جز خیال باقی، افسانه سرائی و حفظ انساب بهره‌ای نداشتند، خلاصه مردمی خارج از حدود اعتدال و بی‌خبر از آداب و رسوم انسانیت و دچار هزاران مفاسد اخلاقی و اجتماعی بودند؛ ولی از پرتو تعلیمات اسلام در مدت قلیلی تمام این نكبات و بدبختی‌های آنان بر طرف شد و همه این مفاسد اصلاح گردید و از این ورطه‌های پستی و زبونی نجات پیدا نموده، به مقام ارجمند فضائل اخلاقی كامیاب شدند، و بجای آن ظلم و بیدادگری كه مخصوص آنان بود، ناموس عدالت بطوری در بینشان حكم فرما بوده كه در تمام شئون زندگانی، خویشتن را درپیشگاه عدالت مسئول می‌دانستند؛ و همواره در مقام حفظ حدود و مصالح یگدیگر بودند؛ شئون و موقعیت همدیگر را كاملا محترم می‌شمردند و در غم و شادی و نفع و ضرر یگدیگر با هم شركت می‌كردند، همه خارج از حدود افراط و تفریط و معتدل در تمام شئون زندگانی خویشتن بودند، بقدری حس حقیقت جوئی در آنان قوت گرفته و باندازه‌ای دوستدار علم شده بودند كه با وسائل چندی در مقام ترجمه و تكمیل علوم و فلسفه پیشینیان خود بر آمده و بالاخره اغلب متصرفاتشان: از تركستان، ایران و اسپانیول از مساعی آنان كانون معرفت و دار العلوم شده بود.

بله اسلام دین (توسط) و عهده دار سعادت دنیا و آخرت است، زیرا این دین درباره حفظ مصالح روح و جسم و آباد كردن هر یک از دنیا و آخرت دستور‌های متینی كه در عین حال خیلی ساده و سهل الاجراء می‌باشند مقرر فرموده، دینی است آن اندازه كه ما را بعبادت و تصفیه روح، خلاصه به تهیه موجبات آسایش آخرت سوق می‌دهد، بهمان نسبت نیز ما را به تحصیل وسائل معاش و تعمیر دنیا دعوت می‌كند ﴿وَٱبۡتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَاۖ وَأَحۡسِن كَمَآ أَحۡسَنَ ٱللَّهُ إِلَيۡكَۖ وَلَا تَبۡغِ ٱلۡفَسَادَ فِي ٱلۡأَرۡضِۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ٧٧﴾ [القصص: 77]([[16]](#footnote-16)).

گذشته از این، اسلام در هر یک از مقرراتش پرورش قوای روحی و جسمی و حفظ تعادل میان حیات جسمانی و روحانی ما را هموراه در نظر گرفته؛ احكام و قوانین وی طوری تنظیم شده در عین اینكه صورتاً متكفل مصالح هر یک از دنیا و آخرت است معناً متضمن فوائد دیگری نیز می‌باشد، برای شرح این مطالب كتاب‌های چندی می‌باید نوشت.

علاوه بر همه اینها، در تمام مقاصد خود ما را از راههائی دعوت بآنها می‌كند كه هر یک در حقیقت بهترین راه تعمیر دنیا می‌باشد كه در ضمن پیمودن آن سعادت دنیوی و ترقیات مادی ما نیز كاملاً تأمین خواهد شد، بعبارت دیگر اسلام طبیعیات را نردبام معنویات قرار داده كه چانچه كسی بخواهد خویشتن را بذروه معنویات برساند، باید ترقی در طبیعیات بكند و از همین نردبام بالا رود، مثلا در دعوت بآغاز و انجام كه از مقاصد بر جسته اش هست، بجای اینكه مانند (فلسفه فناء فی الله هند) یا (فلسفه اشراق) ما را دچار خیالات بی‌سروته و گرفتار پیچ و خم راه‌های بس كج و خطرنک بكند – چنانكه اشاره كرده ایم- ما را بنظر در كائنات عالم كون و تفكر در این منظومه شمسی دعوت می‌كند ﴿قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ...﴾ [یونس: 101] بر كسی پوشیده نیست كه تمدن كنونی دنیا و هر گونه ترقیات امروزه بشر همه از همین راه صورت گرفته‌است.

و در دعوت باخلاق - كه بنظر اسلام بعد از مبدأ و معاد حائز درجه اول از اهمیت است- و همچنین برای آگاهی ما بفوائد (دین) و دین داری و زیان بی‌دینی و بد اخلاقی، ما را به مطالعه تاریخ ملل گذشته وادار می‌كند و بگردش در شهرها و تأمل در عواقب وخیمه رفتار و كردار زشت مردمان بی‌دین و بداخلاق امر می‌نماید ﴿قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ ثُمَّ ٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُكَذِّبِينَ ١١﴾ [الأنعام: 11]([[17]](#footnote-17))، ﴿ قُلۡ سِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَٱنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلۡمُجۡرِمِينَ٦٩﴾ [النمل: 69]([[18]](#footnote-18))، ﴿۞أَوَلَمۡ يَسِيرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَيَنظُرُواْ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ كَانُواْ مِن قَبۡلِهِمۡۚ كَانُواْ هُمۡ أَشَدَّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ وَءَاثَارٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمۡ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٖ ٢١﴾ [غافر: 21]([[19]](#footnote-19)) شبهه‌ای نیست كه اینها همه از عوامل مهمه تربیت اخلاق فردی و اجتماعی بشمار می‌آید و تنها راه كشف اسرار و رموز فلسفه اجتماع می‌باشد.

گذشته از اینها، قصه‌های چندی نیز برای همین منظور در قرآن تنظیم شده‌است، این قصه‌ها – چناچه بدقت بنگریم- بسیاری از اسرار اخلاقی و اجتماعی را با عبارت ساده به ما می‌آموزد و خیلی از نوامیس مشكله اجتماع را برای ما روشن می‌سازد و در حقیقت هر یک از اینها می‌تواند بهترین نمونه و سرمشق اخلاقی ما در زندگانی بوده باشد كه ان شاء الله در كتابی كه درباره تشریح مقاصد قرآن در نظر گرفته ام بنویسم، تمام این مطالب را بیاری خدا خواهم روشن كرد.

خلاصه اسلام – بر خلاف تمام ادیان و قوانین موضوعه برای اصلاح و تربیت بشر- دنیا و آخرت را دو چیز جداگانه و غیر مربوط بهم نمی‌داند بلكه منظورش اینست كه وضعیت ایندو، بطور كلی پیوسته و متصل بایگدیگر است و وضعیت زندگانی انسان در این دو مرحله نیز كاملا وابسته بهم می‌باشد یعنی: كسی كه در دنیا عمرش را از روی بصیرت و معرفت و با حفظ میزان تعادل در تمام شئون زندگانی بآخر می‌رساند و بالاخره در اینجا بطور كلی سالک صراط مستقیم – یا پیرو آئین فطرت- می‌باشد، البته چنین كسی در آخرت نیز خویشتن را در آغوش سعادت و كامرانی جای خواهد داد، ولی هر آنكه در اینجا دچار جهالت و غفلت و گرفتار شقاوت و گمراهی‌است در روز واپسین نیز گرفتار گمراهی و بدبختی خواهد بود.

اینست كه در قرآن نادانی و گمراهی در دنیا را، نشانه ضلالت و شقاوت در آخرت قرار می‌دهد ﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٧٢﴾ [الإسراء: 72]([[20]](#footnote-20)).

از این جهت است كه در قرآن، به مؤمنین مژده موفقیت وسعادت در دنیا و آخرت هر دو را می‌دهد: ﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣ لَهُمُ ٱلۡبُشۡرَىٰ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۚ لَا تَبۡدِيلَ لِكَلِمَٰتِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ٦٤﴾ [یونس: 62-64]([[21]](#footnote-21)).

ولی بكفار -در چند موضع از قرآن- ذلت و خواری در دنیا و عذاب در آخرت را وعده می‌دهد ﴿...لَهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا خِزۡيٞۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٞ ٤١﴾ [المائدة: 41]([[22]](#footnote-22)).

حالا بای دید آیا مؤمنین ما حقیقتاً همین طورند كه قرآن می‌گوید؟ آیا واقعاً دارای جرأت و شهامت هستند؟ و از هیچگونه ناملایم و پیش آمد سوئی محزون و اندوهناک نمی‌شوند؟ نگارنده كه تاكنون با چنین مؤمنی بر خورد نكرده‌است!.

در قرآن موجبات تزیین و تجمل – بجز آنهائیكه خارج از آداب انسانیت است- و لوازم رفاه و آسایش و وسائل تنعّم و تعیش و بالاخره هر آنچیز نیكو و پاكیزه‌ایكه در زندگانی بكار میرود، برای مؤمنین مقرر می‌كند: ﴿قُلۡ مَنۡ حَرَّمَ زِينَةَ ٱللَّهِ ٱلَّتِيٓ أَخۡرَجَ لِعِبَادِهِۦ وَٱلطَّيِّبَٰتِ مِنَ ٱلرِّزۡقِۚ قُلۡ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا خَالِصَةٗ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ٣٢﴾ [الأعراف: 32]([[23]](#footnote-23)) ولی برای كفار، در دنیا و آخرت عذاب شدید معین می‌نماید: ﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَأُعَذِّبُهُمۡ عَذَابٗا شَدِيدٗا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٥٦﴾ [آل‌عمران: 56]([[24]](#footnote-24)).

راستی خیلی جای تأسف است كه امروز كثافت كاری و بكار بردن هر چیز چركین و زشت در زندگانی، در بین ما از نشانه‌های ایمان گردیده ‌است!.

در قرآن مؤمنین را بعنوان اینكه پیوسته خواستار حسنه و سعادت دنیا و آخرت هستند معرفی می‌كند: ﴿فَإِذَا قَضَيۡتُم مَّنَٰسِكَكُمۡ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَذِكۡرِكُمۡ ءَابَآءَكُمۡ أَوۡ أَشَدَّ ذِكۡرٗاۗ فَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا وَمَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖ ٢٠٠ وَمِنۡهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٢٠١﴾ [البقرة: 200-201]([[25]](#footnote-25)) ولی كفار را در چند مورد كه در مقام مذمت آنان است بعنوان: ﴿خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَ﴾ [الحج: 11] ﴿لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ﴾ [النور: 19]، ﴿حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ﴾ [آل‌عمران: 22] و امثال اینها از عباراتی كه مشعر بر مذلت و بدبختی در دنیا و آخرت آنان می‌باشد، نكوهش می‌كند.

از همین روست كه در قرآن مسلمین را بعنوان (امت وسط) و جمعیت معتدل -یا واجد سعادت دنیا و آخرت- معرفی می‌كند و آنانرا شاهد وحجت، یا مربی و سرپرست سایر جمعیت‌های دنیا قرار می‌دهد: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا﴾ [البقرة: 143].

یعنی: «ما، شما امت محمدص را (امت وسط) و جمعیت معتدل قرار دادیم برای اینكه (شاهد) و حجت بر بشر بوده باشید و پیغمبرص نیز شاهد و حجت بر شما خواهد بود». توضیح مفاد آیه: ما در تمام احكام و تكالیف راجع به شما تربیت قوای روحی و جسمی و تعمیر دنیا و آخرت شما را -با حفظ تعادل و توازن بین آنها- كاملا رعایت كرده‌ایم و در قرآن جمیع حقوق انسانیت (حقوق روح و جسم) را به شما بخشیده، و موجبات سعادت مادی و معنوی را بطور كلی به شما تذكر داده‌ایم، خلاصه شما را بوسیله حضرت ختمی مرتبتص بحد (وسط) و جاده اعتدال انسانیت راه نمائی كرده و بالاخره شما را (امت وسط) و جمعیت معتدل قرار داده‌ایم.

اینها همه برای اینست كه شما سایر ملل دنیا را: آنانی كه از این حد بیرون رفته راه افراط و تفریط را پیش گرفته‌اند در تحت نظارت و مراقبت خود قرار داده و آنگاه آنانرا براه راست آدمی گری راه نمائی نمائید و همواره در مقام تربیت و اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی‌شان بر آمده آنانرا بوظائف و حقوق انسانیت آشنا سازید.

خلاصه شما را برای این (امت وسط) قرار داده ایم كه شاهد و حجت بر مردم باشید یعنی حقایق اسلام را كه جامع همه حقوق انسانیت و ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر است برای آنان بیان نمائید.

بعبارت روشن تر اصلاح و تربیت همه طبقات بشر را، فقط بعهده شما مسلمانان گذارده‌‎ایم، زیرا در دنیا كسی را قابل قبول مسئولیت اینكار گرانمایه نمی‌بینیم، تنها شما هستید كه می‌توانید عهده دار انجام این امر ارجمند بشوید، زیرا شما را بوسیله محمد ص در تمام مزایای انسانیت از عقائد، اخلاق و اعمال در صراط مستقیم و جاده اعتدال قرار داده ایم و لهذا می‌توانید اوضاع ناگوار سایر جمعیت‌های افراطی و تفریطی دنیا را كاملا مشاهده نموده و سپس در مقام راهنمائی و تربیت اصلاح مفاسد آنان برآئید، ولی آنانی كه در شئون زندگانی جسمانی و روحانی از حد اعتدال بیرون رفته و خویشتن را در راه‌های پر مخاطره افراط و تفریط سرگردان كرده‌اند اصلا نمی‌توانند از اوضاع و احوال یگدیگر آگاهی پیدا كنند، چه رسد اینكه بتوانند در مقام راهنمائی و اصلاح برآیند، زیرا كسیكه از جاده مستقیم منحرف شده‌است چگونه می‌تواند وضعیت طرف دیگر جاده را مشاهد بكند؟ بدیهی است مشاهده و مراقبت هر در طرف جاده مخصوص كسی است كه در وسط آن ایستاده ‌است.

بله، چنین است، پیروان اسلام (نه جمعیت مسلمانان كنونی كه از دو دسته افراطی و تفریطی تشكیل گردیده) چون در سایه تعالیم اسلام -چنانكه تا اندازه‌ای روشن كرده‌ایم- در تمام شئون انسانیت در جاده اعتدال قرار گرفته و امت وسط می‌باشند، از اینرو می‌توانند بمفاسد و نواقص مردمان افراطی: مانند مسیحیین (نه مسیحیین كنونی كه عملا آئین مسیح را ترک گفته تفریطی یا مادی محض شده‌اند) (صابئین) و طوائف هنود و غیر اینها كه همواره در مقام هضم حقوق جسم خود بر آمده و خویشتن را از لذات جسمانی محروم كرده و رهبانیت را پیشه خود قرار داده‌اند، آگاه شوند؛ و همچنین می‌توانند بمفاسد جمعیتهای تفریطی مانند مادیین و ملت یهود و امثال اینها كه تمام حقوق روح و مصالح حیات روحانی را در مقابل حفظ منافع جسم و تعمیر زندگانی جسمانی پایمال كرده‌اند، واقف كردند، بنا بر این تكلیف اصلاح و تربیت چنین مللی قهراً متوجه جمعیت معتدلی مانند ملت اسلام خواهد شد.

خلاصه پیروان (دین وسط) چون در نقطه اعتدال انسانیت تمركز یافته‌اند، از ینرو می‌باید بنام حفظ حدود انسانیت و نوع پروری، هر آن جمعیتی را كه در دنیا از این (حد) بیرون رفته‌اند تحت الحمایه و مورد نظارت خود قرار دهند و همواره مقررات اسلام را كه یگانه وسیله تمركز بشر بحد اعتدال می‌باشد به آنها ابلاغ كنند.

چنانكه قرآن در جای دیگر نیز اشاره بهمین معنی كرده می‌گوید: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ...﴾ [آل عمران: 110] یعنی: «شما مسلمانان بهترین امتی هستید كه در دنیا برای جمعیت بشر ظاهر شده‌اید! زیرا عهده‌دار انجام بهترین كارها مانند (امر بمعروف و نهی از منكر) هستید! و ایمان بخدای یگانه آورده‌اید».

حاصل اینكه چون شما بشر را به (معروف) یعنی به ایجاد وسائل تربیت قوای روحی و جسمی و تحصیل لوازم آبادی دنیا و آخرت، خلاصه به تهیه موجبات سعادت مادی و معنوی امر می‌كنید، و آنانرا از (منكر): از هر آنچه كه باعث شقاوت در دنیا و آخرتست باز می‌دارید و از طرفی هم ایمان بخدا آورده‌اید از اینرو بهترین امت و نیكوترین جمعیتی می‌باشید كه در دنیا ظاهر شده‌اید! در حقیقت می‌خواهد بگوید: چون شما مسلمانان امت وسط و جمعیت معتدل می‌باشید و از اینرو این وظیفه ارجمند (امر بمعروف و نهی از منكر) یا اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی و تربیت بشر را حقاً در عهده خود گرفته‌اید، لذا سیادت بشر با شما خواهد بود شما باید در رأس جمیع ملل دنیا قرار گرفته پیوسته شاهد و ناظر اوضاعشان بوده باشید، و آنانرا بحقوقشان آشنا سازید، و همواره در مقام اصلاح و تربیت آنان بر آمده به انجام و ظائف انسانیت وادارشان بكنید، خلاصه باید همه طبقات بشر را در تحت مراقبت و سرپرستی خود قرار داده و آنانرا از راه‌های خطرناک افراط و تفریط بیرون آورده و به جاده اعتدال انسانیت یا (آئین وسط) راهنمائی نمائید؟

خواننده محترم! به بینید اسلام چه مقام شامخی برای ما قائل می‌شود! و چه حق ارجمندی در دنیا به ما می‌دهد! راستی قدری فكر كنید به بینید ما مسلمین با این وضعیت درهم و پریشان خود كه در زندگانی از حد اعتدال بیرون رفته و هر یک راه كجی را در پیش گرفته ایم آیا حق داریم خودمان را بچنین آئینی نسبت بدهیم؟! آیا ما نباید – لا أقل پیش وجدان خود- شرم بكنیم كه با این عملیات خارج از میزان اعتدال كه پیوسته از ما بروز می‌كند؛ نام خود را مسلمان گذارده‌ایم؟! آیا ما سزاوار بیش از این مذلت و مسكنتی كه كنون دامنگیرمان شده نمی‌باشیم؟! آیا تمام این بدبختیها و بیچارگی‌ها جز برای اینست كه خود را از تحت تربیت اسلام خارج كرده و در نتیجه از جاده اعتدال بیرون رفته هر عده‌ای براه افراط و یا تفریط رهسپار شده‌ایم؟!.

ایكاش افراد جمعیت مسلمین كنونی نیز مانند سایر ملیین دنیا افراطی و یا تفریطی محض بودند كه لا اقل صورت وحدت اجتماعیشان فعلا محفوظ مانده بود! ولی متأسفانه عفریت جهل و تعصب بطوری باینان حمله‌ور شده كه ناگهان همه سراسیمه از حد اعتدال انسانیت بیرون رفته و هر دسته‌ای من غیر شعور راهی بس خطرناک را در پیش گرفته‌اند: گروهی در مقام تعمیر دنیا و ترقی مادیات بر آمده و بطور كلی از معنویات دست كشیده‌اند و از آخرت چنان روگردان شده‌اند كه گوئی تا ابد زنده خواهند ماند و یا اجرای مراسم دینی؛ تصفیه روح و اصلاح اخلاق روزگارشان را تیره خواهد كرد و با این حال این تیره بختان خویشتن را مسلمان می‌دانند؛ و جمعی از مفاد حدیث «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ» سوء استفاده كرده و دنیا را زندان مؤمن می‌پندارند و برای خلاصی از آن خویشتن را در ویرانه‌ای محبوس كرده نفرت از زندگی، بیكاری، گرسنگی و تحمل هر گونه ناملایم و پستی را عبادت فرض كرده و بگمان خود از این ره متوجه آخرت شده‌اند؛ این نادانان هم خود را مسلمان می‌دانند! حتی بعضی از دعات دین هم **–** آنانی كه فهم حقایق دین را مخصوص بخود می‌دانند- دسته‌ای اسلام را منافی با ترقی و تمدن، سعی و كوشش، و مخالف با جمیع شئون حیات اجتماعی انسان معرفی می‌نمایند و رسماً آن را یک آئین رهبانیت و فلسفه ریاضت طلب نمودار می‌كنند و بنام آن همواره توده را به تنبلی، كسالت، كثافت؛ فقر، خمودی و جمودت فكر و زبونی؛ مخصوصا به غفلت و نادانی خلاصه بهر گونه وسیله بدبختی سوق می‌دهند، خلاصه این آئین پاک را طوری تفسیر كرده‌اند كه فقط جمعی مردمان افراطی را بطوری كه در بالا شرح دادیم می‌توان پیروان آن دانست؛ دسته دیگر كه اخیراً پیدا شده و فعلا رو بفزونی گذارده‌اند و بیش از همه خود را از غربت اسلام متأثر نشان داده و پیوسته سنگ آن را بسینه می‌زنند آن را موافق با جمیع شئون تمدن دروغی غرب می‌دانند و همواره در صددند مقررات متین وی را با نظریات هر نادانی كه از آن سرزمین بر می‌خیزد مطابقه نمایند.

حتی كسانی را من نشان دارم از بس شیفته تظاهرات اروپا و اروپاگری شده‌اند كه در این باره بدروغگوئی پرداخته‌اند: مطالبی را بنام اروپائیان ساخته و یا نامهائی مانند نام‌های آنان جعل كرده مطالبی را بآن نام‌ها بخرج دل باختگان اروپا می‌دهند!.

این فرومایگان تنها جنبه دنیوی و مادی اسلام را گرفته و بنام آن مردم را فقط بدنیا و دنیاپرستی، خودبینی و خود پرستی و انكار هر فضیلت و حقیقت سوق می‌دهند، تا می‌توانند معنویات اسلام را بصورت مادیت درآورده و در جائی هم كه در می‌مانند آنها را بدون منطق و برهان انكار می‌كنند، خلاصه این نادانان معنویات اسلام را پشت سر انداخته و رسماً آن را بصورت فلسفه مادیین معرفی می‌كنند، و همچنین وقتی كه می‌خواهند موازین اسلام را برای عوام معرفی بكنند بعضی كه از همین دسته می‌باشند، سیره و سنت پیغمبر و ائمه اطهار را ملغی كرده تنها قرآن را نشان می‌دهند! برخی قرآن، سنت و سیره پیغمبر اكرم را پشت سر انداخته تنها اخبار منسوبه به ائمه را – آنهم بطور كلی و بدون رعایت صحت و سقم- معرفی می‌نماید! بیچاره اسلام كه در بین این دو سلیقه غیر مستقیم دارد خورد می‌شود بدبخت مسلمین كه از این صداهای مختلف و دعوت‌های متناقض متحیر و سرگردان مانده‌اند!!.

كدام مسلمان با غیرت است كه از مطالعه این اوضاع پریشان، دیوانه و پریشان نشود و از این وضعیت ملالت آور قلبش جریحه دار نگردد!! آری،

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لـمثل هذا يذوب القلب من أسف |  | إن كان في القلب إيمان وإسلام |

برادران عزیز! من اینک بنام یک نفر مسلمان بشما یادآوری می‌كنیم: امروز اسلام با اوضاع كنونی دنیا و با آنهمه تشكیلات وسیع كنیسه كاملا در مخاطره و قرآن در معرض زوال است!! بیائید باه این عملیات افراطی و تفریطی خود خاتمه دهید و بیش ازین تیشه بریشه خود مزنید! حال كه در مقام ترویج اسلام یا حفظ سعادت و سیادت خود نیستید لا اقل سدّ راه پیشرفت اسلام نشوید و بیش ازین موجبات بدبختی خود را فراهم نیاورید!.

من یقین دارم اكنون هم چنانچه قرآن؛ سنت و سیره پیغمبر اكرم و دیگر پیشوایان اسلام را سرمشق كردار و رفتار خود قرار داده و در سایه تشبث به این (آئین وسط) خویشتن را در جاده اعتدال تمركز دهید، نه تنها اسلام و این مایه سعادت و سرفرازی خود را از این خطر بزرگ نجات داده اید بلكه مجد و بزرگواری خود را اعاده خواهید داد؛ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوۡمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمۡ﴾**.**

از مقصد قدری دور شدم، سخنم در این بود كه اسلام دین وسط و ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر است گفتیم: اسلام دنیا و آخرت را دو چیز جداگانه و غیر مربوط بهم نمی‌داند، بلكه منظورش اینست كه وضعیت این دو، كاملا وابسته با هم و زندگانی انسان نیز در این دو مرحله پیوسته با یگدیگر است، از اینرو چنانكه گفتیم در جمیع مقرراتش تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر هر دو را در نظر گرفته و آن اندازه كه ما را به آباد كردن دنیا و ترقی مادی سوق می‌دهد بهمان نسبت ما را بتعمیر آخرت و ترقیات معنوی دعوت می‌كند، روی همین نظریه‌است كه در تشویق و ترغیب مردم بكسب (علم) نهایت جدیت را بخرج می‌دهد زیرا بهترین وسیله ترقی مادی و معنوی بشر و مهم‌ترین عامل تأمین سعادت كامل هر جمعیتی همانا توسعه علم و معارف است، علما **–** بقول دانشمندان اجتماعی- قوه عقلیه و مفكره جسم اجتماع محسوب می‌شوند كه باید تربیت و تأمین آسایش سایر اعضای آن را همواره در عهده بگیرند:

اسلام در ایجاد این (قوه) باندازه‌ای سعی می‌كند و در توسعه معارف بطوری جدیت دارد كه در حقیقت باید گفت:

اسلام دين علم و حكمت است!

زیرا، اولاً تحصیل علم را بطور كلی فریضه ذمه هر زن و مرد مسلمان قرار می‌دهد «طلبُ العِلْمِ فَرِيْضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ ومُسْلِمَة» قرآن با اینكه مجموع آن شش هزار آیه بیش نیست([[26]](#footnote-26)) در ضمن هفتصد و پنجاه آیه بشر را به كسب علوم طبیعیه ترغیب می‌كند: همان علومی كه یگانه وسیله آبادی دنیا و بهترین راه برخورد بحقایق این عالم است، گذشته از آیات اخلاقی و اجتماعی بی‌شمار آن كه در حقیقت عصاره علم اخلاق و اجتماع می‌باشد علاوه بر اینكه در حدود صد و پنجاه آیه آن مربوط بعلم فقه (علم حقوق) است، خوشبختانه تمام مواد آنهم بطوری كه، از لحاظ علم قانون گذاری، لازمه قانون است تنظیم گردیده‌است یعنی: عیش، فراوانی، عیش امنیت و مساوات كه اركان سعادت عمومی بشر را تشكیل می‌دهند در وضع هر یک از آنها كاملا رعایت گردیده([[27]](#footnote-27)) بدیهی است با توجه باین قسمت ضمناً طرز قانون گذاری را نیز بما می‌آموزد!.

و ثانیاً برای ترویج و توسعه (علم) از علما تجلیل شایانی می‌كند و مقامی بس ارجمند برای آنان قائل می‌گردد و علم را نیز فوق العاده مورد اهمیت قرار می‌دهد، قرآن جائی كه در مقام ستایش خدا و ملائكه‌است (اهل علم) را در عداد آنان مورد تمجید قرار می‌دهد ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨ إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ [آل‌عمران: 18-19]([[28]](#footnote-28)) آیا تجلیلی فوق این می‌توان تصور كرد! در قرآن صریحاً بدانشمندان وعده مقامات شامخه و درجات رفیعه می‌دهد! ﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ...﴾ [المجادلة: 11] قرآن در اینجا ﴿وَقُل رَّبِّ زِدۡنِي عِلۡمٗا ١١٤﴾ [طـه: 114] بحضرت ختمی مرتبت: همان مرد حقیقت بینی كه لوح نقش با افكار محدود بشری به هیچ وجه آلوده نشده و با یک روح پاک و بی‌آلایش متوجه صفحه پهناور گیتی شده و بالاخره دانستی‌ها را و آنچه كه درخور مقامش بوده، دریافته بود، امر می‌كند كه از خدا ازدیاد علم را خواستار شود! آیا این حكایت از كمال عظمت و اهمیت علم نمی‌كند؟

خواننده محترم البته متوجه هستند، پیغمبری كه مهبط وحی و كانون دانش بوده وقتی كه مورد چنین امر الزامی واقع بشود، البته ما بمراتبی سزاوارتریم از اینكه مشمول چنین خطابی بوده باشیم از اینرو این فرمان خدائی در نهایت شدت متوجه بما شده و اكیداً ما را ملزم می‌كند كه باید در توسعه علم كمال جدیت و مجاهدت را بكار ببریم، باید همه معارف‌خواه و دانش‌پرور بوده باشیم، باید همه با خاطری پُر از مسرت در نهایت ثبات و پایداری لوای علم را بر دوش گرفته همواره مروج علم و حامی معارف باشیم چرا چنین نباشیم؟! و حال آنكه ما مسلمان و امت وسط هستیم، مائیم كه عهده‌دار اصلاح و تربیت سایر طبقات بشر می‌باشیم!.

قرآن ما را از پیروی هر آنچه كه غیر معلوم است – از عقاید، كردار و گفتار- اكیداً منع می‌كند ﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ...﴾ [الإسراء: 36]([[29]](#footnote-29)).

قرآن كفار را برای اینكه بیعلم و در عین حال پیرو گمان بوده‌اند، جداً مذمت می‌كند: ﴿وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ٔٗا ٢٨﴾ [النجم: 28]([[30]](#footnote-30))، ﴿...مَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّ...﴾ [النساء: 157]، ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكۡثَرُهُمۡ إِلَّا ظَنًّاۚ إِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ًٔا...﴾ [یونس: 36].

قرآن حكمت را وسیله رسیدن بهر گونه كمال مطلوب و سرچشمه فضائل، خلاصه آن را منشأ خیر كثیر می‌داند ﴿يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٢٦٩﴾ [البقره: 269]([[31]](#footnote-31))**.**

در قرآن مقررات اسلام یا چیز هائی را كه بحضرت ختمی مرتبت وحی می‌شد، بعنوان حكمت معرفی می‌كند، ﴿ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِ...﴾ [الإسراء: 39]([[32]](#footnote-32)) و خود قرآن نیز قرین با حكمت قرار داده می‌شود؛ ﴿...وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُ...﴾ [النساء: 113]([[33]](#footnote-33))، ­﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ...﴾ [الجمعة: 2]([[34]](#footnote-34)).

قرآن حكمت را اولین وسیله دعوت و تبلیغ قرار می‌دهد: ­﴿ٱدۡعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلۡحِكۡمَةِ وَٱلۡمَوۡعِظَةِ ٱلۡحَسَنَةِ...﴾ [النحل: 125]([[35]](#footnote-35)).

اسلام در تعظیم شأن (علم) بجائی می‌رسد كه در موقع تحریم شرک بخدا -شركی كه الغای آن در طلیعه آمالش قرار گرفته و اولین مقصد وی می‌باشد- رعایت مقام (علم) را نموده صریحاً آن را مقید به نداشتن علم می‌كند ­﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗاۖ وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَآ...﴾ [العنكبوت: 8] در اینجا خداوند به انسان توصیه می‌كند كه نسبت به پدر و مادر خود از هیچ گونه نیكی دریغ نكند و همواره اوامرشان را پیروی بكند، مگر در جائی كه ملزم بكنند او را باین كه بدون (علم) و من غیر دلیل چیزی را شریک خدا قرار دهد، در اینجا دیگر نباید از آنان فرمان برداری بكند.

چنانكه در جای دیگر نیز نهی از آن را مقید به نداشتن (برهان) می‌كند: ­﴿قُلۡ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ ٱلۡفَوَٰحِشَ مَا ظَهَرَ مِنۡهَا وَمَا بَطَنَ وَٱلۡإِثۡمَ وَٱلۡبَغۡيَ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَأَن تُشۡرِكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَٰنٗا وَأَن تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٣٣﴾ [الأعراف: 33] در این آیه بطوری كه ملاحظه می‌شود بحضرت ختمی مرتبت دستور داده می‌شود كه بمشركین بگوید، پروردگار من حرام كرد اینكه چیزی را بدون (برهان) شر یک خدا قرار بدهید! در واقع می‌خواهد بگوید از شرک بخدا و بت پرستی در صورتی ممنوع هستید كه بر طبق آن برهان نداشته باشید!**.**

خواننده محترم! به بینید اسلام تاچه اندازه نسبت به (علم) و (برهان) عنایت دارد، مسئله شرک با اینكه در واقع و بنظرش بدیهی البطلان است و بهیچ وجه قابلیت آن را ندارد كه مقرون بعلم و برهان بوده باشد، نهی و منع از چنین چیزی را در این دو آیه مقید بنداشتن علم و برهان می‌كند!.

باری این آیات گذشته از اینكه بر اهمیت و كمال عظمت (علم و برهان) اشعار دارد، می‌خواهد بما بفهماند: كه منشاء ایمان و اعتقاد باید علم و برهان بوده باشد! و بدون راهنمائی این دو راهنمای نیرومند نباید چیزی را در اعماق قلب خود وارد كنیم، نباید كوركورانه خلوت دل را گذرگاه هر چیزی قرار دهم. چنانكه در ضمن بیان محاجه حضرت ابراهیم با قومش، بزبان آن حضرت كسانی را كه بدون (برهان) برای خدا شریک قائل شده بودند؛ جدا مذمت می‌كند: ­﴿وَكَيۡفَ أَخَافُ مَآ أَشۡرَكۡتُمۡ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمۡ أَشۡرَكۡتُم بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ عَلَيۡكُمۡ سُلۡطَٰنٗاۚ فَأَيُّ ٱلۡفَرِيقَيۡنِ أَحَقُّ بِٱلۡأَمۡنِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٨١﴾ [الأنعام: 81]([[36]](#footnote-36)) و در جای دیگر نیز كه در مقام تهدید مشركین است، وعید بر شرک را مقید بنداشتن (برهان) می‌نماید! ­﴿وَمَن يَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ١١٧﴾ [المؤمنون: 117] با اینكه می‌داند كه كفار بر طبق مقاله خود برهان ندارند، با این حال، فقط برای تعظیم مقام برهان – می‌گوید: چون مشركین فاقد برهانند، از اینرو نباید امید نجات و رستگاری داشته باشند این نیست مگر برای تعظیم مقام برهان و فهماندن اینكه امور اعتقادیه باید مستند به دلیل و برهان بوده باشد.

تا این اندازه احترام و عنایت نسبت ببرهان گرچه فی حد ذاته شگفت انگیز است ولی در آئینی مانند اسلام امریست كاملاً عادی و ابداً جای تعجب نیست، زیرا:

اسلام دين برهان و حجت است!

چنانكه قرآن نیز آن را به همین نام بمردم ابلاغ می‌كند! ­﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا ١٧٤﴾ [النساء: 174]([[37]](#footnote-37)).

قرآن پس از آنكه در اینجا ­﴿لَوۡ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا...﴾ [الأنبیاء: 22]([[38]](#footnote-38)) برای بطلان شرک اقامه برهان عقلی می‌كند، در ذیل آن از مشركین مطالبه برهان می‌نمایند ­﴿أَمِ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ﴾ [الأنبیاء: 24]([[39]](#footnote-39)) چنانكه در جای دیگر نیز بعد از بیان ادله توحید، از آنان در خواست (برهان) می‌كند ­﴿أَمَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَنۢبَتۡنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهۡجَةٖ مَّا كَانَ لَكُمۡ أَن تُنۢبِتُواْ شَجَرَهَآۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ بَلۡ هُمۡ قَوۡمٞ يَعۡدِلُونَ ٦٠﴾ [النمل: 60]([[40]](#footnote-40)) تا اینكه می‌گوید: ­﴿أَمَّن يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرۡزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَءِلَٰهٞ مَّعَ ٱللَّهِۚ قُلۡ هَاتُواْ بُرۡهَٰنَكُمۡ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٦٤﴾ [النمل: 64]([[41]](#footnote-41)).

گفیتم: در قرآن، به زبان حضرت ابراهیم كسانی كه بدون برهان، برای خداوند شریک قرار داده و از یگانه پرستی سرپیچی می‌كردند نكوهش می‌كند، و در عین حال آن حضرت را برای اینكه با نیروی (دلیل و برهان) اساس بتخانه و بت پرستی را در هم ریخته بود در ذیل نقل همان براهینی كه در مقابل مشركین اقامه كرده بود، مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهد: ­﴿وَتِلۡكَ حُجَّتُنَآ ءَاتَيۡنَٰهَآ إِبۡرَٰهِيمَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦۚ نَرۡفَعُ دَرَجَٰتٖ مَّن نَّشَآءُۗ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٞ ٨٣﴾ [الأنعام: 83]([[42]](#footnote-42)).

قرآن آئین ابراهیم را: همان آئینی كه با قوه قاهره برهان تأسیس شده بود نیكوترین آئینهای دنیا می‌داند! ­﴿وَمَنۡ أَحۡسَنُ دِينٗا مِّمَّنۡ أَسۡلَمَ وَجۡهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ وَٱتَّبَعَ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗاۗ وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبۡرَٰهِيمَ خَلِيلٗا ١٢٥﴾ [النساء: 125]([[43]](#footnote-43)) و حضرت رسول اكرم نیز آئین خود را بعنوان آئین ابراهیم معرفی می‌كند! ­﴿قُلۡ إِنَّنِي هَدَىٰنِي رَبِّيٓ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ دِينٗا قِيَمٗا مِّلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗا...﴾ [الأنعام: 161]([[44]](#footnote-44)) و ما را نیز در اینجا ­﴿قُلۡ صَدَقَ ٱللَّهُۗ فَٱتَّبِعُواْ مِلَّةَ إِبۡرَٰهِيمَ حَنِيفٗا...﴾ [آل عمران: 95]([[45]](#footnote-45)) به پیروی ملت حنیف و طریقه متقنه ابراهیم كه در حقیقت شریعت (برهان و حجت است) امر می‌كند!.

پس در كمال وضوح دانستیم: اسلام دین عقل و فكر است، دین علم و حكمت و آئین برهان و حجت است، دینی است كه حقایق شامخه اش بر روی دو پایه استوار عقل و علم قرار گرفته و نقشه تعالیم متقنه وی از روی حكمت و برهان ریخته شده‌است، چنین آئینی تصدیق وی لا محاله در عهده خردمندان و دانشمندان خواهد بود، چنانكه خود قرآن نیز می‌گوید: ­﴿وَيَرَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ ٱلۡحَقَّ وَيَهۡدِيٓ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَمِيدِ ٦﴾ [سبأ: 6]([[46]](#footnote-46)).

پس نباید متأثر بود از اینكه مردمان نادان اسلام را با نظر بی‌قیدی می‌نگرند و یا اینكه خودشانرا بطور كلی از نعمت این آئین پاک محروم كرده و خویشتن را دچار وادیهای خطرناک ساخته‌اند زیرا این (دین) اصلاً طرف توجهشی كسانی است كه دارای قلب آگاه، چشم بینا، گوش شنوا و بالاخره دانا و خردمند بوده باشند؛ نه آنانی كه گوش و قلب خود را با مهر نادانی و خودپرستی مهر كرده و پرده تاریک جهل و تعصب را به روی چشمهای خود آویخته‌اند ­﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٦ خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡۖ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞ...﴾ [البقرة: 6-7] ([[47]](#footnote-47)).

قرآن چنانكه خود گوید: ­﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ...﴾ [البقرة: 2-3] راهنمای پرهیزكاران یعنی كسانی است كه خویشتن را از قید تعصب و تقلید جاهلانه و دیگر پرده‌های خرد آسوده نموده و با حریت فكر متوجه آیات آفاقی و انفسی صفحه گیتی شده و در نتیجه بغیبت و باطن اشیاء ایمان می‌آورند و یا بقول محیی الشریعه النبویه حضرت جعفر بن محمد راهنمای كسانی‌است كه خود را محفوظ می‌كنند از اینكه (نادانی) و (سفاهت) بر آنان چیزه گردد، خلاصه اشخاصی كه چشم و گوششان را باز كرده و قوای عقلیه خود را بكار انداخته و بالاخره از پرتو (علم) حیات نوینی گرفته‌اند؛ قرآن فقط را هنمای آنان است، ولی مردمی كه عقلشان را در زیر پرده‌های چندی پنهان نموده و عاجزند از اینكه از محسوس و مرحله ظاهر قدمی بالاتر گذارند كسانیكه زیر نفوذ اهریمن جهل قرار گرفته و متوغل در نادانی و خودپرستی هستند، و یا چون مردگان بیروح در گودالی آرمیده‌اند، قرآن و اسلام بطور كلی متوجه آنان نیست ­﴿إِنَّكَ لَا تُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَلَا تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ ٨٠ وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِي ٱلۡعُمۡيِ عَن ضَلَٰلَتِهِمۡۖ إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِ‍َٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ ٨١…﴾ [النمل: 80-81]!([[48]](#footnote-48))

این بود اندازه ارزش (علم) و موقعیت علماء در اسلام، اكنون باید دید كنیسه به (علم) چه نظری دارد و ملازمین كنیسه و روحانیون مسیحی از نظر مذهبی با علماء چگونه رفتار می‌كرده‌اند.

(كنيسه و علم)

بعد از ظهور مسیحیت در عالم (كنیسه) مجامع چندی بنام‌های گوناگون تشكیل داده بود، از آن جمله مجمعی بنام (كونسیل) بود، این مجمع از یک عده كشیشهائی كه بانتخاب پاپ تعیین می‌شدند تشكیل می‌شد، وظیفه اش تنها تفسیر انجیل و تورات بود، چون كنیسه از نظر مذهبی برای همه مردم فهم كتاب مقدس را قائل نبود و از طرفی هم عقیده داشت احكام دین باید از راه تفسیر بدست بیاید، لذا برای انجام این منظور مجمع مزبور را تشكیل داد.

احكامی كه از راه تفسیر انجیل و تورات از این مجمع بیرون می‌آمد اتفاقاً بطور كلی موافق منافع كشیشها تمام می‌شد! و در نتیجه كنیسه بطوری رونق گرفت، قدرت و اعتبار كشیشان بجائی رسیده بود كه تمام شئون مملكت را در زیر نفود خود در آورده بودند حتی نجبا و اشراف برای كسب شرافت و منافع مادی با نهایت افتخار داخل مشاغل مذهبی شده و عضویت كنیسه را اختیار می‌كردند مخصوصاً برای تحصیل تولیت املاک موقوفه بوسائل مخصوصی كه كوچكترین آنها رشوه دادن بود متشبث می‌شدند! خلاصه برای اینكه در سایه ارتكاب بهر گونه ظلم و جنایت تأمین زندگانی خود كرده باشند، خویشتن را در جرگه اعضاء كنیسه قرار داده بصورت روحانی در می‌آوردند!.

2- مجمع (گاسیون دولندكس) كه مأمور تفتیش كتب ضاله بر حسب مذهب كاتولیک بود، كار این جمعیت نادان و بی‌سواد بجائی رسیده بود كه كلیه كتب علمی و فلسفی را از لحاظ مذهبی در عداد كتب ضاله قرار داده، آتش می‌زدند!!!.

نویسندگان و خوانندگانش را پس از تكفیر بانواع شكنجه: از قبیل قطعه قطعه كردن، و زنده سوزاندن بقتل می‌رساندند! چنانچه بتاریخ ادبیات فرانسه مراجعه بكنیم خواهیم دید كه بسیاری از كتب فلاسفه بزرگ در اثر تعقیب همین مجمع طعمه حریق گردیده‌است!([[49]](#footnote-49)).

3- محاكم (انگزیسیون) و (سنت افیس) كه مأمور تفتیش عقاید مردم بود، این محاكم مدتی در زمان جنگ‌‌‌‌های صلیبی دائر بود و بعد ملغی شد، ثانیاً در اثر اقدامات پاپ در تمام ممالک كاتولیک بر قرار گردید([[50]](#footnote-50)).

تشكیل این محاكم دینی حقیقتاً بزرگترین جنایتی بود كه بعالم تمدن و انسانیت وارد آمد، زیرا هزاران نفر را بجرم تبعیت از اصول پروتستانت و تمول و مكنت با وضع رقت باری بقتل رساندند!.

یكی از نویسندگان انگلیسی می‌گوید: «(الوا) وزیر فلیپ دوم پادشاه اسپانی باستعانت (انگزیسیون) مقدس هشت صد نفر را بضرب شكنجه در عرض یک هفته بقتل رساند. جرم مقتولین اول پیروی از اصول پروتستانت و دوم تمول و مكنت بود»!([[51]](#footnote-51)).

در پایان سال ششم انقلاب (الوا) بخود می‌بالید كه متجاوز از هیجده هزار نفر از همنوعان خود را خفه كرده و در آب غرق نموده و یا در آتش سوزانده و سر بریده‌است!([[52]](#footnote-52)).

اعضای انگزیسیون در اسپانیول در عرض یک شب هشت صد نفر از پروتستانت را در محبس (سویل) افكندند هر جا از فرقه پروتستان پیدا می‌كردند آنها را دستگیر نموده و در آتش می‌سوزاندند! شعله آتش در اغلب شهرهای مهم اسپانیول زبانه می‌كشید([[53]](#footnote-53)).

نویسنده مذكور می‌گوید: (اسملیت فیلد) كه از كوچه‌های لندن می‌باشد اغلب بواسطه سوزاندن پروتستانها ملتهب بود و آتش از آن زبانه می‌كشید!([[54]](#footnote-54))

دكتر (آرنولد) می‌گوید: «محبس‌های قصر پاپ در واتیكان یكی از عجیب ترین چیزهائی است كه من در عمر خود دیده‌ام. پشت بام سیاه چالها و زندانها هنوز از اثر دود آتش (انگزیسیون) كه بوسیله آن اشخاص را شكنجه نموده و بقتل می‌رساندند سیاه بود و اگر از دریچه كوچكی كه به اتاق زیرین باز می‌شد كسی نگاه می‌كرد خون شهدا و بیچارگانی را كه (ژردن) آنان را در قتل عام سال 1791 از بالا به یخچال زیرین پرتاب نموده بود در دیواری می‌دید. دیدن این آثار كه حكایت از دو قسم از اقسام شرارت و جنایت بشری می‌كند بسی مخوف و هراس انگیز است»!([[55]](#footnote-55)).

مهمتر از همه این مظالم و جنایات آن بود كه همین محاكم (دینی) نسبت به علم و علما وارد آورده بودند، كه در حقیقت صفحات تاریخ ملت مسیح را لكه دار نموده‌است: هر آنكه در هر مسئله علمی، اخلاقی و اجتماعی اظهار عقیده می‌كرد با فجیعترین طرزی او را مورد شكنجه قرار می‌دادند، كمتر ممكن بود در آن موقع كسی بیک اكتشافی در علوم ریاضی، طبیعی و.... موفق شود و مأمورین (انگزیسون) او را به بیدینی نسبت ندهند و سپس بانواع شكنجه معذبش نسازند، در حقیقت محكمه نبود بلكه قتلگاه مردمان حساس و دانشمندان بود!....

(برنو) را از جهت آنكه پرده از روی فلسفه كاذبانه و معمول عصر خود برداشته بود، زنده زنده در روم سوزاندند!([[56]](#footnote-56)) پیروان (كوپرنیك) عالم بزرگ فلكی را بعنوان بیدینی داغ كردند!([[57]](#footnote-57)) (گالیله) ایطالیائی را كه از مشاهیر علماء ریاضی و طبیعی بود، بمناسبت اینكه، قائل بحركت زمین به دور خورشید شده بود، بزندان انداختند! این دانشمند بزرگوار را در سن هفتاد سالگی در حالت ركوع مجبور كردند كه اكتشاف عظیم و قابل تجلیل خود را انكار نماید، تمام كتاب‌هایش را در عداد كتب ضاله قرار دادند!([[58]](#footnote-58)).

(كپلر) ریاضی دان معروف آلمانی را، از لحاظ اینكه عقایدی در باب استحاله جوهر اظهار كرده بود تكفیر كردند، كتاب‌های ویرا كه از آن جمله كتابی موسوم به (تلخیص علم هیئت كوپرنیك) بود در روم در فهرست كتب ضاله و ممنوعه جای دادند، مادرِ پیر هفتاد و نُه ساله‌اش را بعنوان جادوگری به حبس انداختند، در همین اثنا او را محكوم بسوختن كردند (كپلر) همینكه ازین قضیه با خبر شد فوراً بموطن خود عزیمت نمود كه شاید پیش از سوختن مادرش را نجات دهد! هنوز از رنج راه نیاسوده بود كه تمام نسخه‌های تقاویم وی كه برای سال 1624 انتشار یافته بود در ملاء عام و در حضور جماعت بسوزاندند و كتابخانه‌اش را نیز مهر و موم كردند و خود او نیز در اثر همین فشارها و بواسطه فتنه‌ای كه بعد بوقوع پیوست مجبور بجلای وطن شد و در (سیكان) رحل اقامت انداخت، طولی نكشید در همان جا در اثر مرض دماغی كه بواسطه مطالعه زیاد بوی عارض شده بود بدرود حیات گفت([[59]](#footnote-59)).

(پرتیلی) را برای آنكه گفته بود ستاره سقوط نمی‌كند، كتک زدند!.

(كامپلانا) را بمناسبت اینكه اجرام سماوی را نامحدود می‌دانست بیست و هفت مرتبه بمحاكمه كشیده‌اند، (هاور) را بجرم اینكه قائل بدوران خون در بدن شده بود سخت شگنجه نمودند!([[60]](#footnote-60)).

(كلمبوس) كاشف امریكا را از لحاظ اینكه عقیده داشت شكل زمین كروی است و دائره این جهان یعنی: محیط خارج از دنیای معلوم نباید كاملا محاط با دریا باشد، پس از تكفیر محبوس كردند! مخصوصاً در اسپانی در مجمعی كه بامر پادشاه اسپانی از عاقل‌ترین مردمان (سالامانكا) برای مطالعه نقشه مسافرت كلمبوس تشكیل شده بود و كلمبوس نیز در آنجا حضور داشت، روحانیون او را احمق تصور نموده و در كمال اهانت و خواری از مجلس بیرون كردند. زیرا روحانیون می‌گفتند زمین مانند یک صفحه و یا یک قرص مسطح بزرگی می‌باشد و اگر در آن طرف اقیانوس هم زمین جدیدی باشد دیگر نمی‌توان قبول كرد كه تمام خلایق از نسل آدم باشند و پس از كشف آمریكا نیز كلمبوس را مانند یک نفر جانی و مجرم زنجیر بر گردن نهادند و او را مغلولا سوار كشتی كرده روانه اسپانی نمودند، در نیمه راه (ویلكو) كه مأمورش بود از وضعیتش متأثر شده خواست غل و زنجیر را از گردنش بر دارد كلمبوس در جوابش گفت «نه! من باید این غل و زنجیر را بیادگار پاداش خدمات خود نگه دارم» پسر كلمبوس می‌گفت «من اغلب این زنجیر را در اطاق كار خود آویزان دیده ام، در وقت رحلت پدرم وصیت كرد كه زنجیرها را در قبرش بگذارد و با وی دفن نمایند»([[61]](#footnote-61)).

(پاسكال) از مشاهیر علماء ریاضی و طبیعی از بزرگترین فلاسفه فرانسه بود بنام مذهب تكفیر كردند!.

(مونتانی) را بنام اخلاق و (مولییر) را بنام مذهب و اخلاق بی‌دین و كافر خواندند([[62]](#footnote-62)).

ژاندارک([[63]](#footnote-63)) آن دختر غیور روستائی را كه مملكت فرانسه را بعد از آنكه در زمان سلطنت شارل هفتم كاملا در تحت استیلاء انگلیسها رفته بود با وضع محیر العقولی نجات داده و بالاخره تخت و تاج از دست رفته را با دست خود به شارل هفتم سپرده بود، مأمورین همین محكمه «انگزیسیون» او را بمناسبت همین عمل حیرت انگیز بعنوان اینكه روح شیطان در او حلول كرده و از زنان ساحره می‌باشد زنده زنده در آتش سوزاندند!.

شرح فجایع و تمام عملیات افتضاح آور كنیسه از عهده این كتاب كه بنایش به اختصار می‌باشد بیرون است. حاصل چناچه كسی بیک اكتشافی موفق می‌شد و عمل فوق العاده‌ای از او بروز می‌كرد و یا در یک موضوع اخلاقی و اجتماعی و... اظهار عقیده می‌نمود، خلاصه اگر كسی مطلبی را اظهار می‌كرد كه خارج از حدود فهم و ادراک اعضاء كنیسه بود و یا لا اقل خود را كوركورانه تسلیم خرافات كنیسه نمی‌كرد، پس از تكفیر و حبس كوچكترین مجازات وی زنده سوزاندن بود!.

بقول (ویكتور هوگو) در نطقی كه در ژانویه 1850 بر ضد قانون (فالر) كرده بود «این حزب»: (اعضای كنیسه) در مقابل حقیقت، جهل و اشتباه كاری را دو حامی بزرگ خود قرار داده، این حزب است كه افكار مردم را همان اصول عقاید محصور و محدود نموده و مانع است از اینكه علم و هوش بشر از كتابهای دعا قدمی فراتر گذارد! هر قدمی كه هوش و ذكاوت در اروپا بر داشته‌است علی رغم این حزب بوده‌است، تاریخ این حزب در تاریخ ترقی بشر نوشته شده منتهی معكوس: این حزب بهمه چیز ضد است...([[64]](#footnote-64)).

یكی از دانشمندان با انصاف آن سامان نیز می‌گوید: «ترقیات كنونی ملل مغرب زمین در حقیقت در خور پیروان محمد ص است نه ملت مسیح، چه، كتابی كه در دست مسلمانان است (قرآن) مسبب اینهمه ترقی و تعالی است، نه كتاب مقدس كه بشر را بعزلت و رهبانیت دعوت می‌كند، بلكه این كتاب مقتضی همین انحطاطی است كه فعلا مسلمین دچار آن هستند!».

اسلام دشمن تقليد و تعصب جاهلانه‌است!

بر كسی پوشیده نیست كه مآل اندیشی و فرق حق از باطل و تمیز بین خیر و شر و حسن و قبح از راه عقل و دانش اینها از چیزهائیست كه انسان را از سایر حیوانات جدا می‌سازد در عین حال از عوامل مهمه ترقی مادی و معنوی انسان بشمار می‌آید، روشن است كه انجام همه اینها بسته باعمال عقل و بكار انداختن قوای دماغی است، ولی باید دانست چیزی كه بیش از همه قوای عقلی را از كلی باز می‌دارد و انسان را بحالت ركود و وقفه نگاه می‌دارد و بالاخره این مزایای انسانیت را از انسان می‌گیرد، همانا تقلید و تعصب جاهلانه‌است، زیرا كسانی كه عقاید و اخلاق واعمال دیگرانرا سرمشق زندگانی خود قرار داده بدون رویه از آنان تقلید می‌كنند و در تمام شئون زندگانی مادی و معنوی تكیه بغیر خود نموده جز عادات و رسوم دیگران اصلا خیال نمی‌كنند كه حقیقتی هم در دنیا موجود است، مردمی كه حس محكامه و قوه ممیزه خود را نابود كرده رفتار و عقاید مردمان معاصر خود را ملاک حسن هر چیزی می‌پندارند، بدون شبهه این دسته از مردم كمتر باعمال قوای عقلیه شان احتیاج پیدا می‌كنند، زیرا اینان اصلا اعتماد بنفس خود ندارند تا اینكه در شئون زندگانی خود بخواهند اعمال نظر بكنند و همچنین جمعیتی كه در اثر تعصب و خود پرستی جمود بوضعیتشان نموده، جز آن اخلاقی كه از پدران خود ارث برده، و یا از راه تأثیر محیط و تربیت خانوادگی قهراً بوی منتقل شده تمام مقررات اخلاقی و اجتماعی دنیا را در نهایت خونسردی تلقی می‌كنند و هیچ گونه مزیتی برای غیر خود قائل نمی‌باشند، جمعیتی كه در اثر ضعف نفس، از راه حفظ عادات و عقاید دیرینه پدرانشان می‌خواهند استقلالشان را حفظ نمایند، تحقیقاً اینان هم در زندگانی چندان نیازمند باعمال قوای عقلیه خود نخواهند بود.

البته همین كه مدتی بهمین حال باقی ماندند قهراً قوای دماغی و استعداد ذاتیشان تدریجاً ضعیف و فرسوده شده و بالاخره نظیر بهائم در همان اولین مرحله زندگانی طبیعی باقی خواهند ماند، مانند هنود امریكا و اهالی اسكیمو و قسمتی از مردم افریقا كه می‌بینیم هنوز هم بحالت توحش و همجیت باقی هستند كه اگر در تحت حكومت عواطف قرار نمی‌گرفتند یعنی عادات و عقاید پدران خود را بطور كلی صیانت نمی‌كردند و مانند سایر جمعیتهای متمدنه دنیا قوای عقلیه شانرا در زندگانی بكار می‌انداختند، تحقیقاً بوضعیت كنونی خود باقی نمی‌ماندند. خلاصه مردمی كه زیر نفوذ تقلید و تعصب جاهلانه قرار می‌گیرند چون تكیه بقوای عقلیه شان ندارند كمتر می‌توانند چیزی را مورد نظر و فكر قرار دهند و در نتیجه نه تنها از سیر ارتقائی محروم می‌مانند، بلكه همان استعداد ذاتیشان هم تدریجاً از بین رفته و بالاخره بحالت پستی و زبونی باقی خواهند ماند؛ بقول علماء اجتماع چنانكه ذرات و مواد اولیه اجسام در اثر ناموس حركت پیوسته متطور ومتحول بوده، و بالاخره پس از تبدیل صورتهای گوناگون به صور اجسام كنونی بروز كرده‌است، همچنین مواد جسم اجتماع نیز كه همان افراد باشد بحكم همین ناموس دائماً در تحول بوده و تدریجاً آنصورت توحش و همجیت را از تن كنده و بالنتیجه بصورت كنونی كه نسبتاً صورت زیبائی است جلوه گر آمده‌است، البته در آتیه بیک صورت اعلی و اكملی نیز كامیاب خواهد شد، ولی اگر بنا بود همه جمعیتهای دنیا جمود به عادات و رسوم دیرینه پدران خود می‌نمودند و در شئون زندگانی كوركورانه از همكنانشان تقلید می‌كردند، مسلما بهزار یک ترقیات كنونی موفق نمی‌شدند.

پس معلوم شد كه بزرگترین آفت عقل انسانی و مهمترین عاملی كه انسان را از مراحل انسانیت دور می‌كند همین تقلید و تعصب جاهلانه‌است، چنانكه دانشمندان اجتماع پس از تتبع زیاد در این باره بیک قاعده كلیه بر خوردند: و آن اینستكه قوت مراتب روح تقلید و جمودت بنسبت ضعف قوه تعقل و اراده‌است؛ مثلا حیوانات بخصوص انهائی كه شباهت بانسان دارند مانند (شمپانزی) و (گوریلا) و یا اینكه مجتمعا و بصورت (گله) بسر می‌برند مانند گوسفند و آهو و... در قسمت تقلید و جمودت در درجه اول، قبائل وحشی در درجه دوم، اطفال و زنان و مردمان عصبی و ضعیف النفس در درجه سوم قرار گرفته‌اند([[65]](#footnote-65))، تا آنكه در انسان راقی كه عقلش مسلط بر عواطفش هست روح تقلید بدون رویه و جمودت فكر در او خیلی ضعیف شده و در مقابل ناموس اقتباس (یا تقلید عاقلانه) كه اولین نشانه كمال عقل و مهمترین وسیله ترقی و تكامل است در او حكم فرما می‌شود، چنانكه قرآن نیز در آیه ­﴿فَبَشِّرۡ عِبَادِ ١٧ ٱلَّذِينَ يَسۡتَمِعُونَ ٱلۡقَوۡلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحۡسَنَهُۥٓۚ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمۡ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ١٨﴾ [الزمر: 17-18]([[66]](#footnote-66)) همین معنی را نشانه كمال قوت عقل قرار داده و صاحبان عقل را فقط منحصر باشخاصی كرده‌است كه ناموس (اقتباس) در آنها حكومت داشته باشد، یعنی نه آن طور باشند كه در اثر تعصب جمود بوضعیت شخصی خود نموده، جز عادات و رسوم پدران خود چیزی را طرف توجه قرار ندهند، و نه مانند آنانی كه كوركورانه آئینه قلبشان را محل انعكاس هر چیزی پست و نا هنجار قرار می‌دهند، بلكه در مقابل تمام جنبشها و صداهای دنیا چشم و گوششان را باز نموده و هر چه كه می‌بینند و می‌شنوند باكمال تعقل و رویه در مقام انتخاب بر آمده و سپس آنچه كه در بین نیكو و پسندیده‌است پیروی نمایند.

حقیقتاً اگر صرف نظر از تمام آیات اخلاقی و اجتماعی قرآن مقدس، بعقیده ما تنها همین یک آیه مختصر برای سعادت مادی و معنوی افراد بشر كافی خواهد بود، زیرا اگر تاریخ تمدن بشر را بدقت ملاحظه كنیم می‌بینیم همه ترقیات مادی و معنوی دنیای امروز رهین مفاد همین دستور مقدس است، این دستور مهمترین دستور ترفیع پایه زندگانی و بهترین طریقه پرورش افكار است، این دستور ما را از تقلید و عصبیت جاهلانه كه تنها عامل انحطاط و بدبختی، و منبع كثیری از آلام و نكبات است، نجات می‌دهد، و در عین حال طریق مستقیم اقتباس را كه اقصر طرق نیل به سعادت فردی و اجتماعی است، بما تعلیم می‌دهد.

بالجمله اسلام چون می‌خواهد یک انقلاب فكری در اعماق روح بشر تولید نموده و آنانرا از بی‌حسی و جمودت رهانیده، و بجاده ترقی و تكامل بیاندازد، اسلام نظر باینكه تكمیل نوع بشر را محط نظرش قرار داده و می‌خواهد عقولشان را برای رسول بكمالات مادی و معنوی از كلیه قیود آزاد نماید، بقول (گوستاو لبون) اسلام چون می‌خواهد در سایه انقلاب فكری و معنوی یک مدنیت جدیدی در عالم ایجاد نماید و بالاخره اسلام چون آسایش و سعادت كافه طبقات بشر را الی الابد عهده دار شده و می‌خواهد خود را با جمیع تطورات اجتماعی بشر همراه نماید، لهذا در هدم اساس تقلید و عصبیت جاهلانه كه در حقیقت بزرگ ترین سد راه سعادت بشر است، كمال جدیت را بخرج می‌دهد، گذشته از آن آیه وارده درباره (اقتباس) و آنهمه آیات وارده در فضیلت علم، استقلال عقل و حریت فكر كه هر یک كاملا بر مذمت تقلید و تعصب جاهلانه اشعار دارد، آیات بسیاری نیز در این قسمت بخصوصه وارد شده كه یک قسمتش را در اینجا متعرض می‌شود: ­﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَايَهۡتَدُونَ ١٧٠﴾ [البقرة: 170]([[67]](#footnote-67))، ­﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمۡ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ قَالُواْ حَسۡبُنَا مَا وَجَدۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ ١٠٤﴾ [المائدة: 104]([[68]](#footnote-68)).

در این آیه خداوند كسانی را كه بمناسبت پیروی پدران خود زیر بار دعوت پیغمبر اكرم نمی‌رفتند، و فقط عملیات جاهلانه آنانرا دلیل صدق مقالشان قرار می‌دادند، بالصراحه مورد مذمت و ملامت قرار می‌دهد.

­﴿وَإِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةٗ قَالُواْ وَجَدۡنَا عَلَيۡهَآ ءَابَآءَنَا وَٱللَّهُ أَمَرَنَا بِهَاۗ قُلۡ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ أَتَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٢٨﴾ [الأعراف: 28]([[69]](#footnote-69)) در این آیه خداوند مردمانی كه عملیات قبیح پدران خود را ملاک حسن هر چیزی قرار می‌دادند و از لحاظ تقلید از آنها هر عمل زشتی را بجای می‌آوردند و در عین حال همان اعمال زشت را بعنوان ثانوی (حكم الله) معنون می‌كردند! جداً ملامت می‌كند.

­﴿وَقَالُواْ لَوۡ شَآءَ ٱلرَّحۡمَٰنُ مَا عَبَدۡنَٰهُمۗ مَّا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ ٢٠ أَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ كِتَٰبٗا مِّن قَبۡلِهِۦ فَهُم بِهِۦ مُسۡتَمۡسِكُونَ ٢١ بَلۡ قَالُوٓاْ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّهۡتَدُونَ ٢٢ وَكَذَٰلِكَ مَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ فِي قَرۡيَةٖ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتۡرَفُوهَآ إِنَّا وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا عَلَىٰٓ أُمَّةٖ وَإِنَّا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم مُّقۡتَدُونَ ٢٣﴾ [الزخرف: 20-23]([[70]](#footnote-70)).

در این آیه خداوند اشخاصی را كه از نقطه نظر حفظ آثار پدران خود ملائكه را پرستش می‌كردند، با نهایت شدت مذمت می‌نماید.

این آیه علاوه بر اینكه تقلید را منع می‌كند، ضمناً یک میزان معینی در باب عقیده برای ما تعیین می‌كند، زیرا می‌گوید: آنانی كه ملائكه را پرستش می‌كنند، بر طبق این عقیده‌شان نه دارای ادله و براهین علمیه هستند، و نه كتابی كه ما قبلا برای آنها فرستاده باشیم در دست دارند كه بوی متمسک بشوند، بلكه فقط از لحاظ پیروی طریقه پدران خود و حفظ آثار آنها این كار را می‌كنند پس معلوم می‌شود كه منشأ عقیده بهر چیزی باید یا علم قطعی باشد و یا كتاب آسمانی.

­﴿ثُمَّ إِنَّ مَرۡجِعَهُمۡ لَإِلَى ٱلۡجَحِيمِ ٦٨ إِنَّهُمۡ أَلۡفَوۡاْ ءَابَآءَهُمۡ ضَآلِّينَ ٦٩ فَهُمۡ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمۡ يُهۡرَعُونَ ٧٠ وَلَقَدۡ ضَلَّ قَبۡلَهُمۡ أَكۡثَرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٧١﴾ [الصافات: 68-71]([[71]](#footnote-71)) در این آیه خداوند صریحاً خبر می‌دهد: اشخاصی كه در دنیا پایـبند عادات و رسوم پدرانشان شده‌اند، و با زنجیرهای تقلید و تعصب جاهلانه خویشتن را در چاه مذلت و پستی مقید كرده‌اند، مرجع و بازگشت آنان در آخرت نیز جهنم خواهد بود، آری مقتضای ناموس ­﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٧٢﴾ [الإسراء: 72] كه خداوند در قرآن مقرر فرموده‌است، چنین است.

آیات چندی نیز در همین موضوع در قصه حضرت ابراهیم در سوره (21: 53) و سوره (26: 70) وارد شده كه خوانندگان محترم خواهند مراجعه فرمود، پس از مجموع آنهمه آیات قرآن كریم كه درباره ترغیب بعلم و استقلال عقل، و حریت فكر و اهمیت برهان، و مذمت تقلید و تعصب كه تا كنون ذكر كردیم، در كمال وضوح معلوم می‌شود: اسلام دین علم و عقل و فكر و برهان است، اسلام دین (وسط) و جامع حقوق روح و جسم و حافظ مصالح دنیا و آخرت است، اسلام بتمام معنی ضد با تقلید و تعصب و پیروی از گمان است، از اینرو مسلمان باید همواره مسلح بسلاح علم و برهان باشد، مسلمان باید استقلال عقل وحریت فكر و قوه تدبر و نظر باشد، مسلمان باید دارای اعتماد بنفس و حس اقتباس باشد، مسلمان باید اكیداً از طریق افراط و تفریط پرهیز نموده و حفظ تعادل میان زندگانی جسمانی و روحانی خود را پیوسته رعایت كند، مخصوصاً مسلمان باید عواطفش را كاملا در تحت تسلط عقل خود قرار داده و جداً از گمان و وهم و از تقلید و تعصب جاهلانه دوری نماید، مسلمان باید، مخصوصاً در تمام امور اعتقادیه و آنچه كه مربوط به عقیده‌است در نهایت رویه و متانت متتبع و مجتهد باشد، و بالاخره مسلمان باید حقیقتاً متدین بدین حنیف اسلام باشد!.

چون دانستی عقل بطور بداهت و قرآن كمال صراحت هر در بطور كلی حاكم به حرمت تقلید و پیروی از گمان – مخصوصاً در امور اعتقادیه- هستند، اكنون مقتضی می‌دانم برای اینكه خیال نشود در این باره متفرد هستم، آراء و نظریات جمعی از فقها و مجتهدین بزرگ شیعه اثنی عشریه را در این مسئله از نظر خواننده بگذرانم:

مرحوم شیخ مرتضی انصاری اعلی الله مقامه در كتابش (رسائل): مبحث (حجية ظن) مسئله (اعتبار ظن در اصول دین) در صفحه (169) می‌گوید: «مسائل اصول دین (مسائلی كه مطلوب شارع از آنها اولاً و بالذات فقط اعتقاد قلبی و باطنی و تدین ظاهری مكلف است اگر چه بوجوب این اعتقاد، بعضی از آثار عملیه هم مترتب بشود) بر دو قسم است، اول- مسائلی است كه بر هر مكلفی اعتقاد و تدین بآنها بطور مطلق واجب است، بدون اینكه مشروط بشرط حصول علم بوده باشد، مانند معارف خمسه معروفه یعنی: توحید، عدل، معاد، نبوت و امامت- چون اعتقاد باینها مطلقاً واجبست از اینرو تحصیل علم نسبت باینها نیز از لحاظ وجوب (مقدمه واجب مطلق) واجب است.

دوم- مسائلی است كه اعتقاد بآنها واجب است در صورت حصول علم، یعنی اگر اتفاقاً برای انسان نسبت بآنها علم حاصل بشود اعتقادش لازم است و گرنه لازم نیست، مانند بعضی از تفاصیل و خصوصیات معارف خمسه.

ولی این قسم چون وجوب اعتقاد بآن مشروط بشرط اتفاق حصول علم است و تحصیل معرفت علمیه نسبت بآن لازم نیست، اقوی اینستكه در آنها نباید عمل (بادله ظنیه) نموده – اگر از آن ادله گمانی برای انسان تولید بشود- فرق نمی‌كند، چه آنكه آن دلیل ظنی (خبر صحیح) باشد و یا غیر صحیح بلكه در این موارد باید توقف كرد، به دلیل اخبار زیادی كه صریحاً نهی می‌كند ما را از پیروی از چیزهای غیر معلوم، و در عین حال امر می‌نماید ما را بتوقف در آنها كه از آن جمله این حدیث است «إذا جاءكم ما تعلمون فقولوا به، وإذا جاءكم ما لا تعلمون فها، وأهوى بيده إلى فيه» چنانكه مرحوم شهید ثانی در كتاب (مقاصد العلیه) بعد از اینكه صریحاً می‌گوید: معرفت بتفاصیل برزخ و معاد لازم نیست می‌گوید: اما اخباری كه بطریق آحاد در این موضوعات از ائمه وارد شده مطلقاً تصدیق آنها لازم نیست، اگر چه آن اخبار صحیح باشد بجهت اینكه (خبر واحد) (دلیل ظنی) است، جواز عمل بآنها در احكام شرعیه ظنیه بین علما محل اختلاف است، چه رسد باحكام اعتقادیه علمیه. و همچنین ظاهر كلمات مرحوم شیخ طوسی در كتاب (عُده) اینست: كه عدم جواز اعتماد (باخبار آحاد) در اصول دین متفق علیه جمیع علما است فقط بعضی از غفله اصحاب حدیث در این باره مخالف هستند، و ظاهر آنچه كه در كتاب «سرائر» از مرحوم سید مرتضی رضوان الله علیه حكایت شده‌است اینستكه بین علما اصلا خلافی نیست در اینكه، نباید در این گونه از مسائل اعتماد باخبار آحاد نمود، و نیز مقتضی كلام هر كسی كه اخبار آحاد را در مسائل اصول فقه معتبر نمی‌داند، این است كه اخبار آحاد در مسائل اصول دین هم معتبر نباشد».

پس از بیان راه امتیاز این دو قسم، و بیان عدم اعتبار اعتقاد بتفاصیل معارف خمسه در اصل اسلام، و نقل روایات بسیاری بر طبق مدعای خود، بالاخره در صفحه 174 – می‌گوید: «اما قسم اول كه اعمال نظر در آن برای تحصیل اعتقاد واجب است سخن ما **تارةً** نسبت باشخاصی است كه قدرت دارند نسبت بآن مسائل تحصیل علم نمایند و تارةً راجع بكسانی كه عاجز از تحصیل علم می‌باشد، آنانی كه قادرند، باید دانسته شود آیا با این حال جائز است بر ایشان كه در این قسمت عمل بظن بكنند یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، آیا محكوم بكفرند یا ایمان؟ - اما راجع بجواز عمل بظن، در اینكه برای قادرین بر تحصیل علم، عمل (بظن) جائز نیست مسلم و بدیهی است، اصلا سزاوار نیست كه كسی در این معنی تأمل نماید، كسی كه نبوت محمد ص و امامت هر یک از ائمه مثلا برایش مظنون است، جایز نیست كه اكتفا بهمان ظنش نماید، بلكه واجب است بر او، (با تفطن باین كه نباید اكتفای بظن نمود) كه آن قدر اعمال نظر بكند تا برایش علم حاصل بشود و بر علما هم واجب است كه او را اكیداً بهمین معنی امر كنند، مگر در موردی كه خائف باشند كه او دچار گمان بامر باطلی خواهد شد، دلیل ما بر آنچه كه گفتیم جمیع آیات و اخباریست كه صریحاً دلالت می‌كند بر وجوب ایمان، علم، تفقه، معرفت، تصدیق، اقرار، شهادت، تدین، و بر عدم جواز بقاء در جهل و در شک، و بر عدم جواز پیروی از ظن، و این اخبار بیش از حد احصاست. اما راجع بكفر و یا ایمانش، اقوی و بلكه متعین این است كه محكوم بعدم ایمان باشند، بجهت اخبار زیادی كه تفسیر می‌كند ایمان را به اقرار، شهادت، تدین و معرفت كه همه ظهور در علم دارند» الي آخر كلامه الشريف رحمه الله.

(مرحوم شهید ثانی) - در كتاب (حقايق الايمان) صفحة 3 می‌گوید: «در حقیقت (ایمان) اختلاف شده كه آیا ایمان شرعاً از افعال قلبی است، یا جوارحی و یا افعال قلبی و جوارحی، (اشاعره) و بسیاری از متقدمین و متأخرین از (امامیه) كه از آن جمله (مرحوم محقق طوسی) است كه صریحاً در كتابش (فصول) اظهار عقیده می‌كند، عقیده شان اینست كه (ایمان) شرعا از افعال قلبی و بمعنی تصدیق است، ولی اشاعره و امامیه در معنی (تصدیق) اختلاف كرده‌اند؛ اصحاب ما امامیه می‌گویند مقصود از (تصدیق) تصدیق علمی است لیكن اشاعره می‌گویند مراد از آن تصدیق نفسانی است، طائفه (كرامیه) و (خوارج) و قدماء از (معتزله) می‌گویند (ایمان) شرعا از افعال جوارحی است، نهایت آن كه كرامیه می‌گویند عبارت از تلفظ بشهادتین است و بس لیكن (خوارج) و قدمای از معتزله و (علاف) و (قاضی عبد الجبار) می‌گویند ایمان عبارت است از جمیع واجبات و مستحبات، و تصدیق علمی در آن معتبر نیست (محدثین) و جمعی از علمای سلف مانند (ابن مجاهد) و غیره می‌گویند (ایمان) از افعال قلبی و جوارحی و عبارتست از تصدیق قلبی و اقرار زبانی و اعمال خارجی».

پس از بیان ادله مذاهب نامبرده در صفحه (6) می‌گوید «علما اتفاق كرده‌اند بر این كه (در عقاید اصولیه) (اجتهاد) واجب و (تقلید) حرام است، مگر عده قلیلی از قبیل (عبد الله بن الحسن العنبری) و (حشویه) كه در عقاید اصولیه: یعنی وجود صانع، اوصاف ثبوتیه و سلبیه خدا، نبوت، عدل و غیر اینها – تقلید را جائز می‌دانند».

و باز در صفحه (57) در باب وجوب معرفت اصول خمسه می‌گوید:

«اصل سوم تصدیق نبوت محمد ص است، اما راجع به چیزهائی كه آن حضرت خبر داده‌است آنچه كه راجع بعمل مكلف است در صورت قدرت، تحصیل علم تفصیلی نسبت بآنها واجب است، و آنچه كه مربوط به احوال مبدأ و معاد است از قبیل: تكلیف به عبادات، سؤال و عذاب در قبر، معاد جسمانی، صراط، جنت و نار و میزان كه بطور (تواتر) از پیغمبر اكرم بما رسیده‌است جمعی از علماء عقیده دارند كه تصدیق بتفاصیل این مسائل معتبر در تحقق ایمان است ولی ظاهر این است كه تصدیق اجمالی كافی باشد یعنی مكلف باید بطور اجمال معتقد باشد باین كه هر آنچه كه پیغمبر خبر داده‌است، همه راست و مطابق با واقع است، چناچه بعد از آن هر یک از آنها تفصیلا برایش ثابت شد، آن وقت باید نسبت بآنها تفصیلا تصدیق بكند».

مرحوم شیخ طبرسی صاحب (تفسیر مجمع البیان) در صفحه 59 در تفسیر آیه ­﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌ...﴾ [الإسراء: 36]([[72]](#footnote-72)) پس از نقل اقوال «ابن عباس» و (قتاده) و «محمد بن حنیفه» می‌گوید: «اصل اینست كه این آیه بعموم خود باقی باشد، بنابراین هر قول و فعل و عزمی كه از روی غیر علم از انسان بروز می‌كند همه مشمول این آیه خواهد بود، و در حقیقت خداوند می‌گوید، نگوئید چیزی را مگر اینكه علم داشته باشید باینكه گفتنش جائز است، و بجای نیاورید كاری را مگر در صورت علم بجوازش و معتقد نشوید بچیزی مگر آن كه علم پیدا كنید باینكه اعتقادش جائز است. و جماعتی از اصحاب ما نیز بهمین آیه استدلال كرده‌اند بر اینكه عمل به «خبر واحد» و (قیاس) جائز نیست؛ زیرا خبر و قیاس از ادله ظنیه‌است، و این آیه بطور عموم نهی می‌كند ما را از پیروی بهر چیزی كه غیر معلوم است».

له الحمد معلوم شد ما در این قسمت تنها نبودیم، و از این مذكورات بخوبی دانسته شد كه در دین مقدس اسلام تقلید و پیروی از ظن بطور قطع و یقین مخصوصا در امور اعتقادیه، اكیداً ممنوع و حرام است. و میزان مسلمین در قسمت عقیده فقط ادله علمیه یقینیه یعنی عقل سلیم، قرآن، سیره و سنت مسلمه متواتره پیغمبر و ائمه كرام است، یعنی: مسلمان باید در درجه اول عقل خویشتن را از تحت تسلط اوهام، و عادات و رسوم پدران و تأثیر محیط خود بیرون آورد و سپس قرآن، سنت و سیره حتمیه پیغمبر و ائمه و همان عقل بی‌آلایش و آزادش را هماره نصب العین و سرمشق خود قرار داده و تمام افعال قلبیه و ظاهریه و حالات روحیه و جسمیه‌اش را پیوسته با همین موازین متقنه مطابقه بكند، نه اینكه طوق تقلید پدران و اقارن خود را بگردن انداخته و یا بجملات عربی هر خبری، با اینكه بی‌خبر است، از اینكه كدام ملحدی او را ساخته دل باخته، و بالاخره دماغش را كانون اباطیل و خرافات قرار دهد.

حقیقتاً متحیرم كه اسم این طریقه كه برادران دینی ما پیش گرفته‌اند، چه باید گذاشت؟ در اصول اولیه دین (مقلد پدر و مادر) در سایر اعتقادیات (اخباری) در احكام عملیه و فرعیه (اصولی) در عبادات و (واصل بحق) در تنبلی و بیكاری و خیال پرستی، پیرو (فلسفه فنا فی الله هند) در عملیات موافق با هوای نفس (دوستدار علی) در تعبد سنن و حفظ نوامیس الهیه (دشمن خاندان محمد) و با همه این عناوین عنوانشان (شیعه علی) و طرفدار مذهب جعفریست، - یا للاسف! علی امیر المؤمنین با آنهمه زهد و تقوی و با آن شجاعت آمیخته با عفت، با آن روح سلحشور توأم با علم و حكمت و با آن همه غمگساری نسبت بفقرا وضعفا و با آن همه زحماتی كه در راه شكستن بتهای ظلم و جهل و محو اوهام و خرافات متحمل شده و با آن خدمات محیر العقولی كه در سایه نشر حقایق اسلام بعالم انسانیت نموده، و عاقبت جان خود را فدای همین راه كرده‌است آیا پیروی طریقه اش همین است؟!.

جعفر بن محمدیكه در مقابل طبیعیین عصرش با كمال گشاده روئی زانو زمین زده، و اساس مادیت را درهم پبچیده، جعفر بن محمدیكه تمام اوقات شریفش را صرف انتشار معارف اسلام نموده، و در حدود 4000 نفر شاگرد([[73]](#footnote-73)) كه از آن جمله جابر بن حیان طرسوسی متخصص در علم شیمی بوده([[74]](#footnote-74))، كه هنوز مؤلفاتش در مجامع علمیه بزرگ دنیا مورد مباحثه‌است، از مدرسه‌اش بیرون آمده آیا ماها با این جهالت و نادانی شرم آور نیست كه خود را بآن حضرت نسبت بدهیم؟!.

راستی هیچ مصیبتی تحمل ناپذیرتر از این نیست كه می‌بینیم دانشمندان در قسمت معارف اسلام كناره گیری كرده و در نتیجه این امر خطیر الشأن در دست مشتی از مردمان نادان افتاده‌است، كار بجائی رسیده اشخاصیكه از درخت علم جز خواندن و نوشتن ثمری نچیده‌اند، در مجامع اسلامی جایگاه پیغمر اسلام را اشغال نموده و با نهایت جرئت هر مهمل و لا طائلی را به پیغمبر و ائمه معصومین نسبت داده و به دماغ مردم بیچاره تحمیل می‌كنند!.

چطور شد در اخبار (نجاست و طهارت) تا انسان یک عمر در تحصیل علوم متشتته زحمت نكشد، و بمقام شامخ اجتهادی كه بقول (مرحوم شیخ مرتضی انصاری ره) مشكلتر از جهاد است نائل نشود و بالاخره صحت و سقم آن اخبار را تشخیص ندهد و در مدلولش كاملا اعمال نظر نكند، نباید بر طبقش حكم بدهد، ولی در اخبار راجع بامور اعتقادیه كه دائر مدار علم و یقین است فقط سواد فارسی كفایت می‌كند؟ با اینكه آن همه اخباری كه به دواعی گوناگون درباره امور اعتقادیه از صدر اسلام تا كنون جعل شد (كه عن قریب بنظر شما خواهد گذشت) هزار یكش در احكام فرعیه جعل نشده، و آن اندازه كه این دسته اخبار غموضت دارد، اخبار فروع ندارد.

بالجمله، تقلید و پیروی از گمان یا عمل بادله ظنیه از قبیل خبر واحد (اگر چه خبر صحیح باشد) و اجماع منقول، و بالاخره عمل بهر آنچه كه مفید علم نباشد در كلیه مسائل اعتقادیه از معارف خمسه و هر آنچه كه راجع باعتقاد است ممنوع و حرام است.

برای رفع سوء تفاهم لازم می‌دانم نكته‌ای را یاد آوری كنم: اینكه بین شیعه معمول است كه توده عوام: كسانی كه نمی‌توانند در مسائل فرعیه شخصاً اجتهاد كنند باید از مجتهدین فقه تقلید بكنند، ممكن است اعتراض بشود كه پس تقلید بطور كلی در اسلام حرام نیست؟، در جواب می‌گوئیم اگر قدری در این باره دقیق شویم، دانسته می‌شود كه این معنی در حقیقت تقلید نیست بلكه عبارت از پیروی عالم و خضوع در مقابل علم است، چنانكه علمای بزرگ امامیه عقیده شان اینست كه تقلید در احكام عملیه از باب رجوع جاهل بعالم است، و بطور بداهت از امور فطریه و ارتكازیه بشر است مخصوصاً مرحوم آخوند خراسانی در مبحث اجتهاد و تقلید كتاب (كفایه) صریحاً می‌گوید: «ادله‌ای كه بعضی از علماء برای جواز تقلید در احكام عملیه از قبیل (اجماع و سیره متدینین و اخبار) ذكر كرده‌اند همه مخدوش و قابل مناقشه‌است، عمده دلیلش این است كه این معنی از باب رجوع جاهل بعالم است كه فطری و ارتكازی بشر است، یعنی چون وجوب استنباط احكام عملیه بر هر فرد موجب عسر و حرج، و در نتیجه باعث اختلال نظام اجتماع است لذا بایستی در هر جمعیتی یک نفر متحمل این زحمت شده و دیگران باو مراجعه بكنند، همان طوری كه حفظ نظام اجتماع همین معنی را در سایر علوم و فنونی كه بشر در زندگانی به آنها نیازمند است ایجاب می‌نمایند».

موقعيت حديث، و تاريـخ پـيدايش تدوين آن در اسلام

بطور كلی قول, فعل و تقریر پیغمبر و ائمه معصومین را سنه و یا (حدیث) می‌گویند([[75]](#footnote-75)) نظر باینكه حدیث متضمن بیان مجملات وعمومات و مطلقات قرآن كریم و یک قسمت مهم از احكام جزئیه اسلام می‌باشد از اینرو خیلی ذی قیمت و تقریباً تالی مرتبه قرآن است، مخصوصاً در صدر اسلام در نظر عموم مسلمین بی‌نهایت بااهمیت بوده‌است, چنانكه صحابه و تابعین وقتی كه فهم هر آیه برای آنان مشكل می‌شد و یا در حكمی از احكام اسلام اختلاف می‌نمودند بهمان احادیثی كه هر یک كم و بیش حفظ بوده‌اند متمسک می‌شدند، بطوری باین قسمت عنایت داشته‌اند در موقع فتوحات اسلام كه اصحاب در شهرهای مختلف پراكنده بوده‌اند، چون همه تمام احادیث را حفظ نبوده‌اند لذا هر یک برای استفاده از محفوظات دیگری از محل خود (دمشق یا كوفه) مثلا بمحل دیگری (مكه یا مدینه مصر یاری) مسافرت می‌كردند؛ (جابر ابن عبد الله انصاری) همین كه می‌شنود كه (عبد الله بن انیس الجهنی) از پیغمبر اكرم حدیثی یاد دارد برای اینكه شخصاً آن حدیث را از او شنیده باشد فوری شتری خریده و یک ماه تمام طی مسافت می‌كند تا اینكه خودش را در شام بعبد الله می‌رساند([[76]](#footnote-76)) خلاصه بعد از قرآن مرجعشان در هر امری احادیث نبویه بوده‌است.

اما راجع بتاریخ تدوین حدیث، تا كنون مدرک صحیحی بدست نیآمده كه در زمان حضرت رسول ص احادیث رسماً مضبوط و مدون شده باشد، در اینكه پیغمبر اكرم كسانی را برای جمع و تدوین حدیث معین نفرموده بودند، همان طوری كه عده‌ای را بعنوان (كتبه وحی) برای كتابت آیات قرآن تعیین فرموده بودند، مسلم و جای انكار نیست، معلوم هم نیست كه صحابه خودسرانه اقدام باین امر كرده باشند بلكه بطوری كه از احادیث چندی كه شیعه و سنی نقل كرده‌اند، استفاده می‌شود اصحاب از این قسمت ممنوع بوده‌اند، از آن جمله این روایت است كه ابی سعید خدری نقل می‌كند: «لَا تَكْتُبُوا عَنِّي وَمَنْ كَتَبَ عَنِّي غَيْرَ الْقُرْآنِ فَلْيَمْحُهُ وَحَدِّثُوا عَنِّي وَلَا حَرَجَ وَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنْ النَّارِ»([[77]](#footnote-77)). و بعضی از علمای سلف هم عقیده دارند، برای اینكه احادیث با قرآن مشتبه نشود اساساً اصحاب ممنوع از نوشتن حدیث بوده‌اند.

بله، روایتی كه در صحیح بخاری نقل گردیده و هم چنین حدیثی كه از عبد الله بن عمرو بن العاص روایت شده ‌استفاده می‌شود كه عبد الله و دو سه نفر دیگر هر چه را كه از حضرت رسول ص می‌شنیدند می‌نوشتند([[78]](#footnote-78)) بر فرض اینكه این دو روایت قابل تصدیق باشد مسلماً این قسمت در زمان حضرت، رسمیت پیدا نكرده بود یعنی آن طور نبود كه جمیع احادیثی كه صحابه و تابعین محفوظ بوده‌اند رسماً در صحیفه‌های مخصوصی جمع و ضبط شده باشد، خلاصه بعد از رحلت پیغمبر اكرم جز یک كتاب مدون آسمانی (قرآن) و یک سلسه احادیث غیر مدونه كه صحابه محفوظ بوده‌اند چیز دیگر در بین مسلمین نبوده‌است، حتی خلفا هم هیچ یک تدوین احادیث را رسمیت نداده بودند، بلكه شاید اصلا برای آنان میسر نبوده‌است، زیرا عدد صحابه یعنی آنانی كه از حضرت رسول نقل حدیث می‌نمودند در حدود (114000)([[79]](#footnote-79)) نفر بودند كه همه در اطراف پراكنده بودند، و هر یک احادیثی محفوظ بوده‌اند كه دیگری نبوده‌است، با این حال خلفا چطور می‌توانستند همه آن جمعیت را در محل مخصوصی جمع كرده و بتمام احادیثی كه آنها محفوظ بوده‌اند استماع كرده و بالاخره در صحیفه‌ای تدوین نمایند، فرضاً هم اگر خلفا می‌توانستند این امر را انجام بدهند، صحابه كه اكثریتشان را امی و بی‌سواد تشكیل داده بود و تكیه گاهشان در هر چیزی كه می‌دانستند فقط قوه ذاكره بوده‌است، خیلی بعید بنظر می‌آید كه بتواند آنچه را كه در دوره عمرشان از پیغمبر اكرم شنیده و یا دیده بودند، متذكر شد نقل نمایند، بلكه در مواقع مختلف با یک مناسبات و منبهات مخصوصی بهر یک از آنها منتقل شده و نقل می‌كردند([[80]](#footnote-80))، خلاصه در قرن اول هجرت جمع و تدوین حدیث رسماً صورت نگرفته بود، و چنانچه كسی احیاناً تدوین می‌كرد فقط بطور یادداشت برای خودش تدوین می‌كرد، و در نتیجه باب جعل حدیث برای جمعی كاملاً مفتوح شد، یعنی نظر باینكه حدیث مظبوط و مدون نبود و از طرفی چون نهایت بااهمیت و تقریباً تالی مرتبه قرآن، و بالاخره مرجع تمام شئون مسلمین بود، از اینرو عده‌ای در تمام اختلافات سیاسی، دینی، علمی، و در همه خصومت‌های شخصی و غیره همین كه بر طبق مدعای خود حدیثی پیدا نمی‌كردند بدون تأمل حدیثی می‌ساختند، چون احادیث مظبوط و مدون نبود كمتر كسی ملتفت قضیه می‌شد، مخصوصاً پس از فتوحات كه طائفه‌های چندی از قبیل رومی، بربری، شامی مصری و... وارد در اسلام شدند عده‌ای چون عواطفشان اجازه نمی‌داد كه از عادات و رسوم مألوفه دیرینه خود دست بردارند لذا برای حفظ همان عادات و رسوم آنها را بلطائف الحیل بصورت حدیثی درآورده در بین مردم منتشر می‌كردند.

و جمعی هم نظر باینكه فقط تسلیم عظمت و سیطره اسلام شده و در حقیقت مسلمان نبودند، از لحاظ تخریب اسلام یک رشته خرافات را در قالب حدیث ریخته و اشاعه می‌دادند، حتی از این حدیث نبوی «قَدْ كَثُرَتْ عَلَيَّ الْكَذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّداً فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» كه شیعه و سنی هر دو آن را نقل كرده‌اند، و بعقیده مرحوم شهید ثانی در كتاب (درایه) از احادیث متواتره ‌است دانسته می‌شود كه در زمان حضرت رسول هم جعل حدیث كاملا معمول بوده‌است، چه، مسلماً این جمله در تعقیب جعل احادیث زیادی، از حضرت صادر شده‌است.

تا اینكه در قرن دوم جمع و تدوین حدیث تدریجاً شروع شد، آن هم نه آنطوریكه همه در محلی جمع شده و پس از تبادل افكار تمام احادیث صحیح و آنچه را كه صحابه از پیغمبر اكرم شنیده و یا دیده بودند جمع كرده و در دسترس همه مردم گذارده و در نتیجه از این راه از جعل حدیث جلوگیری كرده باشند بلكه هر عالمی كه در هر شهری بوده، آنچه را كه از صحابه شنیده بود و بعقیده خود صحیح تشخیص می‌داد تدوین می‌كرد و حتی بعضی هم رعایت صحت و سقم آن را نكرده، بطور عموم جمع می‌كردند.

بطوری كه مؤرّخین و علمای علم رجال و درایه می‌گویند: در شیعه اول كتابی كه درباره حدیث نوشته شده اصول اربعمائه بوده‌است، و در بین اهل سنت و جماعت كسانی كه شروع به جمع و تدوین حدیث نمودند در مكه ابن جریج متوفی در سنه (150) و در مدینه محمد بن اسحق متوفی در (151) و مالک بن انس متوفی در (179) و در بصره ربیع بن صبیح متوفی در (160) و سعید بن ابی عروبه متوفی در (156) و حماد بن سلمه متوفی در (176) و در كوفه سفیان ثوری متوفی در (161) در شام الاوزاعی متوفی در (156) در یمن معمره متوفی در (153) و در خراسان ابن المبارک متوفی در (181) و در مصر لیث بن سعد متوفی در (175) بوده‌است([[81]](#footnote-81))، در بین آنان آن كه پیش از همه شروع باینكار كرده بود بگفته ابن حجر در شرح بخاری ربیع ابن صبیح و سعید بن ابی عروبه([[82]](#footnote-82)) و بروایتی ابن جریج([[83]](#footnote-83)) و بقولی مالک بوده‌است([[84]](#footnote-84)).

سند طریقه شیعه بعد از صحابه، ائمه علیهم السلام و سند طریقه سنت و جماعت از اهالی حجاز مالک و اصحابش از قبیل شافعی و احمد بن حنبل، و از اهالی عراق ابو حنیفه و پیروانش بوده‌اند([[85]](#footnote-85)) خلاصه در این قرن چون در جمع و تدوین حدیث اقدام اساسی بعمل نیامده بود و هر كسی كه در هر محلی بوده طبق نظریه خود حدیث را جمع آوری می‌كرد. از اینرو باب جعل حدیث كما كان بروی سازندگان حدیث مفتوح بوده و نه تنها در این موقع از آن جلوگیری نشده بود بلكه بطوری كه از روایات صحیحه فهمیده می‌شود، خیلی هم شیوع داشته‌است از آن جمله: «إنّا أهل بيت صادقون لا نخلو من كذَّابٍ يكذب علينا فيَسْقُطُ صدقُنا بِكَذِبِه علينا عند الناس...» یعنی: «ما اهل بيت پيغمبر مردمان راستگو هستيم كه هيچگاه خالي از دروغگوياني نيستيم كه دروغها بر ما ببندند، و در نتيجه گفتارهاي راست ما را بدروغ خود از بين ببرند». «عن الصادق أنَّ الـمغيرة بن سعيد ـ لعنه الله ـ دسَّ في كتب أصحاب أبي أحاديث لم يحدِّث بها أبي! فاتقوا الله ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالى وسنة نبينا » یعنی: «مغيره بن سعيد دسيسه كرد در كتابهاي اصحاب پدرم حديثهاي چندي كه خبر نداده بود آنها را پدر من، پس به پر هيزيد خدا را و قبول نكنيد بر ما چيزي را كه مخالف گفتار پروردگار ما، و سنت پيغمبر ما باشد».

«عن يونس أنه قال: وافيتُ العراقَ فوجدتُ بها قطعةً من أصحاب أبي جعفر، ووجدتُ أصحابَ أبي عبد الله متوافرين فسمعتُ منهم وأخذتُ كُتُبَهُم، فعرضْتُها من بعد على أبي الحسن الرضا فأنكر منها أحاديث كثيرةً أن يكون من أحاديث أبي عبد الله و قال لي إن أبا الخطاب كذب على أبي عبد الله لعن الله أبا الخطاب! وكذلك أصحاب أبي الخطاب يدسُّون هذه الأحاديث إلى يومنا هذا في كتب أصحاب أبي عبد الله فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن». یعنی: «يونس مي‌گويد: رفتم عراق، جمعي از اصحاب ابي جعفر و ابي عبد الله را در آنجا ملاقات كردم و از آنان احاديث چندي شنيدم و كتابهائي هم (مقصود كتابي است كه در آن حديث نوشته شده بود) از آنها گرفتم، سپس ان احاديث و كتابها را بر ابي الحسن حضرت رضا عرضه داشتم، حضرت بسياري از آن احاديث را تكذيب كرد از اينكه مربوط به اصحاب ابي عبد الله باشد، فرمود (ابي الخطاب) خيلي دروغ بست بر ابي عبد الله، خدا لعنت كند ابو الخطاب را! همچنين اصحاب ابي الخطاب تا امروز هم از اينگونه احاديث در كتابهاي اصحاب ابي عبد الله دسيسه مي‌كنند! يعني احاديث ساختگي خود را در كتابهاي اصحاب ابي عبد الله وارد مي‌كنند، پس قبول نكنید بر ما حدیثی كه مخالف با قرآن بوده باشد**»**.

و بالاخره در قرن سوم از بین اهل سنت و جماعت محمد بن اسماعیل البخاری متوفی در سال (256) و مسلم متوفی در (261) و ابو داوود سجستانی متوفی در (275) و ابو عیسی ترمذی متوفی در (279) و ابو عبد الرحمن نسائی متوفی در (303) و ابن ماجه متوفی در (273) هر یک بنوبه خود احادیثی جمع كرده و (صحاح سته) را تشكیل دادند([[86]](#footnote-86)) و در قرن چهارم از شیعه محمد بن یعقوب كلینی صاحب كتاب كافی متوفی در (328) و ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه القمی صاحب كتاب (مدينة العلم ومن لا يحضره الفقيه) متوفی در (381) و در قرن پنجم از شیعه ابی جعفر محمد بن حسن بن علی الطوسی صاحب كتاب (تهذیب، و استبصار) متوفی در (460) هر یک بقدر همت خود احادیثی جمع كرده و كتابهای نامبرده را در دسترس مردم گذاردند و این پنج كتاب كه در نزد شیعه به اصول خمسه معروفست متخذ از اصول اربعمائه می‌باشد، ولی كتابهای نامبرده هم آن طور نیست كه متضمن تمام احادیث صحیحه و یا خالی از هرگونه حدیث ضعیف باشد، خلاصه همه محدثین شیعه و سنی را از بدو تدوین حدیث: (اواسط قرن دوم) تا اواخر قرن یازدهم، غیر از آنانی كه واضع و جاعل حدیث بوده‌اند، از جهت نقل و تدوین حدیث می‌توان بچهار دسته قسمت كرد:

1- اشخاصی بوده‌اند كه در تدوین حدیث بطور كلی در مقام انتخاب نبوده‌اند، بلكه منظورشان این بوده ‌است آنچه حدیث كه در عصرشان متداول بوده بطور عموم جمع نمایند، از قبیل سفیان ثوری در كوفه، حماد بن سلمه بن دینار در بصره، و یحیی بن معین المری – مخصوصاً یحیی بن معین می‌گوید: من بدست خود ششصد هزار حدیث تدوین كرده‌ام، كسی كه این خبر را نقل می‌كند می‌گوید: عده‌ای از محدثین یک ملیون و دویست هزار حدیث برای او تدوین كرده‌اند، بطوری كه بعد از یحیی صد قفسه، یا صندوقچه كتاب حدیث باسم او باقی مانده بود([[87]](#footnote-87)) موحوم مجلسی علیه الرحمه كه از محدثین بزرگ امامیه در قرن یازدهم بوده‌است در مجلدات كتاب بحارش كه در حقیقت دائره معارف شیعه ‌است تقریباً همین رویه را پیش گرفته و منظورش جمع و تدوین احادیث و آثار ائمه بطور كلی بوده‌است، از اینرو می‌توان گفت ایشان هم در عداد همین دسته بوده‌اند.

2- كسانی بودند گرچه در تدوین حدیث اجمالا در مقام انتخاب بوده‌اند، ولی مقید به تدوین حدیث صحیح نبوده‌اند، از قبیل (ابو داود) و (ابو عیسی) و (نسائی) صاحبان صحاح از عامه([[88]](#footnote-88))، و مصنفین اصول خمسه از شیعه، مثلا (محمد بن یعقوب كلینی) بطوری كه مشهور است – مجموع احادیث (كافی) را كه در حدود (16199) حدیث است با آنكه آنها را از اصول اربعمائه انتخاب فرموده‌اند حدیث صحیحش تقریباً «5070» می‌باشد:

3- محدثینی بودند كه در روایت و نقل حدیث در صدد انتخاب نبوده‌اند ولی در موقع تدوین مقید بودند حدیثی كه بعقیده شان صحیح بوده جمع كرده باشند مانند «مالك» با اینكه هزاران حدیث روایت نموده؛ تنها در حدود (300) حدیث را در كتاب (موطأ) نوشته‌است([[89]](#footnote-89)) «احمد بن حنبل» با وجود اینكه یک ملیون حدیث را روایت كرده([[90]](#footnote-90)) با این حال 50000 از آنها را در مسند خود تدوین كرده‌است([[91]](#footnote-91)) «بخاری» مجموع احادیث در صحیحش را كه «9200» حدیث است و 3000 آن مكرر است از (600000) حدیث انتخاب نموده([[92]](#footnote-92))، و مسلم تمام احادیث (صحیح) خود را از (300000) انتخاب كرده‌اند([[93]](#footnote-93)).

4- عده‌ای بودند كه بر خلاف همه اینان چندان عنایت بحدیث نداشتند، یعنی چون در بیشتر احكام عمل به قیاس می‌كردند از اینرو شرائط صحت حدیث را ضیق گرفته و خیلی كم نقل حدیث می‌كردند، مانند ابو حنیفه كه در دوره عمرش فقط 17 حدیث روایت كرده بود([[94]](#footnote-94)).

بالجمله چون حدیث در قرن اول بطور كلی مدون نشده و در قرون بعد هم چندان اهتمامی در جمع و تدوین آن بعمل نیامده بود، از اینرو باب جعل حدیث بروی دشمنان اسلام و منافقین، مخصوصاً برای مردمان متعصب و خود خواه كاملا مفتوح شد، اكنون با رعایت اختصار عمده دواعی جعل حدیث را در اینجا می‌نویسم:

(دواعى جعل حديث)

1- اختلاف در امر خلافت يا خصومت در سياست

با اینكه اسلام بیش از همه و حدت اجتماعی؛ اتحاد و یگانگی را نصب العین و وجهه عنایت خود قرار داده بود؛ و پیروانش را از كلیه موجبات تفرقه اكیداً ممنوع كرده و مضرات آن را با یک رشته شواهد تاریخی در قرآن گوشزد همه نموده بود؛ متاسفانه بعد از رحلت حضرت رسول اكرم ص هنوز آب غسل وی خشک نشده بود كه چنان آتش فتنه و اختلافی روشن نمودند كه در اندک زمانی آن همه جمعیتی كه بارنگ ­﴿إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلۡإِسۡلَٰمُ﴾ و ­﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾ همرنگ: و بآواز (لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ) (مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ) هم آواز و بالاخره در زیر لوای اسلام با نهایت صمیمیت متحد و جمع شده بودند، از هم متفرق و پراكنده شدند؛ بطوری كه در دوره اموی اتلاف جان و مال یک دیگر را فریضه ذمه خود می‌دانستند كه متأسفانه هنوز هم از نائره همان آتش دارند می‌شوند!**.**

باری اختلاف در موضوع خلافت كه مسبب تشكیل فرقه‌ها و حزب‌های چندی در اسلام شده بود و مخصوصاً خصومتی كه بین امویین، عباسیین و فاطمیین بود، باعث شد كه اطرافیان هر یک احادیثی بنفع خود و ضرر دیگر جعل و بین مردم منتشر كردند، اینک مختصری از آنها را از باب نمونه در اینجا می‌نویسم:

ابو بكر وقتی كه برای اسكات مخالفین خود حدیث «الأئمَّةُ من قريش» را قرائت كرد([[95]](#footnote-95)) سپس بعضی از طرفدارانش یا (بكریه) احادیث ذیل را كه علمای سنت و جماعت هم معترف بجعل آنها می‌باشد وضع و منتشر كردند:

«قال أنس: كنت مع النبي ﷺ فجاء جاءٍ فاستفتح الباب، فقال: يا أنس! اخرج فانظر من هذا؟ فخرجت فإذا أبو بكر فرجعت فقلت: هذا أبو بكر يا رسول الله! فقال: ارجع فافتح له وبشِّرْهُ بالجنّة وأخبره بأنه الخليفة من بعدي ثم جاء جاءٍ إلى آخره في عمر وعثمان»([[96]](#footnote-96)).

«قال عليٌّ: أول من يدخل الجنة من هذه الأمة أبو بكر وعمر وإني لموقوف مع معاوية للحساب»([[97]](#footnote-97)).

«وفي الـمقاصد عن ابن عمر: لو وزن إيمان أبي بكر بإيمان الناس لرجح إيمان أبي بكر»([[98]](#footnote-98)).

«وفي الـمختصر: إنَّ الله يتجلّى للنّاس عامّة ولأبي بكر خاصّة»([[99]](#footnote-99)).

«عن أبي هريرة: كل مولود يولد يُذَرُّ على سُرَّتِهِ من تربته فإذا طال عمره ردَّه اللهُ إلى تربته التي خلقه منها وأنا وأبو بكر وعمر خُلِقْنَا من تربة واحدة وفيها ندفن»([[100]](#footnote-100)).

«وفي الترمذي عن ابن عمر وعائشة: لاَ يَنْبَغِى لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَؤُمَّهُمْ غَيْرُهُ»([[101]](#footnote-101)).

«إن لإبراهيم الخليل ولأبي بكر الصديق لِـحْيَةً في الجنّة!» ([[102]](#footnote-102)).

و درباره سایر خلفاء نیز احادیث زیادی وضع نمودند؛ راجع بخلیفه دوم: «عن زياد بن يحيى، قال رسول الله لو لم أبعث فيكم لبعث عمر» ([[103]](#footnote-103)) في الترمذي: «لو كان بعدي نبيٌّ لكان عمر بن الخطاب»([[104]](#footnote-104)). في الشريعه بعث «قال لي جبريل لِـيَـبْكِ الإسلامُ على موتِ عُمَر» «الحقّ مع عمر حيث كان»([[105]](#footnote-105))، «عمر سراج أهل الجنّة»([[106]](#footnote-106)).

درباره خلیفه سوم: «إنَّ لكلِّ نبيٍّ خليلاً من أمَّتِهِ وإنَّ خليلي عُثْمانُ»([[107]](#footnote-107)).

«في الوجيزة: قال جابر: إن رسول الله أتى لجنازة رجل، فلم يصلِّ عليها، فقيل له، قال: إنه كان يبغض عثمان، فأبغضه الله» ([[108]](#footnote-108)).

«عن طلحة بن زيد، قال جابر: بينا نحن مع النبي قال: لينهض كل رجل كفأه فنهض النبي إلى عثمان فاعتنقه وقال له: أنت وليِّي في الدنيا والآخرة»([[109]](#footnote-109)).

« وعن عمرو بن العاص قال: قال رسول الله : إن آل أبي طالب ليسوا لي بأولياء، إنَّما ولِيِّيَ اللهُ وصالحُ الـمؤمنين!»([[110]](#footnote-110)).

راجع بام المؤمنین: فی نهایه ابن الاثیر «خذوا شطر دينكم عن الحميراء»([[111]](#footnote-111)).

درباره معاویه: «قال عليٌّ: بينا أنا جالس بين يدي النبي أكتب إذ جاء معاوية فأخذ رسول الله القلم من يدي فدفعه إلى معاوية فما وجدت في نفسي من ذلك إذ علمت أن الله أمره بذلك. فقال : أنت مني يا معاوية وأنا منك ولتزاحمني على باب الجنة كهاتين السبابة والوسطى»([[112]](#footnote-112)). «الأمناء سبعة اللوح والقلم وإسرافيل وميكائيل وجبرائيل ومحمد ومعاوية بن أبي سفيان»([[113]](#footnote-113)).

«وعن العرباض: اللهم علمه الكتاب»([[114]](#footnote-114)).

«عن أبو همدان: أوّل من يختصم من هذه الأمة بين يدي الرب عز وجل عليٌّ ومعاوية وأوّل من يدخل الجنة أبو بكر وعمر»([[115]](#footnote-115)).

ودر مقابل (غلاه: همان مردم نادانی كه بنام دوستی بیش از همه قلب امیر مؤمنان علی و اولاد اطهارش را جریحه دار نموده و تاریخ (شیعه) را لكه‌دار كرده‌اند، یک رشته خرافات را بقالب حدیث ریخته و بذوات مقدس (علی) و سایر ائمه نسبت دادند، و در آن احادیث ساختگی بسیاری از اوصاف مخصوص بخدا و خیلی از معجزات پیغمبران را برایشان ثابت نمودند منسوب به (علی) و معروف به (خطبة البيان) و (خطبة تَّطْنَجِيَّة) است چون بیشتر مقالات غلاة و اینگونه افسانه‌ها را در بر دارد، از اینرو پاره از جملات آنها را از نظر خوانندگان می‌گذارنم:

«أنا الذي عندي مفاتيح الغيب لا يعلمها بعد محمَّد غيري، أنا بكل شيء عليم... أنا ذو القرنين الـمذكور في الصحف الأولى» تا اینكه می‌گوید: «أنا الذي أتولى حساب الخلائق، أنا اللوح الـمحفوظ، أنا مقلب القلوب والأبصار، إن إلينا إيابهم ثم علينا حسابهم» تا اینكه می‌گوید: «أنا فتاح الأسباب، أنا منشئ السحاب الثقال... أنا مورق الأشجار، أنا مفجر العيون» تا اینكه می‌گوید: «أنا دابة الأرض أنا الراجعة..... أنا أول ما خلق الله حجة... أنا مخرج الـمؤمنين من القبور، أنا صاحب نوح ومنجيه، أنا صاحب أيوب المبتلى ومنجيه، أنا صاحب يونس، أنا أقمت السموات السبع، أنا الغفور الرحيم، وإن عذابي هو العذاب الأليم»([[116]](#footnote-116)).

«أنا الذي أسلم أبي إبراهيم الخليل، أنا عصا الكليم، أنا الذي نظرت في عالم الـملكوت فلم أجد غيري شيئاً» تا اینكه می‌گوید: «أنا بعثتُ النبيين والمرسلين، أنا الذي أرسيتُ الجبال وبسطت الأرضين، أنا مخرج العيون ومنبت الزرع، ومسمع الرعد، ومشرق البرق، أنا مضيء الشمس ومطلع القمر، أنا الذي أقوم الساعة، أنا الذي إن أُمِتُّ لم أمُت، وإن قُتِلت لم أُقْتَل، أنا الذي قال رسول الله أنا وعليٌّ من نور واحد، أنا أهلكت الجبارين والفراعنة المتقدمين بسيفي ذو الفقار، أنا الذي حملت نوحاً في السفينة، أنا الذي أنجيت إبراهيم من نار نمرود، أنا صاحب موسى وخضر ومعلِّمهما، أنا منشئ الـملكوت في الكون، أنا الباري الـمصور في الأرحام، أنا الذي أبرى الأكمه والأبرص، أنا البعوضة التي ضرب الله بها مثلاً، أنا الذي كسوت العظام لحماً».

تا اینكه می‌گوید: «أنا الذي رُدَّتْ إليَّ الشمسُ مرتين، أنا الذي أنشر الأولين والآخرين...... أنا صاحب القرون الأولى، أنا أحيى وأميت وأنا أخلق وأرزق أنا السميع العليم، أنا البصير، أنا الـمتكلم على لسان عيسى في الـمهد، أنا يوسف الصدِّيق، أنا العذاب الأعظم، أنا الذي يصلي في آخر الزمان عيسى خلفي، أنا الآخرة والأولى، أنا أُبدِئُ وأعيد، أنا فرع من فروع زيتون، أنا الذي أرى أعمال العباد، لا يعزب عني شيء في الأرض ولا في السماء، أنا الذي أُقْتَل قتلتين وأُحْيَى مرّتين وأظهرُ كيف شئت، أنا المذكور في سالف الزمان والخارج في آخر الزمان، أنا معذِّبُ الجبت والطاغوت» تا اینكه می‌گوید: «أنا محمّدٌ الـمصطفى وعليٌّ الـمرتضى كما قال رسول الله عليٌّ منِّي وأنا منه»([[117]](#footnote-117)).

آنچه كه بطور كلی از مجموع جملات این خطبه ‌استفاده می‌شود سه چیز است:

1- ثبوت احكام و اوصاف خدا برای علی مستفاد از جملات: «أنا أقمت السموات السبع، أنا بعثتُ النبيين، أنا بسطت الأرَضين، أنا أقوم الساعة، أنا أحيي وأميت وأنا أخلق وأرزق، و أنا البارئ الـمصور في الأرحام»، وأنا أُبدئ وأعيد»**.**

2- تناسخ و حلول متفاد از كلمات: «أنا ذو القرنين، أنا عصا الكليم، أنا الـمتكلم عن لسان عيسى في الـمهد، أنا يوسف الصدّيق، أنا أظهر كيف شئت، أنا محمد الـمصطفى».

3- رجعت مستفاد از: «أنا الذي أُقْتَل قتلتين وأُحْيَى مرتين، أنا الخالد في آخر الزمان».

و این 3 چیز از بدعت‌های یكی از فرقه‌های شیعه یعنی (غلاة) است، و شیعه دوازده امامی از اینگونه عقاید و مقالات جداً منزه و مبری می‌باشند، و در نتیجه این خطبه و مانند وی از خطب و احادیثی كه متضمن این سه چیز است و متأسفانه در اثر غفلت پاره از محدثین شیعه دوازده امامی با احادیثشان مخلوط گردیده و تدریجاً قسمتی از آنها: (رجعت) جز و عقاید توده عوام شده‌است، همه از مجعولات غلاة خواهد بود!.

ابنک برای اینكه این مطلب كاملا روشن شود لازم می‌دانم عقاید چند فرقه مهم از غلاة را با رعایت اختصار در اینجا بنویسیم:

(غلاة) بطور كلی قسمتی از شیعه را می‌گویند كه درباره پیغمبر و ائمه غلو كرده‌اند، بطوری كه آنانرا از حدود نبوت، امامت و خلافت خارج كرده، اوصاف و احكام خدائی برایشان قائل شدند، بسا یكی از ائمه را به خدا، و گاهی خدا را بخلق تشبیه می‌كنند، منشأ تمام شبهات اینان بطوری كه شهرستانی صاحب ملل و نحل می‌گوید: مذاهب حلولیه، تناسخیه، یهود، و نصاری می‌باشد، زیرا تشبیه خالق بمخلوق از عقاید یهود و تشبیه خلق به خالق از عقاید نصاری است، و بدعت‌هایشان بطور عموم منحصر در چهار چیز است: تشبیه، بداء، رجعت و تناسخ([[118]](#footnote-118)).

غلاة بفرقه‌های چندی تقسیم می‌شوند: اولین فرقه آنها كه در واقع منشأ سایر فرق غلاة می‌باشند معروف به (سبائیه) هستند؛ اینان اصحاب (عبد الله بن سباء) می‌باشند كه اصلا یهودی و از اهل حمیر بوده‌است، عبد الله بن سبا اولین كسی است كه قائل بخدائی علی شده بود، می‌گفت: «علی نمرده و كشته نشده‌است، و در او جزئی از خدا حلول كرده و همیشه زنده و در ابر پنهان است، «رعد» صوت او و «برق» تازیانه اوست، بعد از اینكه زمین مملو از ظلم و جور شد از ابر پائین آمده و دشمنان خود را می‌كشد، و بالاخره زمین را پر از عدل و داد می‌نماید»([[119]](#footnote-119)).

(ابی محمد حسن بن موسی نوبختی) كه از بزرگان متكلمین شیعه امامیه‌است، در كتاب خود (فرق الشيعة) می‌گوید: «عبد الله بن سبأ آنچه را كه بعد از وفات پیغمبر درباره علی قائل شده بود بعینه همانها را موقعی كه یهودی بوده درباره وصی موسی: (یوشع بن نون) قائل بوده‌است»([[120]](#footnote-120))، خلاصه مدتی در بصره و كوفه و مصر مشغول نشر دعوتش بود تا اینكه جمعی دورش گرد آمده و فرقه‌ای بنام (سبائیه) تشكیل گردید، بگفته شهرستانی؛ اینها اولین فرقه‌ای هستند كه در اسلام قائل بتوقف و (...) و رجعت و تناسخ – یعنی حلول جزئی از خدا در علی و بعد در سایر ائمه- شده‌اند.

علیائیه – اینان اصحاب علیاء ابن ذراع الدوسی؛ یا اسدی می‌باشند؛ و به چند دسته تقسیم می‌شوند: اول (ذمیه) كه علی را خدا، و محمد ص را مبعوث از طرف او می‌دانند([[121]](#footnote-121)) می‌گویند: (علی) محمد را مبعوث كرده بود كه بشر را دعوت باو بنماید كه دعوت به خود نمود، از اینرو محمد ص را مذمت می‌كنند!.

(دومی) (عینیه) كه قائل بخدائی علی و محمد ص هر دو هستند؛ ولی علی را در خدائی مقدم می‌دانند. (سوم) «میمیه» كه قائل بخدائی هر دو، ولی محمد را ترجیح می‌دهند! چهارم عده‌ای هستند كه قائل بخدائی پنج تن از اصحاب كسا یعنی: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین، هستند، می‌گویند: این پنج نفر در واقع یک نفر بوده و هیچ یک مزیتی بر دیگری ندارند، زیرا روح خدائی بالسویه در آنها حلول كرده‌است: (فاطمه) را با تاء تانیث تلفط نمی‌كنند، بلكه می‌گویند: فاطم!([[122]](#footnote-122)).

كیسانیه – اینان نیز بفرقه‌های چندی تقسیم شده‌اند، و بطور كلی منسوب به مختار بن ابی عبیده ثقفی كه ملقب به كیسان بوده می‌باشند، كه جمعی محمد حنفیه را امام و بعضی او را مهدی منتظر می‌دانند، می‌گویند: محمد حنفیه زنده و در كوه (رضوی) پنهان‌است، و در طرف راست و چپش دو شیری است كه او را محافظت می‌كند، تا اینكه ظهور كرده و زمین را پس از اینكه مملو از ظلم و جور شده باشد، پر از عدل و داد می‌كند([[123]](#footnote-123))، و همه مردم با همان اجسام اولیه خود برمی‌گردند، پیغمبر و تمام انبیاء نیز رجعت می‌كنند وهمه به پیغمبر ایمان می‌آورند، و علی بن ابی طالب هم رجعت می‌كند، و با معاویه بن ابی سفیان و آل ابی سفیان جنگ كرده و آنانرا مغلوب می‌كند و شهر دمشق را منهدم نموده و بصره را غرق خواهد كرد([[124]](#footnote-124)).

جمعی دیگر منسوب به (ابن كرب) و موسوم به (كربیه) هستند، اینان نیز محمد حنفیه را امام و مهدی منتظر می‌دانند، ولی یكی از اصحاب ابن كرب:

(حمزه بن عماره بربری) كه از اهالی مدینه و معاصر با ابو جعفر حضرت باقر العلوم بود، محمد حنفیه را خدا و ابن كرب را پیغمبر و خویشتن را امام می‌دانست! و در نتیجه جمعی از اهالی مدینه و كوفه بوی ایمان آوردند، و حضرت باقر صریحاً او را مذمت و لعن كرده و بشیعیانش نیز امر فرموده بود كه جداً از او تبری نمایند، از جمله عقایدش این بود كه هر كس اگر امام را بشناسد هر آنچه را كه بخواهد می‌تواند انجام دهد، و هر عملی را كه مطابق میلش هست می‌تواند مرتكب شود! از اینرو وطی جمیع محارم را حلال می‌دانست و پیش از همه شخصاً این قانون را عملی كرده، دخترش را بحباله نكاح خود درآورده بود! این دسته نیز منتظر ظهور محمد حنفیه و رجعت ابن كرب و (حمزه) و سایر اصحابشان می‌باشند، معاد و نشأه آخرت را نیز منكرند، می‌گویند: آخرت آن وقتی است كه محمد بن الحنفیه ظهور كرده، و زمام سلطنت را در دست بگیرد!([[125]](#footnote-125)).

بطوری كه سید مرتضی در كتاب (تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام) می‌گوید: تمام فرق كیسانیه بعقیده امامیه كافرند([[126]](#footnote-126)).

خطابیه – كه اصحاب ابی الخطاب محمد بن ابی زینب الاجدع الاسدی می‌باشند، ابی الخطاب اول خودش را از اصحاب حضرت جعفر بن محمد می‌دانست، و بعد خویشتن را قیم و وصی آن حضرت معرفی نمود، سپس مدعی خدائی حضرت، و نبوت خود گردید و بالاخره مدعی شد كه من ملكی هستم كه بر اهل زمین بر انگیخته شده‌ام، حضرت صادق همینكه از مقالاتش مطلع شد او را لعن كرد و باصحاب خود اكیداً دستور داد كه از وی تبری كنند([[127]](#footnote-127)). حضرت صادق در لعن و تبری از او نهایت اصرار می‌فرمود، زیرا او علاوه بر آنهمه دعاوی باطله‌اش اخبار زیادی نیز برای پیشرفت مقاصدش باسم آن حضرت جعل و منتشر كرده بود، چنانكه از روایت یونس كه در صفحه (52) ذكر كردیم و روایات دیگر نیز همین معنی صریحاً استفاده می‌شود.

اصحاب ابی الخطاب بفرقه‌های چندی متفرق شدند؛ و همه بخدائی حضرت صادق و نبوت وی اتفاق دارند؛ نهایت آنكه در نبوت كسان دیگر مانند (بزیغ) و (سری) و یک قسمت مهملات دیگری اختلاف كرده‌اند، اینها بطور كلی دارای عقاید عجیب و غریبی هستند؛ عبد المطلب، وابی طالب، و محمد ص و علی همه اینان را خدا می‌دانند؛ می‌گویند روح خدا در هر یک از اینان متناوبا حلول كرده‌است، و كلیه محرمات از قبیل زنا، دزدی، خوردن شراب، میته و خون و بالاخره آنچه كه بتصریح قرآن حرام شده‌است همه را حلال می‌دانند، و تمام عبادت از نماز و روزه و زكوه و حج را ملغی كرده‌اند، می‌گویند اینها همه نامهای كسانی بوده‌است، وَطی جمیع محارم از مادر و دختر و خواهر، حتی نكاح مرد را نیز جائز می‌دانند و غسل جنابت را هم لازم نمی‌دانند، می‌گویند: چگونه انسان غسل بكند از نطفه كه از آن آفریده شده‌است و برای اثبات این مقالاتشان متمسک بقرآن كریم هم شده می‌گویند این آیه: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡ﴾ [النساء: 28]. درباره ابی الخطاب نازل شده و اصلا این طور بوده‌است: «يُرِيدُ اللهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ بأبي الخطَّاب» یعنی بمناسبت وجود ابی الخطاب خداوند تخفیفی درباره ما قائل شده و تمام تكلیف از ما برداشته شده‌است و روایت «من عرف النبي والامام فليصنع ما شاء» را كه منسوب بابی الخطاب است دلیل دیگری برای مدعای خود قرار می‌دهند([[128]](#footnote-128)).

شما خواننده البته خواهید تعجب كرد كه چگونه می‌شود یک همچه وضعیتی در بین مسلمین آنهم شیعه حكم فرما باشد ؟! نه، تعجب نكنید، زیرا اگر مختصری دقیق شوید می‌بینید نظیر همین مقالات بلكه عین اینها در بین ما نیز شایع، و در پاره ای از كتابهای ما نیز موجود است:

در كتاب (زاد المعاد) طبق مضمون روایتی می‌گوید در سه شب ربیع الاول (عید الزهرا !) شیعیان علی مرفوع القلم هستند، یعنی هر گونه منكری را می‌توانند بجای آورند!!

و در كتاب بحار الانوار حدیثی است موسوم به (نورانیه) كه در آیه ­﴿وَيُقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ صلوة وزكوة را تفسیر بعلی می‌كند، و در این آیه ­﴿وَٱسۡتَعِينُواْ بِٱلصَّبۡرِ وَٱلصَّلَوٰةِ﴾ (صبر) را برسول الله و (صلوة) را نیز به امیر المؤمنین تأویل می‌نماید، و در ذیلش نیز در آیه: ­﴿إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ﴾ (صلوة) را بعلی (فحشاء و منكر) را به شیخین تأویل می‌كند ! آیا مفاد این روایات و روایت: «نحن الصلوة ونحن الزكوة ونحن صوم شهر رمضان» كه در بصائر الدرجات بحضرت صادق نسبت داده شده بعینه همان مقالات ركیكه ابی الخطاب نیست كه می‌گفت آنچه كه در قرآن واجب و حلال و یا حرام شده اسامی اشخاص هستند؟ مگر كتاب آیات الولایه را ملاحظه نفرمودید كه تقریباً سدس قرآن: - یک هزار آیه- را بحكم یک عده احادیث ساختگی با تأویلات خیلی خنک بولایت و فضائل امیر المؤمنین تأویل نموده‌است؟ و نیز بمقتضای همان روایات (پشه، زنبور و شتر) را از القاب ذات مقدسش قرار داده‌است؟ آیا تفسیر (.) را ندیده‌اید كه در آیه ­﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسۡتَحۡيِۦٓ أَن يَضۡرِبَ مَثَلٗا مَّا بَعُوضَةٗ فَمَا فَوۡقَهَا...﴾ [البقرة: 26] و در آیه ­﴿أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى ٱلۡإِبِلِ كَيۡفَ خُلِقَتۡ ١٧﴾ [الغاشیة: 17]، بعوضه و ابل را بمناسبت چند روایت تعبیر به علی كرده‌است؟ مگر نمی‌دانید كه كتاب (فصل الخطاب فی تحریف الكتاب) روی چه اصلی نوشته شده‌است؟ غیر از اینست كه چون می‌خواهد فضائلی برای علی و ائمه اطهار قائل شود، جمود به یک رشته احادیث مجعوله نموده و كوركورانه اركان اسلام را متزلزل، و قرآن كریم را لكه‌دار كرده‌است؟!!! سبحان الله! علی و اولاد علی ‡ تا این اندازه مجهول الحال هستند كه انسان باید در معرفی آنان در پیرامون یک همچه وسائل افتضاح آوری بگردد؟ آیا شرم آور نیست كه در اثبات ولایت و فضائلشان انسان بچنین چیزهائی كه باعث توهین آن ذوات مقدسه، و قرآن كریم است متشبث شود؟!.

ولی با این حال می‌توانیم بگوئیم كسانی كه این قبیل حدیثها را ضبط و منتشر كرده‌اند چندان هم تقصیر ندارند، چه كنند، از طرفی رویه و عادتشان این بود كه جز واجب و حرام مدرک و دلیل چیزی را چندان مورد دقت و نظر قرار نمی‌دادند! و از طرف دیگر این گونه اخبار بطور كلی موافق با عواطف است، و خروج از تحت تأثیر عاطفه هم عادتاً بسیار مشكل است، و مقتضیات محیط و عصرشان هم طوری بود كه اشاعه این گونه خبرها را كاملا ایجاب می‌نمود، البته با این وضعیت نباید باینان اعتراض كرد كه چرا اینگونه احادیث را جمع و تدوین كرده‌اند.

پس دانسته شد پایه و مدار عقاید این چند فرقه از غلاة كه نوشتم: تشبیه، تناسخ و رجعت است، پایه عقاید سایر فرقه‌های از غلاة هم كه شرحش از عهده این كتاب بیرون است همین سه چیز است، ممكن است برای كسب اطلاع كامل از عقاید جمیع فرق شیعه از غلاة و غیره، به كتاب (فرق الشيعة) نوبختی مراجعه نمائید.

اكنون كه دانسته شد (رجعت) جزو عقاید غلاة‌ است، به بینیم آیا شیعه اثنی عشریه اصلا دارای چنین عقیده‌ای بوده‌اند یانه؟ زیرا ممكن است فرقه‌های غلاة و دوازده امامی در این باره باهم شركت داشته باشند، چنانكه اغلب فرق و مذاهب عالم در بسیاری از چیزها، لا اقل در یكی در موضوع با هم متفقند، در جواب می‌گویم فرقه اثنی عشریه از اول بكلی از این مقاله مبری و منزه بوده‌اند، زیرا همه ملل و نحل نویسها یعنی: آنانی كه عقاید تمام فرق اسلام وغیره را با كمال بی‌طرفی ضبط كرده‌اند، همه بطور عموم (رجعت) را در تحت عنوان عقاید (غلاة) ضبط كرده‌اند، ولی در مقام شرح عقاید فرقه اثنی عشریه كه می‌رسند پس از بیان جمیع عقایدشان اصلا متعرض رجعت نمی‌شوند؛ مثلا شهرستانی متوفی در سنه (548) در كتاب خود (ملل و نحل) و ابن حزم متوفی در (456) در كتاب (فصل) رجعت را همانطوریكه مستفاد از اخبار منقوله در كتاب بحار است، از عقاید (غلاة) می‌دانند، ولی در مقام شرح عقاید (اثنی عشریه) كه می‌رسند پس از بیان تمام عقایدشان بهیچوجه از رجعت اسم نمی‌برند.

ابن جوزی متوفی در سنه (597) در كتاب خود موسوم به (تلبیس ابلیس) در صفحه 22 (رجعیه) را فرقه مخصوصی از فرق شیعه می‌داند، می‌گوید: عقیده اینها اینستكه امیر المؤمنین و همه اصحابش برای انتقام از دشمنان خود رجعت خواهند كرد، ولی در ذكر عقاید فرقه اثنی عشریه كه می‌رسد ابداً متعرض رجعت نمی‌شود.

(ابی الحسن علی بن اسمعیل اشعری) متوفی در (324) در كتابش (مقالات الاسلاميين واختلاف الـمصلين) (رجعت) را از عقائد قسمتی از روافض می‌داند([[129]](#footnote-129)) ولی آنجا كه می‌خواهد عقائد امامیه را شرح دهد متعرض رجعت نمی‌شود([[130]](#footnote-130)) (ابی محمد حسن بن موسی نوبختی) كه از بزرگان متكلمین شیعه اثنی عشریه در اوایل قرن سوم هجری و مورد تعدیل بسیاری ازعلمای بزرگ امامیه‌است([[131]](#footnote-131)) در كتابش فرق الشیعه در ضمن شرح عقاید فرق غلاة (رجعت) را همانطوریكه بین توده شیعه شایع است، از جمله عقاید فرق: (كیسانیه) (مختاریه)، (بینیه) و (خرمدینیه) و (واقفه) قرار می‌دهد، ولی در آخر كتابش كه می‌خواهد عقاید اثنی عشریه را بیان بكند ابداً متعرض رجعت نمی‌شود، با اینكه چون خودش دوازده امامی است، منظورش اینستكه تمام عقاید آنان را مشروحاً بنویسد، ولی با این حال بهیچ وجه متعرض رجعت نمی‌شود.

(سید مرتضی) كه از مفاخر علمای شیعه دوازده امامی است، در كتاب خود موسوم به (تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام) در ضمن نقل آراء و مقالات فرق مختلفه شیعه، (رجعت) را در جزو عقاید فرقه (بتریه): اصحاب «كثير النواء الابتر» می‌شمرد، ولی در مقام بیان عقاید اثنی عشریه كه می‌رسد در قسمت رجعت بكلی ساكت است.

مرحوم سید در این كتاب بر خلاف سایر ملل و نحل نویسها منظورش تنها ذكر عقاید فرق مختلفه اسلام و غیره نیست، بلكه غرضش ابطال تمام مذاهب مهمه، و اثبات طریقه اثنی عشریه بوده، و بطوری باین قسمت عنایت داشته‌است كه حتی بعضی از جزئیات آن مانند قضیه فدک و غیره را نیز متعرض شده‌است، ولی با این حال موضوع رجعت را كه بعضی از كوته نظران آن را در عداد ضروری مذهب (امامیه) قرار داده‌اند ابداً متعرض نمی‌شود. گرچه عدم تعرض مرحوم نوبختی و سید مرتضی موضوع رجعت را، با اینكه خودشان دوازده امامی و نظرشان شرح عقاید دوازده امامی بوده، دلیل بزرگی است برای اثبات مدعای ما، ولی مهمتر از آن متعرض نشدن مخالفین آنان است مانند شهرستانی، ابن حزم و ابن جوزی و ابی الحسن اشعری؛ زیرا اینان با اینكه از لحاظ تعصب نسبت بتمام فرقه‌های شیعه بخصوص (اثنی عشریه) از هیچ گونه طعن خود داری نكرده‌اند، و از طرفی رجعت را از مطاعن بزرگ فرقه‌های غلاه قرار داده‌اند، با این حال در طعن بر اثنی عشریه بچیز‌های دیگری متوسل گشته ابداً متعرض رجعت نشده‌اند، بدون شبهه چناچه احتمال بعیدی می‌دادند كه رجعت جزو عقاید آنان است مسلماً آن را در مطلع مطاعن آنان قرار می‌دادند.

پس از این مذكورات بخوبی معلوم می‌شود كه رجعت اصلا جزو عقاید فرق غلاة بوده‌است، نه شیعه دوازده امامی، و در نتیجه خطبه مزبور و سایر احادیث متضمنه (رجعت) از مجعولات غلات خواهد بود.

2- تعصُّب

بعقیده علمای اجتماع عظمت هر ملتی بسته به وجود یک روح مشترک عمومی در بین افراد آن ملت است، ما دامی كه این روح قوی است عظمت و موقعیت آن ملت ثابت و پایدار است، هر وقت این روح ضعیف شد و یا از بین رفت رشته جامعه آن ملت گسیخته می‌شود و هویتشان از صفحه گیتی محو می‌گردد، برای اثبات این معنی چیزی بهتر از عطف نظر بتاریخ اسلام نیست: آن یک مشت مردم بادیه نشینی كه دور پیغمبر اسلام را گرفته بودند، با اینكه از سال‌های متمادی رعب و ابهت دربار باعظمت شاهنشاهی فرس و روم در دلهایشان جایگیر شده و همواره آنان را بانظر احترام و عظمت می‌نگریستند و در عین حال فاقد هرگونه وسائل مادیه بودند: با این حال با همان شمشیرهای شكسته كه با لیف خرما در كمرشان بسته بودند: در اندک زمانی یک انقلاب مخصوصی در مدنیت عالم به وجود آورده بودند و مخصوصاً پیش از همه زمام مقدرات همان دو دولت عظیم الشأن را در دست گرفته، و بالاخره با كمال جلالت عظمت ملی خود را بعالم و عالمیان ثابت نموده بودند، علت آن بود كه یک روح مشترک عمومی یعنی قوه (توحید) همه آنان را بیكدیگر متصل و مربوط نموده، و در نتیجه تمام تعصب‌ها و اختلافاتشان بر طرف شده، همه با هم متحد و برادر شده بودند، با وجود اینكه تا چندی پیش از آن اولادشان را از ترس فقر و گرسنگی كشته و دختران را زنده بگور می‌كردند، ولی درسایه تعالیم مقدسه اسلام در مقابل بزرگترین شدائد دنیا با قلبی سرشار از عشق مسلک و مملو از متانت مقاومت می‌كردند، و از هیچ گونه ناملایمی متأثر و اندوهناک نمی شدند، همه دارای شهامت و شجاعت اخلاقی بودند؛ همه صاحب ایمان كامل و عزم و اراده قوی بودند، و بالاخره همه در زیر لوای اسلام در كمال اتحاد و یگانگی جمع بوده، و با صفای نیت و خلوص عقیدت پیرو رسول الله و تسلیم مقررات اسلام بودند، تا اینكه پس از رحلت حضرت ختمی مرتبت چنانكه در پیش گفتیم، هر چند درباره خلافت اختلافاتی پدید آمده بود، ولی آنطور نبود كه مسلمین رسماً از همدیگر متفرق شده وصورت وحدت ملی و اجتماعیشان از بین رفته باشد، ولی وقتیكه معاویه و دیگر خلفای اموی روی كار آمده و تشكیلات اسلام را رسماً بصورت یک سلطنت جابرانه درآورند، تمام مصالح اسلام را فدای شهوت‌رانی و عملیات ظالمانه و تعصب‌های بیجای خود نمودند، اولین مجاهد اسلام علی را تكفیر كرده، و در منابر علناً او را لعن و ناسزا گفتند، و اصحابش را كاملاً در مضیقه انداختند مخصوصاً مسلمین غیر عرب از لحاظ (تعصب) و نخوت كه از سالهای متمادی در اعماق قلبشان پرورش یافته بود، كاملاً در زیر شكنجه و فشار خود در آوردند؛ خلاصه اغلب عادات عصر جاهلیت را رسماً اعاده داده و اسلام را از صورت اولیه‌اش خارج كردند. تدریجاً مسلمین آن اخلاق و آداب اسلامی مخصوصاً آن اتحاد و یگانگی را از دست داده و در سایه تعصب جاهلانه همه از هم متفرق و پراكنده شدند!!.

چنانكه اخیراً یک نفر دانشمند آلمانی در اسلامبول به چند نفر مسلمان كه در بینشان یكی از اشراف مكه هم بوده‌است؛ گفته بود: «سزاوار است ما مجسمه معاویه را با طلا ریخته و در یكی از میدان‌های بزرگ برلین نصب نماییم، زیرا اگر معاویه نظام اجتماعی اسلام را كه بر روی عدالت، مساوات، تعاون، و اخوت استوار بوده، مبدل بیک سلطنت جابرانه آمیخته با تعصب نمی كرد هر آئینه اسلام تمام اقطار عالم را در حیطه تصرفش در آورده و اكنون ما آلمان‌ها و سایر اهالی اروپا همه مسلمان بودیم»([[132]](#footnote-132)).

بالجمله بزرگ‌ترین لطمه‌ای كه به عالم اسلام وارد آمده، و در عین حال مانع پیشرفت سریع اسلام گردیده بود، همانا تعصب جاهلانه خلفای اموی بود، در این عصر همان تعصب دوره جاهلیت كه تنها مسبب تفرق وانحطاط آنان بود بعینه عود كرد، و پیوسته مشغول مدح خود و ذم دیگری شدند، چنانكه قصاید و اشعار آن عصر این قسمت كاملا هویدا است، مخصوصاً اعراب نسبت به مسلمین غیر عرب بخصوص نسبت به ایرانی تعصب مخصوصی بخرج می‌دادند، نه تنها هیچ شئونی برای آنها قائل نبودند، بلكه حقوق مشروعشان را نیز پایمال می‌كردند و از هیچگونه تحقیر و توهین نسبت به آنان خودداری نمی كردند، بطوری كه آنان را از كینه و القاب شریفه محروم كرده و در عین حال آنان را باسم موالی (جمع مولی یعنی بنده) می‌خواندند، و در مجامع خود راه نمی دادند، و با آنها در یک صف راه نمی رفتند حتی نسبت به جنائز آنان هم اهانت می‌كردند، مثلا اگر جنازه‌ای را از پیش عربی عبور می‌دادند، اگر می‌گفتند قرشی یا عربی بود، از روی تأثر صدای واقوما، و وابلدتاه بلند می‌كردند، ولی همین كه می‌گفتند از موالی بود، با لهجه توهین آمیزی می‌گفتند: «او مملوک خدا بود هركه را بخواهد ببرد می‌برد و گرنه نگاه می‌دارد» علاوه بر اینكه بوسیله اشعار و قصائد، آنان را هجو می‌كردند، احادیث زیادی نیز مشعر بر فضیلت خود و مذمتشان جعل و منتشر كرده بودند، اكنون بعضی از آن احادیث را از نظر شما می‌گذراند:

«في الـمقاصد: أحبوا العرب لثلاث: لأني عربي والقرآن عربي وكلام أهل الجنة عربي([[133]](#footnote-133)) في الوجيز «أحبوا العرب لثلاث» في اللآلئ: كلام أهل الجنة بالعربية وكلام أهل السماء وكلام أهل الموقف بين يدي الله بالعربية»([[134]](#footnote-134)).

في الذيل «خير الناس العرب وخير العرب قريش»([[135]](#footnote-135)) في اللآلئ عن أبو هريرة «أبغض الكلام إلى الله تعالى الفارسية وكلام الشيطان الخوزية وكلام أهل النار البخارية وكلام أهل الجنة العربية»([[136]](#footnote-136)).

«عن أبي هريرة «إن الله تعالى إذا رضي أنزل الوحي بالعربية وإذا غضب أنزل الوحي بالفارسية»([[137]](#footnote-137)).

«عن طلحة بن زيد من تكلم بالفارسية زادت في خسته ونقصت من مروءته»([[138]](#footnote-138)) «من أحسن منكم أن يتكلم بالعربية فلا يتكلمن بالفارسية فإنه يورث النفاق»([[139]](#footnote-139))، في الـمقاصد «قال عمر: إياكم وزيّ الأعاجم»([[140]](#footnote-140)). عن مالك: «أميتوا سنة العجم وأحيوا سنة العرب»([[141]](#footnote-141)).

«من غَشَّ العرب لم يَدْخل في شفاعتي ولم تَنَلْه مَوَدَّتي»([[142]](#footnote-142))، «قال رسول الله: يا سلمان لا تُبْغِضْني فتفارقَ دينك، قال: قلت: يا رسول الله! كيف أبْغضك وبك هداني الله! قال لا تبغض العربَ فتبغضني»([[143]](#footnote-143)).

و همچنین احادیث زیادی هم درباره فضیلت شهر‌های خودشان جعل كردند از قبیل: «في الـملاحم: إن الناس يمصرون أمصاراً وإن مصراً منها يقال له البصرة فإن أنت مررت بها.. الخ، «وفي الـمقاصد: الشام صفوة الله من بلاده يجتبي إليه صفوته من خلقه».. الحيرة روضة من رياض الجنة»([[144]](#footnote-144)). و درباره دمشق و سایر بلاد عرب نیز احادیث زیادی ساخته شده، چون بنای ما بر اختصار است از ذكرش خودداری می‌شود.

و در مقابل مسلمین غیر عرب معارضه بمثل كرده و در دوره اموی سراً و در عصر بنی العباس علناً بوسائل چندی در مقام طعن و نكوهش عرب بر آمدند، و حتی كتابهای زیادی نیز در خصوص فضیلت عجم و مذمت عرب نوشتند، (سعید بن حمید بختكان) كه خود را از شاهزاده‌گان ایران می‌دانست كتابی بنام (انتصاف العجم من العرب) و كتابی نیز بنام (فضل العجم على العرب وافتخارها)([[145]](#footnote-145)) تألیف كرد.

(ابو عبیده) معمر بن مثنی كه اصلا از یهودی‌های فارس بوده در این باره كتاب‌هائی بنام: (ادعياء العرب) و (لصوص العرب) و (فضائل الفرس) تألیف نمود([[146]](#footnote-146)) و (هیثم بن عدی) در خصوص معایب و مذمت عرب كتابهای چندی تألیف كرد، از آن جمله‌است: (كتاب مثالب الصغير) و (كتاب مثالب الكبير) و (كتاب مثالب ربيعه) و (كتاب من تزوج من الـموالي في العرب) و (كتاب اسماء بغايا قريش في الجاهليه و اسماء من ولدن)([[147]](#footnote-147)).

و (علان الشعوبي) ایرانی كتابی بنام (الـميدان في المثالب) تألیف كرد و در این كتاب از تمام طوائف عرب نكوهش می‌كند، همه معایبشان را شرح می‌دهد([[148]](#footnote-148)) حتی (سهل بن هارون) چون عرب در آن موقع معروف بسخاوت بودند كتابی در خصوص فضیلت (بخل) نوشت([[149]](#footnote-149))، در این كتاب ثابت می‌كند كه بخل از ملكات فاضله، كرم و سخاوت از اوصاف رذیله‌است!.

گذشته از اینها احادیث زیادی نیز در باب فضیلت خود و بلادشان جعل كردند از آن جمله: «رُوي عن علي: نحن قوم من نبط كوثين»([[150]](#footnote-150)).

«قال النبيُّ: لا تَسبُّوا فارساً فما سبَّه أحدٌ إلا انْتُقِمَِ منه عاجلاً أو آجلاً» ([[151]](#footnote-151)) «قال النبيُّ: لو كان العلم معلقاً عند الثريا لتناولته أيدٍ من فارس»([[152]](#footnote-152)).

«إنَّ لِـلَّهِ في السماء جنوداً وفي الأرض جنوداً، فجُنْدُه في السماء الـملائكة وجُنْدُه في الأرض أهل خراسان»([[153]](#footnote-153)). «بابان مفتوحان في الجنة للدنيا عبادان وقزوين وأول بقعة آمنت بمحمد عبادان وأول بقعة آمنت بعيسى بن مريم قزوين«([[154]](#footnote-154)) «عن ابان: لولا أن الله أقسم بيمينه وعهد أن لا يبعث بعدي نبياً لبعث من قزوين ألف نبيٍّ»([[155]](#footnote-155)).

«يكون لأمتي مدينة يقال لها قزوين الساكن بها أفضل من الساكن بالحرمين»([[156]](#footnote-156)).

«من بات بالري ليلة واحدة صلى فيها وصام فكأنما بات في غيره ألف ليلة صامها وقامها وخير خراسان نيسابور و هرات ثم بلخ»([[157]](#footnote-157)).

و درباره قم، ساوه، اصفهان، خوزستان و.... نیز احادیث بسیاری وضع نمودند، چون قسمت عمده اش معروف و در دسترس همه‌است از ذكرش خودداری می‌شود.

این روایات و مانندش از روایاتیكه عرب را بر عجم و بالعكس ترجیح میدهد و یا برای قبیله فلان و ساكنین فلان شهر فضیلت و مزیتی قائل می‌شود, همه از آثار دوره منحوسه اموی, و از مجعولات شعوبیه است, زیرا اسلامی كه صریحا مردم را دعوت باخوت و برادری می‌كند: ­﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ إِخۡوَةٞ﴾, مفاخره و عموم عناوین بشری را لغو و باطل كرده, فقط برای متقی و پرهیز كار مزیتی قائل می‌شود: ­﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡ﴾, و بالاجمال اسلامی كه آئین اخوت و مساواتست, آیا می‌توان تصور كرد كه همچه آئینی عده‌ای را فقط بعنوان اینكه عرب یا عجم و یا ساكن فلان شهر است بر عده دیگری ترجیح بدهد؟ پیغمبریكه می‌گوید: «الناسُ من آدم إلى يومنا هذا مثل أسنان الـمشط، لا فضل للعربيِّ على العجميِّ ولا للأحمر على الأسود إلا بالتقوى»([[158]](#footnote-158)) و نیز در خطبه حجة الوداع صریحا بمردم ابلاغ می‌كند كه: «يَا أيُّهَا الناسُ، إنّ اللهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَخْوَةَ الجَاهِلِيّةِ وفَخْرَهَا بِالْآبَاءِ، كُلُّكُمْ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إلا بِالتَّقْوَى»([[159]](#footnote-159)) آیا ممكن كه برای عده‌ای در اثر این قبیل عناوین موهومه فضیلت و مزیتی قائل بشود؟

باری بطوریكه اجمالاً نوشته‌ام، مسلمین غیر عرب از ایرانی و غیره در دوره خلفای اموی كاملاً در تحت ظلم و فشار بنی امیه قرار گرفته بودند, و از طرفی چون حضرت (علی) امیر المؤمنین و اولادش مانند پیغمبر اكرم با همه مسلمین مطابق موازین اسلام رفتار كرده, ابداً كسی را بهیچ عنوانی (جز علم و تقوی) بر دیگری ترجیح نمی‌دادند, از اینرو بغض بنی امیه و محبت خاندان علی از همانوقت در دل مسلمین غیر عرب متمكن و جایگزین شده و در نتیجه در مواقعیكه اینان بنعمت آزادی برخوردار شدند بوسائل گوناگون در مقام تشریح فضائل آل علی, و مفاسد اخلاق بنی امیه بر آمدند, حتی بعضیها در این باره افراط را پیش گرفته, چیزهائی را كه در ظاهر بر فضائل اولاد علی‡ اشعار داشت, و در حقیقت شایسته مقام آنان نبود بقالب حدیث ریخته اشاعه دادند, و یا یک قسمت مطالب لغوی كه متضمن مذمت بنی امیه بود, و ابداً درخور آن نبود كه اینگونه مطالب بیهوده به ائمه اطهار نسبت داده شود به صورت حدیث درآورده بآن ذوات محترمه نسبت داده و منتشر كردند.

از اینجا می‌توان استنباط كرد كه قصه (رجعت) از لحاظ اینكه مشعر بر فضائل آل علی و مذمت بنی امیه بود, در این موقع با پیرایه‌های چندی كاملاً تأیید شد و این اوضاع در تشیید مبانی وی كمال مساعدت را نمود, زیرا مردم در این موقع چنانكه گفتیم در مدح (علی) و سایر ائمه, ومذمت و طعن بر بنی امیه بطوری مستعد بوده‌اند كه چیزی را در این قسمت فروگذار نمی‌كردند, وبرای انجام منظورشان پیوسته با نهایت جدیت در پیرامون كوچكترین وسائلی می‌گشتند, با این حال خیلی بعید بنظر می‌آید كه از قضیه (رجعت) كه در زمان خود علی بن ابی طالب از طرف (غُلات) منتشر شده و سرتاسرش متضمن سلطنت و سیادت آل علی, و مذمت و مغلوبیت بنی امیه بود, صرف نظر نموده مورد استفاده خود قرار نداده باشند.

حاصل اینكه وقتی تاریخ دوره اموی و عباسیین مخصوصاً تاریخ پیدایش شعوبیه و وضعیت ایرانیان آن عصر را دقیقانه از تحت نظر بگذرانیم بطور روشن معلوم می شود, موضوع (رجعت) كه شالوده اش در زمان علی از طرف غُلات ریخته شده بود, در آن عصر چون خیلی طرفدار پیدا كرده بود, در استحكام مبانی وی اقدامات شایانی بعمل آمده و پیرایه‌های مخصوصی بوی بسته شده است, گذشته از این موضوع متضمن قضایائی استكه بطور كلی موافق با عاطفه است, و توده بشر هم عموماً (مگر اشخاص كمی كه در تحت حكومت عقل قرار گرفته اند) تسلیم منطق عاطفه هستند, و از طرفی یک همچو حب و بغض مخصوصی هم راجع به آل علی و بنی امیه در بین بوده است, البته اینها همه قبول و بلكه تثبیت و تأیید این قضیه را كاملاً ایجاب می كند.

3- اختلاط مسلمين با اجانب و ورود فلسفه در اسلام

از جمله موجبات جعل حدیث، یا امتزاج خرافات با مقررات اسلام بصورت حدیث، اختلاط مسلمین با ملل مجاور خود مانند یهود و نصاری و هندی و...... بود پس از آنكه این طوائف مختلف در تعقیب فتوحات اسلامی وارد در اسلام شدند و یا در تحت حمایت اسلام قرار گرفتند، مسلمین قهراً با اینان بنای خلطه و آمیزش را گذاردند، و در نتیجه قسمتی از عقائد و عادات و رسومشانرا بالطبیعه در اثر معاشرت از آنان اتخاذ نمودند، آنها هم مخصوصاً یهود و نصاری خرافات چندی بوسائل گوناگون مخصوصاً بوسیله حدیث، برسم ارمغان تقدیم مسلمین كردند، چون اینان پس از ورود در اسلام، مخصوصاً یهودیهای یمن، عده‌ای جزو صحابه و تابعین و بعضی در عداد قراء و محدثین، و بالاخره چون مورد وثوق مسلمین بوده‌اند، لهذا مسلمین سوقاتیها یعنی مقالاتشان را كه بصورت حدیث در آمده بود، به خوبی پذیرفتند! از آنجمله: احادیث راجع بتفسیر قصص قرآن، وآیات راجع باسرار كون وخلقت است، كه اعراب چون اكثریتشان را امی و بیسواد تشكیل داده بود، و از طرفی چون نسبت بفهم قرآن، بالاخص نسبت بحل آیات مربوط باسرار كون و خلقت، و قصص انبیاء اشتیاق مفرطی داشته‌اند، لذا در این باره باهل كتاب آنانیكه معتنق باسلام شده، و جزو محدثین و قراء بوده‌اند، از قبیل (كعب بن مانع) معروف به كعب الاحبار، و (وهب بن منبه) و (عبد الله بن سلام) و مانندشان مراجعه كرده، اینان هم عین آن خرافات و افسانه‌هائیكه راجع به كیفت خلقت، و قصص انبیاء در تورات خوانده بودند، بعنوان تفسیر این آیات بدماغشان تحمیل كردند، كه متأسفانه بعضی از مفسرین ما هم در این قبیل احادیث از نظر اینكه راجع باحكام واجب و حرام نبود، بهیچ وجه اعمال نظر نكرده، در مسطوراتشان بعنوان حدیث متعرض شده، و بالاخره تفاسیر را مملو ازین خرافات و اسرائیلیات نمودند([[160]](#footnote-160))، مانند قصه آدم و حوا با آن تفصیلش از قبیل: وقوع بهشت در فلان محل, و وقوع شجره منهیه در وسطش، و خوردن ملائكه میوه آن را برای خلود در بهشت، و رفتن شیطان در جوف مار: ماریكه دارای دست و پا و فلان هیئت بوده([[161]](#footnote-161))، و قصه هاروت و ماروت، و دیگر افسانه‌هائیكه در ذیل قصص انبیاء مانند قصه عیسی و مریم و هابیل و قابیل و زكریا و یحیی كه در تفاسیر بعنوان حدیث ذكر شده همه از اسرائیلیات، و متخذ از تورات و انجیل است مخصوصاً طبری در تفسیرش اغلب این قصه ها، بخصوص قصه آدم و حوا و عیسی و مریم را كه مذكور در تورات و انجیل است، از (اسباط) و (سدی) و (ابن جریج) و (وهب بن منبه) كه اصلاً ایرانی، و بعد یهودی، و بالاخره از محدثین اسلام بوده‌است نقل می‌كند.

گذشته از این بعضی از آراء و مقالات لاهوتی و فلسفی آنانهم در مسلمین سرایت كرده و تدریجاً مذاهب چندی بنامهای گوناگون در اسلام تشكیل گردیده شد، یعنی پس از فتوحات آنانیكه وارد اسلام شده بودند: از یهودی، نصرانی، مانوی، زردشتی و دهری چون بینشان كسانی بودند كه از علمای همین ادیان بوده‌اند، از اینرو پس از ورود در اسلام همان تعالیم دین سابقشانرا مورد مطالعه قرار داده، و بهر وسیله‌ای بود به قسمتی از آنها، تا آنجا كه می‌توانستند لباس اسلام پوشانده و منتشر نمودند، و از این راه لطمه بزرگی بوحدت ملّی مسلمین وارد آورده و بالاخره فرقه‌های چندی در اسلام تأسیس گردیده شد، مثلا (احمد بن حائط) سر سلسله طائفه (حائطیه) آنچه كه درباره تناسخ و درپیرامون حضرت مسیح قائل بوده كاملا شبیه‌است بآنچه كه (براهمه) در تناسخ و نصاری در اطراف «مسیح» می‌گفتند([[162]](#footnote-162)).

(اینچنین وقتیكه مسلمین در دوره خلفای عباسی، مخصوصاً در عصر (مأمون) بترجمه كتابهای علمی و فلسفی یونانی، ایرانی هندی و... پرداخته و بآراء و مقالاتشان آگاهی یافتند، همه آنها را رسماً مورد مباحثه قرار داده بطوریكه در اینموقع علمی بنام (علم كلام) تأسیس كردند، و مذهب (اعتزال) كه در اواخر قرن اول پیدا شده بود در اینموقع كاملاً قوت گرفته و رونقی بسزا پیدا كرد، یعنی معتزله برای تایید مذهبشان كاملاً بهمین علوم استقبال كرده و همواره از آن استعانت می‌جستند و پایه مذهب خود را چنانكه باید محكم نمودند، مخصوصاً وقتیكه (مأمون) رسماً اظهار اعتزال نمود و در مقام حمایت از آن برآمد قدرت معتزله و رونق مذهب اعتزال بحد كمال رسیده بطوریكه پاره از مقالاتشان را مانند مسئله (حدوث و مخلوق بودن قرآن) كه پس از آن از ترس فقها جرأت نداشتند اظهار بكنند، در اینموقع آشكارا اظهار می‌كردند([[163]](#footnote-163)).

و در همین عصر بود كه (معتزله) به سیزده فرقه و (خوارج) به بیست شعبه و (شیعه) به سی فرقه و (مرجئه) به هفت فرقه، منقسم شده([[164]](#footnote-164))، و هریک خود را حامی اسلام و طرفدار قرآن دانسته و دیگری را مرتد می‌خواندند ! آیات قرآن و احادیث را همواره تطبیق با مقالاتشان نموده و گاهی هم احادیثی برای اثبات آنها ساخته و منتشر می‌كردند! با اینكه در صدر اسلام هیچ یک از این عناوین در بین نبوده‌است و بقول مرحوم صدوق علیه الرحمه در بین اصحاب پیغمبر، نه (قدری) و (مرجئه) دیده می‌شد، ونه (حروری) و (معتزله) و نه اصحاب رأی([[165]](#footnote-165))، از اینجا می‌فهمیم حدیث‌هائیكه درباره حقیقت مراتب نفس و ارباب انواع و دیگر مطالب فلسفی بنام پیغمبر اكرم و علی امیر المؤمنین، در بین است و حتماً بهر یک از آنها در كتب فلسفی و عرفانی بر خورده‌اید، همه در همین عصر ساخته شده‌است، زیرا پیش از حضرت رضا چون فلسفه رسماً وارد اسلام نشده بود، توده مسلمین با اصلاحات و مطالب فلسفی اصلاً آشنائی نداشتند تا اینكه پیغمبر اكرم و علی امیر المؤمنین مطالب فلسفی را كه منشأ هیچگونه فائده دینی و دنیوی نبوده برایشان بیان بكنند، حاصل اینكه احادیث منسوب به پیغمبر اكرم و ائمه پیش از حضرت رضا در صورتیكه متضمن مطالب و اصطلاحات فلسفی باشد، همه ساختگی و از مجعولات دوره عباسی است.

خلاصه در اثر آمیزش و معاشرت مسلمین با ملل اجنبی و ترجمه كتب علمی و فلسفی آنان بسیاری از مقالات فلسفی و مطالب لاهوتی كنیسه و خرافات یهود و... وارد اسلام شده، ودر نتیجه اختلاف شایانی در بین مسلمین ایجاد نموده و فرقه‌های بیشماری كه شرحش از عهده این كتاب بیرون است، در اسلام تاسیس نمود، اینک قسمتی از آنها را بطور اختصار یادآوری خواهم كرد:

1- تناسخ ارواح

ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی در كتاب خود كه آن را (ماللهند من مقولة مقبولة: في العقل أو مرذولة) نامیده می‌گوید: «چنانكه شهادت اخلاص شعار ایمان مسلمین، و تثلیث علامه نصرانیت و اسبات نشانه یهودیت‌‌است،این چنین تناسخ ارواح از علائم مذهب هندیه‌است، بطوریكه اگر كسی معتقد بآن نباشد، از آنان نخواهد بود»([[166]](#footnote-166)).

در بین فلاسفه یونان پیش از همه فیثاغورث و بعد امبدكلیس، و افلاطون قائل به تناسخ بودند، بطوریكه مؤرخین فلسفه یونانی می‌نویسند: اینان این نظریه را اصلاً از فلسفه هند گرفته بودند([[167]](#footnote-167))، چنانكه مذهب (مانوی) هم بطوریكه بیرونی می‌نویسد این عقیده را از هند گرفته بود یعنی (مانی) وقتیكه از ایران تبعید شده وارد خاک هند گردید این مسئله را از آنجا منتقل بمذهبش كرده بود([[168]](#footnote-168)). در هر حال این مسئله در اسلام بی‌سابقه بود، تا اینكه عبد الله بن سباء یهودی كه عقایدش را مبسوطاً ذكر كردم این مسئله و قرین وی (رجعت) را در زمان خلافت علی امیر المؤمنین منتشر نموده، فرقه‌ای بنام (سبائیه) تشكیل شد و بعد طائفه (نصیریه) و (عوام دروز) همین موضوع را تعقیب كرده اساس مذهب خود قرار دادند، چه می‌گویند «هركسیكه به علی بن ابیطالب ایمان نیاورد روحش به جسم سگ یا شتر یا خَر خواهد منتقل شد، ولى آنانیكه گناه‌كارند بصورت یهود یا نصاری یا (سنی) در دنیا عود می‌كنند»([[169]](#footnote-169)) و بعد از اینها احمد بن حائط سر سلسله طائفه (حائطیه) و شاگردش احمد بن نانوس و ابی مسلم خراسانی رئیس طایفه (مسلمیه)، و (قرامطه) و محمد بن زكریای رازی قائل باین مسئله شده و پایه مذهب خود قرار دادند، می‌گویند ارواح پس از مفارقت از اجساد خود بجسدهای دیگری (اگر چه از نوع آن اجساد اولیه نباشد) منتقل خواهند شد، نهایت آنكه روح مردمان بد عمل و زیانكار بجسد بهائم خبیثه منتقل می‌شود» بنا بر این كلیه احادیث و خطبیكه مشعر بر تناسخ است همه از مجعولات همین طوائف خواهد بود.

2- مسئله خلود و ابدیت عذاب جهنم

بطوریكه فون كریمر می‌نویسد این مسئله از مباحث متنازع فیه كنایس نصرانی بود، و در بین اینان آباء كنیسه یونان آن را منكر بودند یعنی قائل به ابدیت و خلود عذاب نار نبودند([[170]](#footnote-170))، و از قرآن هم صریحاً استفاده می‌شود كه این موضوع از مقالات اهل كتاب بوده‌است: ­﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ وَهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٣ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۖ وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٤﴾ [آل‌عمران: 23-24]. حاصل اینكه در صدر اسلام مباحثه در اطراف این مسئله از نظر اینكه مستفاد از نصوص قرآن و از مسلمات عقیده مسلمین بود، ابدا معمول نبود تا اینكه جهم بن صفوان رئیس طایفه (جهمیه)، و ابو هذیل علاف این مسئله را مورد بحث قرار داده و عاقبت انكار كردند، زیرا جهم بن صفوان می‌گوید: «بهشت و دوزخ فانی می‌شود و بهشتی و دوزخی نیز فانی خواهند شد»([[171]](#footnote-171)) متأسفانه این فكر ببعضی از عرفای اسلام نیز سرایت كرده، این موضوع را از لحاظ اینكه صدورش از مبدء خیر محض تنافی دارد رسما انكار كرده اند!!! و آنچه آیاتی را كه صریح در این معنی بود تأویل نموده و ضمناً احادیثی هم طبق مرامشان جعل شد.

3- مسئله قدم و حدوث كلام الله

- یعنی: كلام الله مخلوق و حادث است یا قدیم و غیر مخلوق؟

این مسئله كه قسمتی از كتب كلامیه را اشغال نموده و بلكه از عوامل مهم پیداییش علم كلام بوده‌است با مراجعه بتاریخ معلوم می‌گردد گه این فكر بهیچ وجه در اسلام سابقه نداشت، بلكه از مباحث لاهوتی علمای یهود بود، چنانكه ابن اثیر در طی ذكر عقاید (احمد بن ابی دؤاد) معتزلی می‌گوید: «احمد قائل به خلق قرآن بود، و این عقیده را از (بشر مریسی)([[172]](#footnote-172)) و او از (جهم بن صفوان) و ایشان از (جعد بن درهم) و او از (ابان بن سمعان) و او از (طالوت) و ایشان از دائی خود (لبید بن اعصم یهودی) گرفته بود، لبید از كسانی بود كه قائل به خلق تورات بود، و خواهر زاده‌اش طالوت در این خصوص كتابی تألیف كرده بود»([[173]](#footnote-173)). خلاصه این مسئله كه از مسائل مهمه علم كلام و جزو عقاید فرق معتزله ‌است از جمله اسرائیلیات و سوقاتی‌های یهود است.

4- مسئله قدر: (جبر و تفویض) و بحث در صفات الله

كسانیكه از تاریخ كنیسه مختصری اطلاع دارند بخوبی می‌دانند كه اینها همه از مسائل علم لاهوت كنیسه، و مباحثی بود كه كشیشهای نصرانی چون بیكار و عضو زائد اجتماع بودند از سال‌های متمادی در كنیسه در اطرافش داد و قال كرده، و بالاخره در پیرامونش معطل وسرگران بوده‌اند، حتی بعضی از دانشمندان غرب، پس از اینكه فهمیدند در اسلام هم فرقه‌ای بنام معتزله این مسائل را مورد مذاكره قرار داده‌اند، بطور یقین حكم كردند كه این فرقه ناشی و متولد از نصرانیت شده‌است چه برأی العین دیده بودند كه اینها از مسائل متنازع فیه كنیسه بود، و از طرفی می‌دانستند كه در صدر اسلام بهیچ وجه مذاكره در اطراف اینگونه مباحث معمول نبود، از آنجمله «فون كریمر» است می‌گوید پس از اینكه مسلمین شام را فتح كردند، و با نصارای آنجا مخلوط و محشور شدند این مسائل را از آنان اخذ نموده و تدریجاً فرقه معتزله تشكیل گردید([[174]](#footnote-174))، اینان علاوه براینكه آیات قرآن را منطبق با اراء و مقالاتشان می‌كردند، احادیث بسیاری نیز جعل كردند، مخصوصا در قسمت جبر و تفویض آنقدر حدیث ساخته شده كه ذكر همه آنها باعث اطاله كلام است.

5- بحث در كیفیت معراج

این موضوع كه در تفرقه مسلمین كمک شایانی كرده و در عین حال وسیله اظهار فضل عده‌ای از متفلسفین، و سرمایه دكان جمعی دیگر گردیده‌است، متأسفانه اینهم از صادرات دكان خرافات تثلیث: «كنیسه» می‌باشد! شما خواننده محترم البته قصه كشیش‌های مسجد «ایا صوفیه» را كه اصلا كنیسه بوده‌است شنیده‌اید، موقعیكه سلطان محمد فاتح شهر قسطنطنیه «استانبول» را محاصره كرده بود در همان موقع كشیش‌های راحت طلب بی‌خبر از همه جا در آن كنیسه راجع به كیفیت عروج عیسی به آسمان مشغول نزاع و جدال بودند كه آیا عیسى بابدن عنصری بآسمان عروج نموده بود و یا با پیكر مثالی، ولی بی‌خبر از اینكه مسلمین تاپشت دروازه پایتخت مملكت شان را تصرف نموده و عنقریب است كه همین كنیسه و جایگاه تثلیث را مبدل به مسجد و محل توحید نمایند!.

در هر حال هیچ تاریخی نشان نمی‌دهد كه مسلمین در صدر اسلام این قضیه را مورد بحث قرار داده باشند، بلكه آنچه كه در این باره از قرآن استفاده می‌كردند، و پیغمبر اكرم ص بآنان خبر داده بود بقبول تلقی كرده معتقد بودند تا اینكه چندی بعد از آن جمعی این مسئله و مانند وی را كه منشأ هیچگونه فائده دینی و دنیوی نبوده در دست گرفته، با پیرایه‌های مخصوصی مورد مباحثه و موضوع خطابه خود قرار دادند!.

اصلا می‌خواهم بگویم ما را چه رسد كه در چنین قضیه‌ای كه از مزایای شخص پیغمبر خاتم ص بوده‌است مداخله نمائیم؟ چگونه می‌توان تصور كرد كه ما بتوانیم بخصوصیات و كیفیت این قضیه كه از حالات شخصیه و اتفاقیه آنحضرت است مطلع شویم؟ كسیكه در دوره عمرش ابدا وارد مرحله عشق نشده، و بی‌خبر از مزایای عشق و عاشقی است، آیا می‌تواند از خصوصیات شب وصل عاشقی هر چند هم برای او شرح داده شود واقف گردد؟

بر ماست كه این قضیه را آنطوریكه قرآن گواهی می‌دهد و حضرت رسول ص نیز بما خبر داده‌ است معتقد شویم، غیر از این از حدود و ظایف ما خارج است.

در این موضوع نیز احادیث چندی كه قسمتی از آنها مشعر بر تشبیه و تجسم است ساخته شده و در كتب اخبار ما دیده می‌شود.

خلاصه این مسائل كه اساس وپایه علم كلام را تشكیل داده‌است، با مراجعه بتاریخ اسلام و كنیسه بخوبی دانسته می‌شود كه در اسلام مباحثه در اطراف اینها بهیچ وجه سابقه نداشت، بلكه همه از مباحث لاهوتی كنیسه بود كه پس از فتوحات اسلامی بطوریكه گفتیم تدریجا در بین مسلمین اشاعه پیدا كرده و بالاخره فرقه‌های چندی در اسلام تشكیل داده!.

گذشته از اینكه بحث در پیرامون این مسائل لطمه بزرگی بوحدت ملى واجتماعی مسلمین وارد آورده و منشأ تفرق آنان شده‌است، متأسفانه از دیر زمانی افكار مفكرین اسلام را: آنانیكه می‌بایست پیوسته مشغول اصلاح مفاسد اخلاقی و اجتماعی جامعه اسلام باشند، مشغول نموده و وجودشانرا رسماً معطّل و بی‌فائده گذارده‌است!.

بعقیده نگارنده مهمترین عامل مؤثر در انحطاط عالم اسلامی و قویترین چیزیكه ما را از قافله ترقی عقب انداخته‌است، همین است كه بسیاری از دانشمندان در عوض اینكه در راه نشر حقایق اسلامی اندكی بذل مساعی نموده و متوجه اصلاح مفاسد اجتماعی و اخلاقی جامعه باشند، عمرشانرا در پیرامون اینگونه مسائل بیهوده صرف نموده و بالاخره خود و عالمی را بدبخت نموده اند!!.

6- رجعت

بطوریكه شهرستانی می‌نویسد رجعت از عقاید دیرینه یهود است:

منشاء این عقیده در آنان، حدیث معروف غدیر ومخصوصا قضیه هارون بود؛ بعد از آنكه هارون در بیابان وفات كرد، یهود متفقاً گفتند كه موسی از روی حسد او را كشته‌است، وچون نسبت به هارون بیش از موسی متمایل وعلاقمند بودند، در نتیجه همین علاقمندی قائل برجعت وی شده، همواره منتظرش بودند!([[175]](#footnote-175)) ولی این مسأله در اسلام اصلا اسمی از آن در بین نبود و بلكه چنانكه عنقریب معلوم خواهد شد تقریباً مخالف با نصوص قرآن است؛ تا اینكه عبد الله بن سبای یهودی این قضیه را بطوریكه مكرر گفتیم در اسلام منتشر نموده، سپس پایه و اساس مذهب فرقه (سبائیه) ودیگر فرق غلات كه قسمتی را در پیش گفتیم قرار گرفت، اخبار زیادی هم در این قسمت جعل و منتشر شد كه ان‌شاء الله در مبحث رجعت خواهیم بیان كرد.

این مسأله گذشته از اینكه چرخ مذهب سازی را رسماً بكار انداخته، ومسبب تشكیل فرق بابی، بهائی و ازلی شده و آنهمه مسلمان بیچاره را در وادی گمراهی و بدبختی گرفتار نموده‌است، لطمه بزرگی هم به اركان تشیع وارد آورده‌است، و این مذهب را با آن مبانی متقنه و اساس محكم كه مخصوص آنست مورد حملات شدید سایر طوائف اسلام و غیره قرار داده، و در عین حال آن را به یک مذهب موهوم و بی‌اصلی معرفی نموده‌است، چنانكه جمعی از علماء ونویسندگان سنت وجماعت از متقدمین مانند، شیخ الإسلام ابن تیمیه، و از معاصرین مانند سید رشید رضا صاحب (المنار) وشكیب ارسلان ونویسنده ضحی الاسلام وفجر الاسلام، حتی عده‌ای از دانشمندان غرب مانند رنان فرانسوی، و ستودارد آمریكائی، بمناسبت همین موضوع و دیگر مقالاتیكه فرقه‌های (غلات) از شیعه اصلا از یهود گرفته بودند، شیعه را بطور كلی یک حزب سیاسی و منشعب از یهود می‌دانند، و صریحاً در مؤلفاتشان نوشته‌اند كه یهودی‌ها برای تخریب اسلام بصورت شیعه بروز كرده، و از طرفی هم عجم‌ها از لحاظ دشمنی با عرب او را تأیید نموده و بالاخره مذهب كنونی (شیعه) را تشكیل دادند!.

7- مسأله تشبیه:

یعنی تشبیه خالق بخلق كه باتفاق تمام علمای ملل و نحل از ممیزات ملت یهود است، چنانكه تثلیث و تشبیه خلق بخالق نیز از مشخصات پیروان مسیح می‌باشد، منشاء اشتباه یهود در این موضوع بطوریكه شهرستانی می‌نویسد، همان توراتی است كه در دست دارند، زیرا الفاظ داله بر تشبیه از قبیل نزول خدا در كوه طور سیناء و گریه كردن بر طوفان نوح و اینگونه افسانه ها.......... در تورات زیاد ذكر شده‌است([[176]](#footnote-176)) كه متاسفانه یهودیان همه آنها را وارد اسلام كرده و بالنتیجه از مبانی مهمه عقاید فرق شده‌است، زیرا اگر عقاید اینان را در كتب ملل و نحل مطالعه نمائید می‌بینید كه قسمت عمده مقالاتشان دائر مدار همین مسأله‌است، چنانكه در پیش از شهرستانی نقل كردیم كه تمام عقاید جمیع فرقه‌های غُلاة بر چهار چیز دور می‌زند كه از آن جمله تشبیه‌است.

گذشته ازین این موضوع هم در تفرقه جمعیت مسلمین بنوبه خود همراهی زیاد نموده و فرقه بنام (مشبهه) و (مجسمه) در اسلام، تشكیل نمود؛ مشبهه بفرقه‌های چندی كه از آن جمله (هشامیه) و (حشویه) می‌باشند تقسیم می‌شوند، شرح عقاید همه آنان از موضوع بحث ما خارجست، خلاصه اینان بطور عموم خداوند را بتمام معنی تشبیه بانسان می‌كنند حتی برای او حواس خمسه ودست و یا و چشم و بینی و................. قائل شده‌اند، علاوه بر اینكه آیات قرآن را طبق مقالاتشان تفسیر می‌كنند احادیث بسیاری هم در این قسمت به پیغمبر اكرم و ائمه نسبت می‌دهند از قبیل:

«لقيني ربِّي؛ فصافحني، وكافحني، ووضع يده بين كتفي حتى وجدت برد أنامله»([[177]](#footnote-177)) «عن النبيّ: ينادي الله تعالى يوم القيامة بصوت يسمعه الأولون والآخرون»([[178]](#footnote-178)).

«عن ابن عباس رأيت ربي في صورة شاب أمرد»([[179]](#footnote-179)) «إذا أراد الله أن ينزل إلى السماء الدنيا نزل عن عرشه بذاته»([[180]](#footnote-180)) «في الذيل: رأيت ربِّي بِمِنَى يوم النَّفْر على جمل أوْرِق عليه جُبَّة صوف أمام الناس»([[181]](#footnote-181)). در كتب اخبار ما نیز مخصوصاً در مجلدات بحار احادیث متضمنه بر تشبیه زیاد دیده می‌شود.

معلوم می‌شود این آقایان مشبهه و مجسمه هم در قسمت رجعت وارد بوده‌اند، زیرا بعضی از احادیث آن كه می‌گوید در تعقب جنگ شیطان با حضرت امیر جبار [خداوند] در زمین نزول می‌كند و...... كه ان‌شاءالله عین آنها را خواهم ذكر كرد، صریحاً مشعر بر تشبیه‌است!.

8- تحریف كتاب الله

بطوریكه علمای ملل و نحل می‌نویسند: از جمله مزایای ملت یهود تحریف كتاب خدا ـ توارت ـ بود، اینان برای حفظ مصالح خود چیزهائی از توارت كم كرده و یا مطالبی به وی افزوده تا اینكه توارت كنونی را تشكیل دادند([[182]](#footnote-182))، قرآن هم در چند جا همین عمل زشت یهود را اجمالاً بما خبر می‌دهد ­﴿...وَقَدۡ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَسۡمَعُونَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُۥ مِنۢ بَعۡدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٥﴾ [البقرة: 75]،­﴿مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ...﴾[النساء: 46]، ­﴿وَجَعَلۡنَا قُلُوبَهُمۡ قَٰسِيَةٗۖ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ...﴾ [المائدة: 13]،­﴿يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ مِنۢ بَعۡدِ مَوَاضِعِهِۦ﴾[المائدة: 41].

این عمل كه بتصریح قرآن و باتفاق علمای ملل و نحل از مزایای ملت یهود بود، متأسفانه در مسلمین هم سرایت كرده یعنی فرقه (غلات) آن را تعقیب نموده و بنوبه خود جنایت بزرگی بعالم اسلام وارد آورده‌است!.

نهایت آنكه یهود در این باره موفقیت حاصل كرده، و آنچه را كه می‌خواستند از توارت كم كنند و یا به وی بیفزایند، انجام داده و بالاخره (توارت) فعلی را تنظیم كردند! ولی (قرآن) چون خداوند حفظ و نگهبانی آن را رسما در عهده گرفته، و محفوظ از هر گونه تغییرات می‌باشد، از اینرو آیات ساختگی (غلات) هنوز هم در میان یک مشت كتاب غبار آلوده جای گرفته و صفحات زیبای قرآن كریم را لكه‌دار نكرده‌است.

در هر حال فرقه‌های غلات كه تمام مقالاتشان از سرچشمه خرافات یهود آب می‌خورد، و در حقیقت ننگ عالم اسلامی بوده و می‌باشد، همین عمل یهود را تعقیب كرده و آن را از عوامل مهمه نشر مقالات بچه گانه‌شان قرار داده بودند! یعنی: عقایدشانرا در قالب الفاظی ریخته و باسم آیه قرآن و یا بعنوان اینكه سوره مخصوصی هست منتشر می‌كردند واحادیثی نیز مشعر بر اینكه آن جمله و یا آن سوره از قرآن بوده‌است جعل نموده به پیغمبر ص و ائمه ‡ نسبت می‌دادند؛ فرقه‌های (خطابیه) ـ چنانكه در پیش گفتیم ـ كه اسامی تمام عبادات و محرمات را باسامی اشخاص تاویل نموده، ووطی محارم را هم جائز می‌دانستند همه این مقالاتشان مبتنی بر این بود كه جمله (بابی الخطاب) را در ذیل آیه: (و یخفف عنكم العذاب) افزوده و احادیث چندی هم برای اثباتش جعل كرده بودند! اینچنین سایر فرق (غلات) كلماتیكه متضمن فضائل علی امیر المؤمنین و سایر ائمه ‡ و دیگر مقالاتشان بوده، بعنوان قرآن تنظیم نموده احادیث نیز برای اثبات آنها جعل و منتشر كردند، كه متأسفانه بعضی از محدثین ما نیز جمود بهمان احادیث ساختگی نموده و بدون اینكه در آنها قدری دقت و كنجكاوی كرده باشند در كتابهای خود نوشتند! ایكاش بهمین اندازه اكتفا نموده، دیگر همه آنها را در یک كتابی علیحده جمع آوری نمی‌كردند!.

آری برای اثبات تحریف كتاب خدا، كتابی از خود بیادگار گذاردند، و از این راه كمک شایانی بدشمنان اسلام، مخصوصاً به كاركنان كنیسه نموده حربه بزرگی بدستشان دادند! كه در تعقیبش جمعی از بیخردان عصر ما هم كوركورانه همان حربه را در دست گرفته، ندانسته پیكر اسلام را جریحه دار می‌كنند!!.

در بدو نظر بنظر می‌رسد كه اینان در قرآن به آیه ­﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ بر خورد نكرده اند! ولی وقتیكه قدری دقیق می‌شویم، می‌بینیم علت این است كه این طرفداران قرآن (!) اساساً قرآن را یک كتاب آسمانی عملی تشخیص نداده‌اند، جز آنكه برای كفاره گناهانشان طوطی وار آن را قرائت كنند، و یا آن را رونق مجالس فاتحه و سلاح جن زده و وسیله گدائی قرار دهند، هیچ موقعیتی برایش قائل نبوده و نیستند! و اصلا آن را مانند منتر هندی خارج از حدود ادراک خود دانسته و فهمش را احاله بوجود مقدس حضرت ولی عصر عجل الله فرجه نموده‌اند، البته با چنین اوضاعی بایستی آن را فدای هر خبر بی‌اصل و مجعولی بكنند!!.

باری موضوع اثبات عدم تحریف كتاب بی‌اندازه مهم و در حقیقت از مسائل حیاتی جامعه اسلامی است، از آن مسائلی است كه باید در اطرافش كتابهای چندی نوشت، و خطابه‌های زیادی خواند، وبالاخره هر طوری هست باید بعالم فهماند كه دین اسلام از این بدنامی جداً منزه و كتاب رسمی اسلام از این تهمت مبرا است.

ما خیلی متأسفیم كه وضعیت این كتاب مختصر بما اجازه نمی‌دهد كه این موضوع را رسماً مورد بحث قرار داده و مشروحاً در اطرافش چیزهائی بنویسیم، ولی برای این كه بكلی شما را در این باره بی‌اطلاع نگذاریم، آراء و نظریات علمای بزرگ اسلام را ـ بطور اختصار ـ از نظر شما می‌گذارنیم:

مرحوم صدوق در كتاب «اعتقادات» می‌گوید: «اعتقاد ما این است قرآنیكه خداوند برای پیغمبرش نازل كرده، همین است كه فعلاً در دست ما هست، و بیشتر از این نبوده‌است، كسانیكه بما نسبت می‌دهند كه ما می‌گوئیم قرآن بیش از این بوده و چیزهائی از آن كم شده‌است، دروغ می‌گویند، ما هیچ وقت قائل باین مقاله نبوده و نیستیم»([[183]](#footnote-183)).

مرحوم شیخ طبرسی در كتاب «مجمع البيان» می‌گوید: «چند نفری از امامیه و جماعتی از طائفه (حشویه) نقل كرده‌اند كه در قرآن تغییری رخ داده و چیزهائی از آن كم شده‌است؛ ولی مذهب اصحاب ما (امامیه) این است كه در قرآن هیچگونه تغییری پیدا نشده‌است؛ نه چیزی بوی افزوده شده و نه كلمه‌ای از آن حذف گردیده‌است، چنانكه مرحوم علم الهدی سید مترضی در جواب (مسائل الطرابلسیات) در این باره چنانكه باید بیاناتی بس مفید نموده می‌گوید: علم ما بصحت نقل قرآن همان طور است كه نسبت به شهرها و حوادث و وقایع بزرگ و كتابهای مشهور و دیوانهای شعرای عرب داریم، زیرا برای نقل و حفظ قرآن دواعی بیشماری در بین بوده و در این این باره عنایت فوق العاده‌ای بخرج می‌دادند، بطوریكه دواعی بر نقل و حفظ چیزهای نامبرده هم باین حد نرسیده بود؛ زیرا معجزه نبوت و مأخذ علوم شرعیه و مدرک احكام دینی می‌باشد، و علمای اسلام در حفظ و حمایت آن بجائی رسیده بودند كه حتی هر آنچه كه از قرآن: از اعراب قرائت و حروف و آیاتش مورد اختلاف می‌شد می‌فهمیدند، با چنین عنایت فوق العاده و اهتمام مخصوصی كه درباره آن بخرج می‌دادند، چگونه می‌شود كه در آن اندک تغییری رخ داده و یا چیزی از آن كم شده باشد؟

و باز می‌گوید: علم بتفاصیل قرآن و ابعاض آن، در صحت نقلش، مانند علم به جمله و مجموع آن است؛ آنانیكه نسبت به كتاب (سیبویه) و (مزنی) عنایت دارند بطور بداهت می‌بینیم، همانطوریكه نسبت به جمله و مجموع آنها علم دارند، نسبت بتفاصیل آنها نیز واقفند، بطوریكه اگر كسی یک فصلی از (نحو) بر كتاب سیبویه بیفزاید البته آن را از فصول آن كتاب تمیز داده و می‌فهمند كه بوی ملحق شده و از اصل كتاب نبوده‌است، با اینكه این كتابها نسبت بقرآن چندان مورد اهتمام نبوده‌است، و آنطوریكه مسلمین در نقل و ضبط قرآن عنایت داشتند، ادباء نسبت باین كتاب‌ها نداشته‌اند.

وباز می‌گوید: «قرآن در عهد حضرت ختمی مرتبت ص تمام جزواتش جمع آوری شده و صورت یک كتاب مؤلفی یعنی همینطوریكه، فعلاً در دست ماهست، درآمده بود زیرا تمام آن را در آن موقع درس خوانده و حفظ می‌كردند، حتی جمعی از اصحاب كه آن را حفظ كرده بودند، از اینرو در بین سایرین یک مزیتی پیدا كرده بطوریكه مردم آنانرا رسما بهمین عنوان می‌شناختند، بعلاوه آن را بر پیغمبر اكرم ص عرضه می‌داشتند و در پیشگاه مقدسش تلاوت می‌كردند، و جمعی مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن كعب چندین دفعه آن را در حضور پیغمبر ص ختم كرده یعنی تمامش را قرائت كرده بودند. اینها همه با اندک تأملی بما می‌فهماند، - همینطوریكه فعلاً در دست ما هست ـ یک مجموعه‌ای بود مرتب؛ بدون اینكه چیزی از آن كم شده و یا اینكه جزواتش پراكنده بوده باشد، طائفه حشویه و چند نفری از امامیه كه در این خصوص با ما مخالف هستند، چون مخالفتشان مستند به عقیده بعضی از خباریین است كه اعتماد باخبار ضعیفه نموده و قائل بتحریف شده بودند، از اینرو به مخالفت آنان به هیچ وجه نباید اعتنا كرد»([[184]](#footnote-184)).

بطوریكه فقید معظم مرحوم شیخ جواد بلاغی در كتاب "آلاء الرحمن في تفسير القرآن" می‌نویسد: شیخ مفید علیه الرحمه در اواخر فصل الخطاب از كتاب مقالات؛ می‌گوید:

«جمعیت بی‌شماری از (امامیه) عقیده‌شان این‌است كه از قرآن چیزی كم نشده‌است؛ نه از كلمه‌اش، ونه از آیه و سوره آن، آنچه كه در مصحف علی امیر ـ المؤمنین حذف شده مطالبی بود كه درباره تأویل و تفسیر معانی قرآن در آنجا نوشته شده بود، مربوط باصل قرآن نبوده‌است»([[185]](#footnote-185)).

شیخ بهائی قدِّس سرُّه می‌گوید: «در زیاده و نقصان قرآن اختلاف شده، نظریه صحیح این است كه قرآن عظیم از هرگونه تغییری محفوظ مانده‌است؛ بدلیل آیه ­﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾ اینكه بین مردم مشهور شده كه اسم علی امیر المؤمنین در بعضی جاها حذف شده مانند آیه ­﴿۞يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ﴾ كه جمله «**في عليٍّ**» از آخرش حذف گردیده‌است، حرفی است بی‌اصل و نزد علما معتبر نیست»([[186]](#footnote-186)).

مقدس بغدادی در «شرح وافیه» می‌گوید: «بطوریكه بین اصحاب ما معروف است و حتی حكایت شده كه مورد اجماع علماهست، از قرآن چیزی كم نشده‌است»([[187]](#footnote-187)).

شیخ عبد العالی كركی در این باره رساله مستقلی نوشته، و در آنجا پس از بیان كلمات صدوق، نسبت به احادیثیكه مشعرست از قرآن كلماتی كم شده اعتراض كرده می‌گوید: «هر حدیثیكه مفادش بر خلاف دلیل یعنی: كتاب خدا و سنت متواتره و اجماع باشد، در صورتیكه نشود آن را تأویل نمود، طرحش واجب است، باید حتماً آن را بر كنار انداخت»([[188]](#footnote-188)).

سید قاضی نور الله در «كتاب مصائب النواصب» می‌گوید: «آنانیكه به (شیعه امامیه) نسبت می‌دهند: كه اینان معتقدند كه در قرآن تغییراتی پیداشده‌است، باید بدانید كه جمهور امامیه هیچگاه چنین عقیده‌ای نداشته، و ندارند، مگر چند نفری كه گفتارشان ابداً قابل توجه نسیت»([[189]](#footnote-189)).

مرحوم شیخ جعفر كبیر در كتاب «كشف الغطا» می‌گوید: «شكی نیست كه قرآن كریم در سایه حفظ و حمایت خداوند متعال از هر گونه تغییری محفوظ مانده‌است، چنانكه خود قرآن هم صریحاً بهمین معنی گواهی می‌دهد و علمای اسلام نیز در هر زمانی بدین موضوع اجماع كرده‌اند، خلاصه این مسأله در هر زمانی (اجماعی) بوده‌است»([[190]](#footnote-190)).

دانشمند معاصر فرید وجدی، در «دائرة الـمعارف» در تحت عنوان (سلامة القرآن من التحريف) می‌گوید: «پیغمبر اكرم ص چندین نفر را برای كتابت قرآن تعیین فرموده، خود وجود مقدسش و چندین ده نفر نیز آن را حفظ كرده بودند و همه اینان مقید بودند كه در صلوات خود آن را تلاوت نمایند؛ و در موارد مقتضیه طبق آیاتش قضاوت كنند، با وجود چنین عنایتی كه نسبت بآن در بین بود، چگونه می‌توان تصور كرد كه در آن تحریف رخ داده باشد؟ قرآن كه مانند سایر كتابهای آسمانی در دست طائفه مخصوصی محتكر نبوده كه چنین احتمالی درباره‌اش داده شود، بلكه بر خلاف آنها در بین تمام مسلمین منتشر و در دسترس همه بوده‌است، همه موظف بودند كه آن را همواره تلاوت كرده و طبق مقرراتش قضاوت نمایند با این حال چگونه تصور می‌شود كه در آن تحریفی پیدا شده و جمهور مسلمین نفهمیده باشند؟ با اینكه آنان عموما آن را رسما سرمشق تمام شئون زندگانی و دستور رسمی خود قرار داده بودند، و در تمام قضایای دینی، دنیوی و اجتماعی همواره بآن مراجعه می‌كردند.

آیا می‌توان تصور كرد كه در قرآن تحریف و تغییری پدید آمده و خبر آن بما نرسیده باشد؟ با اینكه می‌دانید كه اصحاب پیغمبر ص الفاظ حدیث و كوچكترین چیزهای مربوط بدین را در كمال دقت مورد عنایتشان قرار داده و همواره بدانها مفاخره می‌كردند آیا می‌شود كه صحابه چنین امر جلیلی را بركنار گذارده و آن را مورد اهتمام مخصوصی خود قرار نداده باشند؟

گذشته از اینها قرآن در عهد حضرت رسول ص و ابی بكر كاملاً جمع آوری شده بود و بسیاری از آنانی كه آن را در صحیفه هائی جمع وضبط كرده بودند همواره آن را در خانه‌هایشان تلاوت می‌كردند، و وقتیكه عثمان اخیراً شروع بجمع كردنش كرده بود تمام (كتبه) و (قراء) در قید حیات بودند، با این حال چگونه می‌شود كه در آن تغییری راه پیدا كرده و تحریف شده باشد، و حال آنكه مسلمین درباره احادیث و در تحصیل حدیث راست و طرح حدیثی كه سندش در نهایت قوت نبود، بطوری دقیق و مواظب بودند كه مانند آن در هیچیک از امم دنیا دیده نشده‌است، در موقع حیات حضرت رسول ص كه دروغهائی بر آن حضرت بسته و حدیثهائی بنام شریفش ساخته بودند، حضرت ناگزیر شد كه در منبر رسماً بمردم اعلام فرموده كه: «مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنْ النَّارِ» ولی در دوره حیاتش هیچوقت «مَنْ كَذَبَ عَلَى اللهِ مُتَعَمِّدًا» نفرموده بود زیرا قرآن چون بر خلاف حدیث رسماً مضبوط و مدون بود، این قسمت در او محال بود چنین احتمالی درباره‌اش نمی‌رفت»([[191]](#footnote-191)).

4 - تخريب اسلام و ترويج مذاهب باطله

از جمله علل جعل حدیث این بود كه جمعی از زنادقه كه متظاهر باسلام بودند برای افساد مقررات اسلام و ترویج مذاهب خود یک رشته اوهام و خرافات را به صورت حدیث درآورده منتشر می‌كردند، از آن جمله: عبد الكریم بن ابی العوجا وبیان بن سمعان ومحمد بن سعید شامی و غلات از شیعه مانند ابی الخطاب و یونس بن ظبیان و یزید الصایغ بودند، ابن ابی العوجا را بمناسبت زندقه و جعل حدیث در زمان مهدی بن منصور، گردن زدند؛ ابن عدی می‌گوید موقعیكه می‌خواستند او را بكشند، صریحاً اقرار كرده بود: كه من چهار هزار حدیث جعل نموده و در انها حلال را حرام و حرام را حلال كرده ام! بیان بن سمعان را نیز از لحاظ زندقه و جعل حدیث، خالد قسری او را كشته و جسدش را آتش زده بود.

عقیلی از حماد بن زید نقل می‌كند كه زنادقه چهارده هزار حدیث بنام پیغمبر ص جعل كرده بودند! از عبد الله بن یزید المقری روایت شده كه مردی از خوارج وقتیكه از بدعتش برگشته بود می‌گفت: ما هر وقتیكه بهر رأی و عقیده‌ای بر می‌خوردیم، برای آن حدیثی می‌ساختیم([[192]](#footnote-192)).

تاریخ التمدن الاسلامی از تاریخ ابن خلكان و تحذیر المسلمین نقل می‌كند: در بین جماعتی كه حدیث جعل می‌كردند، چهار نفر در این باره خیلی شهرت داشتند: ابن ابی یحیی، در مدینه، واقدی در بغداد، مقاتل بن سلیمان در خراسان، ومحمد بن سعید شامی در شام؛ و از آن جمله احمد جویباری و ابن عكاشه كرمانی، ابن تمیم فریانی بودند، سهل بن السری می‌گوید اینان ده هزار حدیث جعل و منتشر كرده بودند([[193]](#footnote-193)).

5 – تقرّب به خلفاء و احراز موقعيت در جامعه

از جمله دواعی جعل حدیث این بود كه جمعی از مردمان متملق برای تقرب به خلفاء و اشراف، متشبث بذیل حدیث شده، احادیثی بر طبق میل آنان جعل می‌كردند مانند (غیاث بن ابراهیم) روزی وارد مجلس مهدی بن منصور شد دید یک دسته كبوتر از جاهای دور وارد شدند و از دیدن آنها بشگفت آمده فوراً این حدیث را جعل كرد؛ «قال رسول الله لا سبق إلا في خف أو حافر أو نصل أو جناح» مهدی امر كرد كه ده هزار درهم بوی بدهند، ولی پس از آنكه غیاث از مجلس بیرون رفت، مهدی گفت در حدیث نبوی كلمه (أو جناح) ندارد، این شخص برای تقرب بما دروغی بر پیغمبر ص بسته و این كلمه را جعل نموده‌است، چون از این پیش‌آمد متأثر شده بود امر كرده كه تمام كبوترها را ذبح نمایند، چنانكه در دور عباسی نظر باینكه مردم از لحاظ تأسی بخلفا بعیش و طرب و لهو و لعب زیاد اشتغال داشتند، بطوریكه ابن خلدون می‌نویسد اخبار بسیاری در خصوص ملاذ و ملاهی از لحاظ تقرب به خلفاء و اكابر جعل شده بود.

و همچنین گروهی از اشخاص تنبل و نالایق و در عین حال خودخواه و شهرت طلب نظر باینكه نقل حدیث در آن دوره‌ها نشانه فضل بود ازین رو برای كسب اهمیت و احراز موقعیت در جامعه هر یک احادیث چندی ساخته و بمحفوظات خود افزوده نقل می‌نمودند، خلاصه با مراجعه بكتب درایه و تاریخ به خوبی معلوم می‌شود كه از بدو انتشار اسلام تا چندی پیش ازین احادیث بسیاری از لحاظ تقرب بخلفاء و اكابر و بر طبق مقتضیات هر عصری جعل شده و منتشر گردید.

6 – ارتزاق

از جمله موجبات جعل حدیث این بود كه عده‌ای جعل حدیث را رسماً وسیله اعاشه و ارتزاق خود قرار داده بودند مانند ابی سعید مدائنی و غیره كه رسماً بوسیله جعل حدیث اعاشه می‌كردند، ومانند آن قاضی و واعظی كه احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد رصافه با او تصادف كرده بودند: احمد بن حنبل و یحیی یک روز داخل مسجد رصافه شدند، دیدند یک نفر قاضی در آنجا نشسته می‌گوید: احمد بن حنبل و یحیی از عبد الرزاق از معمر از قتاده از انس بما خبر داده كه پیغمبر فرمود هر كسی اگر بگوید «لا اله الا الله» خداوند در مقابل هر كلمه از آن یک مرغی می‌آفریند كه منقارش از طلا و پرش از مرجان خواهد بود و... احمد و یحیى چون این را شنیدند فوری در مقام انكار آن بر آمدند، قاضی گفت مگر: در دنیا جز شما احمد و یحیی وجود ندارند؟!.

7 – ترغيب و ترهيب

از جمله دواعی جعل حدیث این بود كه بعضی از كسانی كه منسوب به زهد و تقوی و در عین حال بیعلم بودند بعبارت واضح، گروهی از مقدسین منزه از علم و ادراک بگمان اینكه مردم را متوجه بخدا و پیغمبر و قرآن و ائمه و بالاخره بمبادى اسلام بنمایند، یک رشته مطالبی را كه بظاهر مشعر بر ترغیب بطاعت، و ترهیب از معصیت و متضمن فضائل سور قرآن و ائمه و دیگر رجال اسلام بود، بصورت حدیث درآورده، بقصد قربت منتشر می‌كردند از آن جمله طایفه كرامیه و بعضی از متصوفه بودند كه در خصوص ترغیب و ترهیب جعل حدیث را رسماً جائز می‌دانستند، یحیی بن قطان می‌گوید: «من كسی را ندیدم كه پیش از اینانیكه منسوب به زهد و تقوی می‌باشند درباره حدیث دروغ بگویند».

مرحوم شهید ثانی در كتاب (درایه) می‌گوید: «در میان واضعین حدیث آنانیكه ضررشان از همه بیشتر بود كسانی بودند منسوب بزهد و تقوی و در عین حال جاهل، به گمان اینكه قلوب مردم را بوسیله ترغیب و ترهیب بطرف خدا جلب كرده و از اینراه خویشتن را نزدیک برحمت خداوند كرده باشند حدیث جعل می‌كردند، چون اینان ظاهر الصلاح و معروف بزهد و تقوی و در نتیجه مورد وثوق و محل اعتماد مردم بودند لذا تمام موضوعاتشان را بقبول تلقی می‌كردند، این معنی از احوال آنهمه احادیثی كه اینان در قسمت وعظ و زهد جعل نموده‌اند, كاملاً ظاهر و هویدا است, و احادیثی نیز در خصوص فضائل ائمه ساختند و در آن احادیث یک سلسله افعال و احوال خارق العاده و كراماتی بائمه نسبت دادند كه هیچیک برای پیغمبران اولو العزم هم نخواهد اتفاق افتاد بطوری كه عقل هركسی قاطع است كه همه مجعول و ساختگی است اگر چه كرامات اولیاء فی نفسه ممكن است و همچنین احادیثی نیز راجع بفضائل و خواص سور قرآن جعل نمودند مانند روایت ابی عصمه نوح بن ابی مریم مروزی كه درباره فضائل سوره‌های قرآن نقل كرده‌است, كسی باو گفته بود شما از چه طریقی این حدیث مربوط بفضائل سور قرآن را از عكرمه و از عباس نقل می‌كنید با اینكه اصحاب عكرمه این را روایت نمی‌كنند, در جواب گفته بود: چون دیدم مردم از قرآن اعراض نموده (بفقه) ابی حنیفه و (مغازی) محمد بن اسحق مشغول هستند لذا این احادیث را حسبةً لِـلَّه جعل نموده ام تا اینكه مردم متوجه بقرآن شوند. ابی عصمه معروف به (جامع) بود ابو حاتم بن حیان درباره او می‌گفت: این شخص جامع همه چیز بود غیر از مطلب راست».

ابن حیان می‌گوید ابن مهدی می‌گفت: «من به میسره بن عبد ربه گفتم شما این احادیثی كه نقل می‌كنید، كه هر كسی اگر فلان آیه یا سوره را قرائت نماید ثوابش چنین و نتیجه اش چنانست، از كجا تهیه كرده اید؟ او در جواب گفته بود كه همه اینها را من جعل كردم برای اینكه مردم نسبت بقرآن رغبت پیدا كنند. این چنین است حدیثی كه بنام (ابی بن كعب) درباره فضائل سوره‌های قرآن معروف است، از مؤمل بن اسمعیل روایت شده كه می‌گوید همین حدیث را شیخی برای من نقل كرد، از او پرسیدم از كی این حدیث را شنیده‌اید؟ گفت از مردی در مداین كه هنوز هم زنده‌است، رفتم در مداین به آن شخص گفتم شما از كی شنیده‌اید؟ گفت از شیخی در بصره، رفتم بصره از او پرسیدم، گفت از شیخی در ابادان، در ابادان آن شیخ را پیدا كرده مدرک حدیث را از او درخواست كردم، دستم را گرفت و مرا داخل خانه‌ای كرد كه در آنجا جمعی از متصوفه كه از آن جمله شیخی بود نشسته بودند، اشاره بآن شیخ كرده گفت از این شخص شنیده‌ام، گفتم جناب شیخ شما این حدیث را از كی شنیده‌اید؟ گفت از كسی نشنیده‌ام، چون دیدم مردم از قرآن اعراض كرده‌اند لذا خود این حدیث را جعل نمودم تا اینكه مردم متوجه بقرآن شوند! آنانیكه این حدیث را در تفاسیرشان نقل كرده‌اند از قبیل واقدی، ثعلبی و زمخشری همه خطا كرده‌اند، مگر اینكه بگوئیم اینان بر مجعولیت این احادیث آگاه نبودند، با اینكه جماعتی از علماء كاملاً بر این قضیه آگاه بوده‌اند».

بعد از چند سطر دیگر می‌گوید: طایفه كرامیه و بعضی از مبتدعه از متصوفه اساسا برای ترغیب و ترهیب جعل حدیث را جائز می‌دانستند. بعد از ذكر ادلشان می‌گوید: «قرطبی در مفهم از بعضی از اهل رای و قیاس حكایت می‌كند كه آنها جایز می‌دانند كه چیزهائی را كه موافق با قیاس جلی باشد بصورت حدیث درآروده به پیغمبر نسبت بدهند». در خاتمه می‌گوید: «آنانیكه حدیث جعل می‌كنند گاهی جملاتش را پیش خود اختراع می‌كنند، و گاهی كلمات بعضی از مردمان گذشته و قدماء از حكماء و یا پاره‌ای از اسرائیلیات بصورت حدیث تنظیم كرده به ائمه نسبت می‌دهند، و گاهی هم احادیث ضعیف الاسناد را برای اینكه رواج پیدا كند بوسیله تركیب اسناد صحیحه آنها را به صورت حدیث صحیح در می‌آروند»([[194]](#footnote-194)).

معرفات حديث مجعول

گرچه با مراجعه بعلم رجال می‌توان حدیث مجعول را از غیر آن تمیز داد، ولی علمای علم «درایه» در این باره یک رشته معرفاتی تعیین كرده‌اند كه در حقیقت هر یک ضابطه كلی می‌باشد، وبآسانی می‌توانیم حدیث مجعول را از غیر آن تشخیص بدهیم عمده آنها از این قرارند:

1. ركاكت الفاظ ویا معانی یعنی هر حدیثی اگر متضمن الفاظ و یا معانی ركیكه باشد، معلوم می‌شود كه آن مجعول است([[195]](#footnote-195)).
2. مخالفت با عقل یعنی مفاد هر حدیثی چنانچه مخالف با عقل بوده بطوریكه قابل تأویل نباشد حتماً موضوع و ساختگی است([[196]](#footnote-196)).
3. مخالفت با قرآن یعنی احادیثیكه مدلول آنها مخالف با قرآن است تحقیقاً مجعول است([[197]](#footnote-197)).
4. چنانكه روایات بسیاری كه بعقیده مرحوم شیخ مرتضی انصاری، و جمعی از علمای بزرگ بحد تواتر رسیده‌است از حضرت ختمی مرتبت و ائمه اطهار وارد شده كه باید احادیث را عرضه به (كتاب الله) نمود كه اگر حدیثی مضمونش مخالف با قرآن باشد باید آن را طرح كرد، حتی قسمتی از این اخبار بما دستور می‌دهد اخباری كه مفادش موافق با قرآن نیستند آنها را نیز باید طرح نمود، چه رسد بآنهائیكه مخالف با آن هستند.

اكنون مقتضی می‌دانم بعضی از آنها را كه مرحوم شیخ در كتابش «رسائل» نقل فرموده از نظر بگذاریم:

«قال النبي ص ما جائكم عني ما لا يوافق القرآن فلم أقله». یعنی: «پیغمبر می‌فرماید: آنچه خبریكه از طرف من بشما می‌رسد، و مفادش موافق با قرآن نباشد من آن را نگفته‌ام».

«قال أبي جعفر و أبي عبد الله: لا يُصدَّق علينا الا ما يوافق كتاب الله وسنة نبيه». یعنی: «حضرت باقر و حضرت صادق مي‌گويند: نبايد تصديق بشود بر ما خبري، مگر آن كه مضمونش موافق با كتاب خدا و سنت پيغمبر خدا باشد».

«قاللـمحمد بن مسلم: ما جاءك من روايةٍ - من برٍّ أو فاجرٍ - يوافق كتاب الله فخُذْ به، وما جاءك من روايةٍ - من برٍّ أو فاجر - يخالف كتاب الله فلا تأخذ به». یعنی: «حضرت به محمد بن مسلم فرموده بود: هر آن روايتي كه بتو مي‌رسد چه از طرف آدم راستگو وچه از طرف شخص فاجر و دروغگو ـ در صورتيكه مضمونش موافق با كتاب خدا باشد، آن را قبول كن، ولي اگر مخالف با قرآن باشد البته آن را نبايد قبول كني». «قوله ماجاءكم من حديث لايصدقه كتاب الله فهو باطل» یعنی: «حضرت مي‌فرمايد: هر حديثي اگر كتاب خدا آن را تصديق نكند، باطل است».

«قال الصادق : كل شيء مردود الي كتاب الله والسنة، وكل حديث لا يوافق كتاب الله فهو زخرف». یعنی: «حضرت صادق مي‌گويد: مرجع هر چيزي كتاب خدا و سنت است هر حديثي كه موافق با كتاب خدا نباشد مزخرف است».

«وصحيحة هشام بن حكم عن أبي عبد الله: لاتقبلوا علينا حديثا إلا ما وافق الكتاب والسنة، أو تجدون معه شاهداً من احاديثنا المتقدّمه فإنَّ المغيرة بن سعيد دسَّ في كتب أصحاب أبي أحاديث لم يحدّث بها أبي، فاتقوا الله ولا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا وسنّة نبيـّنا». یعنی: «حضرت باقر مي‌فرمايد: قبول نكنيد بر ما حديثي را مگر آنكه موافق با قرآن و سنت پيغمبر باشد، و يا اينكه از احاديث سابق ما شاهدي براي آن يافته باشيد، زيرا مغيرة بن سعيد دسيسه كرد در كتابهاي اصحاب پدرم احاديث زيا يكه پدرم آنها را خبر نداده بود، بپرهيزيد خدا را و قبول نكنيد بر ما چيزيكه مخالف گفتار پروردگار ما وسنت پيغمبر ما باشد».

بالجمله اخباریكه در این خصوص وارد شده باندازه‌ای زیاد است كه مرحوم شیخ انصاری با اینكه در رسائل می‌گوید: اخبار متواتره در شریعت اسلام تقریباً نادر است با این حال در آنجا صریحاً دعوی تواتر این اخبار را می‌كند، چه اولا در ضمن بیان ادلّه اشخاصیكه عمل بخبر واحد را جائز نمی‌دانند، می‌گوید: «اخبار یكه در خصوص لزوم طرح اخبار مخالف با كتاب و سنت وارد شده متواتر می‌باشد»([[198]](#footnote-198)) و بعد از چند سطر دیگر می‌گوید: «اخبار وارده در این باب از حیث معنی متواتر است»([[199]](#footnote-199)).

جمعی از علماء از لحاظ عموم این اخبار، اینها را در مسائل فرعیه نیز اجراء كرده‌اند، بطوریكه مخالفت بنحو عموم و خصوص را هم مشمول این اخبار دانسته و تخصیص عمومات قرآن بخبر واحد را تجویز نمی‌كنند، خلاصه عمل بخبر واحد غیر معلوم الصدور را در صورتیكه محفوف بقرنیه معتبره از كتاب و سنت معلومه نباشد بطور عموم جائز نمی‌دانند، ولی مرحوم شیخ بعد از اینكه فقط در این مسأله: (خبریكه بطور مباینت كلیه مخالف با قرآن باشد فقط در مسائل فرعیه باید آن را طرح كرد) با آنها موافقت می‌كند، می‌گوید: «اقرب اینستكه این روایاترا باخبار وارده در اصول دین مانند مسائل (غلو) و جبر و تفویض و غیره حمل نمائیم، یعنی احادیث وارده در مسائل اعتقادیه چنانچه مخالف و یا غیر موافق با قرآن باشد باید لزوماً آنها را طرح نمود»([[200]](#footnote-200)).

حاصل آنچه كه بطور یقین ازین روایات متواتره ‌استفاده می‌شود چنانكه مرحوم شیخ هم استفاده فرموده‌اند، اینستكه احادیث راجعه بعموم مسائل اعتقادیه را باید عرضه به قرآن نمود كه اگر هر یک از آنها مخالف یا غیر موافق با قرآن باشند باید ان را طرح كرد.

4ـ مخالفت با سنّت متواتره و اجماع قطعی، یعنی هر حدیثی اگر مدلولش مخالف با سنت متواتره یا مَعقد اجماع قطعی باشد بطوریكه جمعشان ممكن نباشد، مسلماً موضوع‌است([[201]](#footnote-201)).

5- حدیثی، چنانچه خبر بدهد از امر بزرگی كه دواعی بر نقل آن در مجامع زیاد بوده و در عین حال ناقلش یكنفر باشد حتماً آن حدیث مجعول است([[202]](#footnote-202)).

6- هرگاه حدیثی برای امر كوچكی وعید شدید قائل بشود، از قبیل روایتی كه می‌گوید اگر كسی ریشش را بتراشد مثل اینستكه با مادرش هفتاد مرتبه در خانه خدا زنا كرده باشد، ومانند اینها البته همچه حدیث مجعول خواهد بود([[203]](#footnote-203)).

7- اگر حدیثی را دیدیم كه امر كوچكی را منشأ ثواب زیادی قرار داده‌است، و بالاخره متضمن وعده بزرگی برای فعل حقیر می‌باشد، معلوم می‌شود كه آن مجعولست([[204]](#footnote-204)) مانند بعضی از روایاتیكه درباره سوگواری حضرت سید الشهدا وارد شده.

اقسام حديث

علمای علم درایت حدیث را بطور كلی بر دو قسمت تقسیم كرده‌اند:

1- متواتر

2- آحاد

متواتر، خبر جماعتی را می‌گویند كه عده آنان باندازه‌ای باشد كه تبانیشان بر دروغ گفتن عادتاً محال باشد، برای تحقق آن بطوریكه مفید علم باشد شرائط چندی لازم است، عمده شرطش اینستكه عده روات آن در همه طبقات باید باندازه‌ای باشد كه توافق آنان بر دروغ عادتاً محال بوده باشد، یعنی جمعیتی كه انسان عادتاً احتمال ندهد كه آنان تبانی بر كذب كرده‌اند بدون واسطه روایت كنند از چنین جمعیتی كه آنها نیز روایت نمایند از همچه جمعیت دیگر، تا اینكه منتهی شود بچنین جمعیتی كه همه آنان بدون واسطه آن حدیث را از پیغمبر و یا امام مثلاً شنیده باشند، بطوریكه اگر در بین یكی ازین جمعیتها از شخص واحد و یا از جمعیتیكه متصف باین وصف (استحاله تبانی بر كذب) نباشند روایت كنند، آن را متواتر نمی‌گویند.

باید دانست كه تحقق این معنی گروبند عدد مخصوصی نیست، بلكه دائر مدار آن اندازه‌ایست كه محصل این وصف بوده باشد، بسا می‌شود كه در ده نفر مثلا این وصف حاصل می‌شود، ولی در بعضی موارد صد نفر هم محصل این وصف نیست، حاصل اینكه تحقق تواتر در حدیث بسته باینستكه سرتاسر سلسله روات آن از جمعیتهائی تشكیل بشود كه این وصف علی السویه در همه ظاهر وهویدا باشد، بطوریكه طبقه اول با آخر وطبقه وسط با طرفین در این قسمت كاملا نظیر هم بوده باشند، اینستكه شهید ثانی می‌گوید: «بسیاری از اخباریكه روات آنها در زمان ما بحد تواتر رسیده‌اند، چون در زمانهای پیش مخصوصاً در ابتداء باین حد نرسیده بودند لذا آنها متواتر نیستند، اشخاصیكه متفطن باین شرط نبودند: (رسیدن روات حدیث در جمیع ازمنه بحد تواتر)، همینكه دیدند كه روات آنها در زمان آنان بحد تواتر رسیده‌اند، گمان كردند كه واقعا متواتر می‌باشند([[205]](#footnote-205))». و در دو صفحه بعد برای توضیح این معنی می‌گوید: از آن جمله روایت «إنما الأعمال بالنيات» است كه عده روات وی در زمان ما بیش از حد تواتر است، زیرا جمیع علمای اسلام و روات حدیث كه عده شان متجاوز از حد تواتر است در این زمان آن را روایت می‌كنند، ولی چون عده رواتش در زمان اول بحد تواتر نرسیده بود لذا نباید آن را در اعداد احادیث متواتره قرار داد. و نیز احادیث بسیاریكه مدعی تواتر آنها شده‌اند ازین قبیل می‌باشند، یعنی چون دیدند روات آن احادیث در زمانشان یا پیشتر بحد تواتر رسیده‌اند، بدون اینكه جمیع ازمنه را تفحص نموده باشند مدعی تواتر آنها شدند، با اینكه در ابتداء فاقد شرط تواتر بودند، حتی خیلی از احادیثی كه از اول مجعول وساختگی بوده، بعد از مدتی رواتش بحد رسیده و بالاخره متواتر شده‌است، آری ممكن است ادعا نمائیم كه حدیث «من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار» متواتر است زیرا جمعیت بسیاری از صحابه آن را از پیغمبر اكرم نقل كرده‌اند([[206]](#footnote-206)).

حدیث متواتر نیز بر دو قسم است: لفظی و معنوی -حدیث متواتر لفظی آن است كه الفاظ مخبرین در آنچه كه خبر می‌دهند متحد باشد، یعنی تمام مخبرین در تمام طبقات آن را بالفاظ وجملات مخصوصی خبر بدهند.

متواتر معنوی آن است كه تنها معنی و مدلول حدیث متواتر باشد، یعنی مخبرین آن را با الفاظ و جملات مختلف خبر بدهند، نهایت آنكه همه آنها بطور تضمن ویا التزام بآن معنی دلالت داشته باشند.

در هر حال احراز تواتر حدیث جز در موارد «ضروریات دین» فوق العاده دشوار و بلكه تقریباً محالست، زیرا با وجود آنهمه انقلاباتیكه در اسلام پیش آمد نموده، مخصوصاً آن غوغائیكه در خصوص حدیث در بین بوده‌است، چگونه می‌توان احراز كرد كه روات فلان حدیث مثلا در جمیع طبقات یعنی از زمان معصوم تا زمان ما بحد تواتر بوده‌اند؟ از همین لحاظ است كه شهید می‌گوید: تحق تواتر در اصول شرایع مانند وجوب صلات یومیه وعدد ركعات آنها، وجوب زكات و حج است و تواتر آنها هم در حقیقت تواتر معنوی است نه لفظی، ولی در احادیث مخصوصیكه به الفاظ مخصوصی نقل شده باشد، تحقق تواتر در آنها خیلی كم است زیرا تمام طبقات روات آنها در نقل آنها با همان الفاظ مخصوص با یكدیگر اتفاق ندارند، اگر چه مدلول آنها در بعضی موارد متواتر است، مانند اخبار متضمن شجاعت علی وسخاوت حاتم و غیره([[207]](#footnote-207)) و همچنین، حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی، در كتاب درایه خود، پس از اینكه می‌گوید: (خبر متواتر بطوری كمیابست كه محدثین نمی‌توانند، ان را در میان احادیث تشخیص بدهند) فقط امثله ذیل را بعنوان مثال آن بیان می‌كند:

قرآن، ظهور پیغمبر اكرم، قبله، صلوات واعداد ركعات آنها و حج و مقادیر نصاب زكوة([[208]](#footnote-208)).

پس از این مذكورات دانسته شد كه در بین مقررات اسلام جز ضروریات دین چیزیرا بطور یقین نمی‌توان گفت كه متواتر است، و در میان احادیثیكه در دست هست حدیثی كه متواتر بوده مخصوصاً متواتر لفظی باشد بی‌نهایت كمیابست، فقط چند حدیثی آنهم در مسائل ضروری، بطوریكه گفتیم متواتر معنوی می‌باشند.

متأسفانه این مسأله هم مانند مسأله ضروری دین و دیگر مسائل دینی مورد اشتباه عجیبی واقع شده‌است! بیخردان چنانكه هر امر شایعی را اگر چه بی‌اصل و خرافی باشد، ضروری دین و منكرش را كافر می‌دانند این چنین هر چیزیرا كه دیدند در چند كتابی (مخصوصاً كتاب چاپ شده) نوشته شده و یا اینكه چند نفری آن را نقل نموده‌اند بدون تأمل ان را در عداد احادیث متواتره قرار می‌دهند!!!.

آحاد- احادیثی را می‌گویند كه رواتش به حد تواتر نرسیده باشد، چه راوی آن یكنفر باشد یا بیشتر، نهایت آنكه اگر یكنفر باشد آن را (غریب) و اگر بیش از دو یا سه نفر باشد آن را (مستفیض) یا (مشهور) می‌گویند.

اخبار واحادیث آحاد را از لحاظ احوال و اوصاف راوی به اقسامی چند تقسیم كرده‌اند: 1ـ صحیح، حدیثی را گویند كه بوسیله نقل شخص عادل و امامی متصل بمعصوم بوده باشد، و در صورت تعدد رواتش باید همه آنان متصف بهمین دو وصف بوده، یعنی: رواتش در تمام طبقات -با حفظ اتصال- از عادل و امامی تشكیل شده باشد بطوریكه اگر در بین یكی از آنان دارای این دو وصف نباشد آن را صحیح نمی‌گویند.

خلاصه صحت حدیث منوط به امامی بودن و عدالت تمام روات آن است، واحراز این قسمت فعلا برای ماـ در صور تیكه عدالتشان مشهور و مستفیض نباشد ـ بسته به شهادت یک یا دو نفر عادل است، یعنی بسته باین است كه یک، یا دو نفر از علمای رجال ما صریحا امامی بودن و عدالت روای را بما خبر بدهند([[209]](#footnote-209)) ولی این در صورتی است كه در مقابل كسی او را بعنوان فاسق و یا بفساد عقیده مذهبی معرفی نكرده باشد، در این صورت باتفاق جمهور علما قول جارح مقدم است، اگر چه عده معدلین بیش از جارحین باشد([[210]](#footnote-210)) مثلا (معلی بن خنیس) با اینكه مرحوم شیخ و محقق بحرانی و مجلسی اول و ابن طاوس او را تعدیل و توثیق كرده‌اند، ولی چون علامه، نجاشی وابن غضائری او را تضعیف كرده و از غلات می‌دانند، از این رو روایاتش را بعنوان روایت صحیح نخواهیم پذیرفت.

لیكن تقدیم قول جارح در موردی است كه مستلزم تكذیب گفتار معدل نباشد، یعنی بتوانیم بین خبر معدل و جارح در آن مورد جمع بكنیم، مثل اینكه معدل بگوید فلانی عادل است، و جارح بگوید من دیدم كه او شراب می‌خورد؛ در اینجا با وجود اینكه خبر جارح را مقدم می‌داریم خبر معدل را تكذیب نكرده‌ایم، زیرا عدالت كه مقتضی عصمت نیست تا اینكه با صدور عمل محرم از او منافات داشته باشد؛ چه ممكن است شخص عادل یک وقت ملكه عدالتش را از دست داده و مرتكب گناه بشود([[211]](#footnote-211)).

اما در موردیكه تقدیم خبر جارح مستلزم تكذیب قول معدل باشد مثل اینكه جارح خبر قتل كسی را در وقت معینی بدهد، و معدل گواهی بدهد كه آن شخص بعد از آن، زنده بوده‌است، در اینجا چون این دو خبر با یكدیگر تعارض دارند، بعضی از علما مانند شیخ می‌گویند هیچیک را بطور كلی نباید پذیرفت([[212]](#footnote-212)) ولی جمعی از قبیل شهید ثانی می‌گویند آنكه دارای مرجح است یعنی عده اش زیادتر و یا تقوی وزهدش بیشتر است، فقط همان را باید پذیرفت([[213]](#footnote-213)).

2- حسن، عبارت از حدیثی است كه سندش بوسیله شخص امامی، كه او را مدح كرده و بدون اینكه بر عدالت و یا ضعفش تصریح كرده باشند، متصل بمعصوم باشد، ولی این وصف باید در تمام مراتب رواتش محقق باشد، مگر در موردیكه باقی رواتش متصف باوصاف روات حدیث صحیح باشند، یعنی حدیثیكه یک یا چند راوی آن امامی و ممدوح و بقیه عادل و امامی باشد، آن را نیز حسن می‌گویند.

3- موثق، حدیثی را گویند كه بوسیله نقل اشخاصیكه اصحاب ما صریحاً آنان را توثیق كرده ولی امامی نباشند، متصل بمعصوم بوده باشد، در اینجا نیز یا باید تمام روات آن متصف بوصف نامبرده باشند، و یا اینكه بعضی از آنان متصف باین وصف بوده و بقیه دارای اوصاف روات صحیح باشند.

4- ضعیف، حدیثی است كه دارای شرائط هیچ یک از این سه قسم نباشد، یعنی در طریق او اشخاص فاسق، مجهول الحال و جاعل حدیث بوده باشد.

حدیث ضعیف را بالفاظ گوناگونی تعبیر ویا آن را باقسام چندی تقسیم كرده‌اند:

1- موقوف، حدیثی است كه از مصاحب معصوم روایت شود؛ احادیثكه بعنوان تفسیر آیات قرآن از اصحاب پیغمبر اكرم نقل شده، همه آنها را موقوف می‌گویند.

2- مضمر، حدیثی است كه اسم معصوم ـ آنجاكه سَنَد آن منتهی باو می‌شود ـ صریحا ذكر نشده باشد، بلكه راوی آن، معصوم را بوسیله ضمیر غائب تعبیر بكند مثلا بگوید: «سألته، سمعته و يا عنه».

3- مرسل، حدیثی است كه تمام رواتش و یا بعضی از آنان بكلی حذف شده، و یا بوسیله الفاظ مبهم مانند: (كلمه بعض و بعض اصحابنا) ذكر شده باشد؛ اگر یكی از رواتش حذف شده باشد آن را مقطوع و منقطع و چنانچه بیشتر حذف شده باشد آن را معضل نیز می‌گویند.

4- مهمل، حدیثی است كه بعضی از رواتش در كتابهای رجال بهیچ وجه نامبرده نشده باشد.

5- مجهول، آن است كه هر چند رواتش در كتب رجال مذكور باشد، ولی عقیده مذهبی و اوصاف همه و یا بعضی از آنان را معلوم نكرده باشند.

6- موضوع، حدیثی است كه اصلا مجعول و ساختگی باشد، بقول شهید ثانی این قسم از بدترین اقسام حدیث ضعیف است([[214]](#footnote-214)).

آنچه كه درباره معرفی قسمتی از مزایای اسلام و تشریح و ضعیت حدیث در نظر گرفته بودم در اینجا به پایان می‌رسد، و در ضمن، پرده از روی خیلی از خرافات و افسانه‌هائیكه از طرف ملت یهود و سایر ملل اجانب وارد اسلام شده، و مرور زمان آنها را بصورت مقررات اسلام درآورده بود، بر داشته‌ام، مخصوصاً موضوع رجعت را تا اندازه‌ای روشن كرده، صاحبان فهم و درایت آنچه را بایست بفهمند فهمیده‌اند اینک برای اینكه این مسأله كاملا برای برادران دینی ما واضح گردد تفصیلا در اینقسمت وارد شده، آنچه كه در این باره گفته و یا نوشته‌اند مورد بحث خواهم قرار داد:

رجعت بر خلاف اصل ثابت در عالم كون و سنت حتميهء خداوند است

پوشیده نیست، رجعت و برگشتن مردگان بسوی دنیا از جهت اینكه مستلزم حركت قهقرائی، و بقول فلاسفه مستلزم خروج از فعلیت بقوه‌است، بر خلاف سنت الهی و خارج از جریان نظام عالم طبیعت است، و بالاخره امریست كه عادتا محالست چنانكه برگشتن انسان به مراحل اولیه خلقتش بر خلاف سنن حتمیه ونوامیس تغییر ناپذیر الهیه و عادتا محال می‌باشد.

بعبارت دیگر از جمله سنن حتمیه و اصول مسلمه خداوند در این عالم كون: عالمیكه تمام اجزائش همیشه در ترقی و تكامل است و موجوداتش پیوسه متحرک بطرف كمال می‌باشد، اینست هر موجودی كه از عالمی بعالم دیگر منتقل می‌شود دیگر بعالم اولی بازگشت نكند زیرا در این موقع تمام مزایای عالم اول را استیفاء نموده و آنچه را كه آن وقت از خصوصیات این عالم بالقوه واحد بوده در این موقع همه بفعلیت رسیده‌است، بدیهی است با این حال بر گشت او بعالم اول مستلزم خروج از فعلیت بقوه وبالبداهه محالست، مثلا انسان وقتیكه پس از طی اطوار بدویه خلقتش منتقل بعالم انسانیت می‌شود، و تمام مزایای انسانیت در او فعلیت پیدا می‌كند، ابداً نمی‌توان تصور كرد كه بعالم منویت و حیوانیت و دیگر عوالم سابقه اش (رجعت) نماید، و همچنین و قتیكه ازین عالم رخت بر میبندد و بعالم ارقی و وسیع روحانی قدم می‌گذارد، غیر ممكن است كه دو باره دچار این گودال طبیعت بشود، چه در این موقع لا محاله تمام مزایای مراحل طبیعیه اش را بطور كلی استیفا نمود، و هرچه را كه درخور استعدادش بوده از آنجا استفاده كرده، و هر تخمیكه به نسبت لیاقت خود می‌بایست در آنجا بپاشاند، پاشانده و بالاخره بهر نحویكه می‌خواست این مراحل را به پیماید پیموده، و حال بجائی رسیده‌است كه آخرین مرحله مسافرت و جایگاه تمركز ابدی اوست، منزلی است آنچه را كه در آن منازل موقتی كشت كرده بود، در اینجا باید بچیند، و بهر نحویكه مراحل سفرش را طی نموده بود در اینجا باید آثارش از او بروز نماید، اینجا دیگر جای نقص و حركت نیست، جائی نیست كه بامید رسیدن بمقصودی بجوش و خروش افتاده و بسعی و عمل مشغول شود، بلكه جایگاه كمال وفعلیت است، جائی است كه هیچكس را بهیچ وجه حالت منتظره نیست، محلی است كه تمام قوه‌ها بفعلیت رسیده و همه جنبشها مبدل بسكون شده‌است، در این منزل پرده از روی خفایای امور آدم خاكی و این اعجوبه روزگار برداشته می‌شود، و تمام مكنونات وی و آنچه كه در اعماق قلبش پنهان بوده اكنون همه را بصور گوناگون مشاهده می‌كند، وبالاخره بمنزلی رسیده كه جایگاه ابدی و موطن همیشگی اوست، بنابر این چگونه می‌شود كه خداوند حكیم علی الاطلاق با این حال او را بمراحل اولیه اش بر گرداند؟ وموجودیكه بتمام معنی بفعلیت رسیده و بكمال لائق بحال خود نائل آمده او را بقوه و نقص تنزل بدهد؟

باری این اصل مسلم و سنت جاریه خداوند در باره انسان، گذشته از اینكه درخور ادراک هر مسلمان محققی هست، قرآن نیز در چند موضع بدان اشاره می‌كند، از آن جمله این آیه‌است ­﴿وَلَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٖ مِّن طِينٖ ١٢ ثُمَّ جَعَلۡنَٰهُ نُطۡفَةٗ فِي قَرَارٖ مَّكِينٖ ١٣ ثُمَّ خَلَقۡنَا ٱلنُّطۡفَةَ عَلَقَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡعَلَقَةَ مُضۡغَةٗ فَخَلَقۡنَا ٱلۡمُضۡغَةَ عِظَٰمٗا فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ ١٤ ثُمَّ إِنَّكُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ١٥ ثُمَّ إِنَّكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ تُبۡعَثُونَ ١٦﴾ [المؤمنون: 12-16] یعنی: آفریدیم ما انسانرا از خاک خالص، پس از مدتی قرار دادیم او را نطفه در رحم زنان (یعنی جوهر واصل انسان و مبدء پیدایشش اولا خاک و بعد نطفه‌است) سپس آن نطفه را بصورت علقه یعنی (قطعه خون منجمده شده) درآوردیم، و بعد آن را بصورت مضغه (شبیه بقطعه گوشت جویده شده) آفریدیم، پس از آن آن مضغه را بصورت استخوان قرار دادیم، سپس اطراف آن را با گوشت پوشانیدیم بعد از مدتی او را بصورتی مباین با صور اولیه یعنی: (صورت انسانی) ایجاد نمودیم، منزه و متعالی است خداوند در قدرت و علمش، آن خدائیكه احسن الخالقین است، پس از مدتی شما ای افراد بشر بعد از تمام خلقت هر آینه خواهید مرد، و پس از آن در روز قیامت زنده و محشور خواهید شد ـ بطوریكه ملاحظه می‌شود این آیه تمام تطورات خلقت انسان، و همه مراحل سیر ارتقائی او را بما خبر می‌دهد، و در حقیقت متضمن همان اصل و ناموسی است كه ما وجداناً آن را ادراک می‌كنیم.

چون دانستی كه رجعت بر خلاف اصل و ناموس جاری در این عالم است، اكنون باید فهمید طرفداران رجعت روی چه اصلی ازین اصل طبیعی دست كشیده‌اند، و بوسیله چه برهان و دلیل قطعی باین قضیه كه بر خلاف سنت الهیه و جریان نظام عالمی است عقیده مند هستند؟ چه بدیهی است بدون دلیل قطعی هیچگاه نمی‌توان از زیر مقتضیات یک اصل ثابت و ناموس مسلم الهی بیرون رفت، بعبارت واضح، تایک برهان و دلیل علمی بما نگوید كه مشیت خداوند در فلان مورد مثلا از روی حكم و مصالحی بر خلاف سنت جاریه اش تعلق گرفته‌است ما هرگز نمی‌توانیم از آن اصول بردایم، مثلا در قضیه تولد حضرت عیسی بدون پدر چون قرآن ناطق باین معنی است، با اینكه ظاهراً بر خلاف اصل و ناموس الهی است ما ناگزیریم باین معنی معتقد شویم.

و همچنین معجزات انبیاء گرام، با آنكه همه در ظاهر بر خلاف جریان طبیعی و بعبارت دیگر از امور غیر عادی هستند، نظر باینكه قسمتی از آنها از قرآن و دسته‌ای از اخبار متواتره استفاده می‌شوند، البته برماست كه تعبداً همه آنها را قبول بكنیم، خلاصه در این موارد چون بر خلاف آن اصول و سنن ادله قطعیه مانند قرآن و خبر متواتر در دست داریم لذا از آن اصول دست بر می‌داریم، ولی در هر موردیكه دلیل قطعی نداشته باشیم البته باید بتمام معنی متشبت بهمان اصول و نوامیس جاریه بشویم، بنابر این ادله‌ای كه طرفداران رجعت در این قسمت اقامه نموده‌اند، می‌باید در نهایت دقت آنها را مطالعه كرد كه آیا طوری هست كه بتوان از آن اصل ثابت و ناموس مسلم جاری در این عالم صرف نظر كرد یا نه؟ پس اكنون آنچه را كه در این باره گفته و یا نوشته‌اند، باكمال بیطرفی مورد بحث خواهم قرار داد، البته پیش از همه باید دانسته شود كه چند دلیل در این باره ذكر كرده‌اند؟

رجعيين جز يك دليل اقامه نكرده‌اند

ادله‌ای كه مرحوم مجلسی علیه الرحمه و دیگران اقامه كرده‌اند گر چه بظاهر نمایش سه دلیل را می‌دهد: (كتاب و خبر و اجماع) ولی نظر باینكه آنان معمولا در سایه روایت متمسک بآیات می‌شدند، و در اینجا هم چون بچند آیه ای، بوسیله روایاتیكه بعنوان تفسیر آنها بائمه نسبت داده شده، تمسک جستند، و اجماع منقول هم چون از شعبات خبر واحد و باصطلاح علمای اصول خبر واحد لبی است، لذا می‌توان گفت كه اینان در این قسمت یكدلیل یعنی (خبر) بیش اقامه نكرده‌اند، ولی با این حال ما با آنان مماشات كرده، هر یک از آنها را بعنوان دلیل علیحده پذیرفته، در اطراف هر یک جداگانه خواهیم بحث كرد:

اما اخبار: اخباریكه مرحوم مجلسی درباره رجعت در جلد سیزدهم بحار نقل فرموده‌اند (198) روایت است كه عنقریب همه آنها از نظر شما می‌گذرد، پیش از همه باید دانسته شود كه آیا این اخبار اخبار آحادست یا متواتر، بر فرض تواتر، آیا متواتر لفظی است یا معنوی، و در صورت اینكه آحاد باشند صحیح‌اند یا ضعیف، چه قسم از خبر هستند؟

اخبار رجعت نه متواتر لفظى هست و نه معنوى

بطوری كه در چند صفحه بعد ملاحظه خواهید فرمود، در این موضوع خبری كه لفظاً متواتر باشد در بین نیست، آنانی كه ظاهراً رجعت را از معصوم نقل می‌كنند همه آن را با الفاظ و جملات گوناگون نقل كرده‌اند، فقط شبهه‌ای كه هست – چنانكه در این موقع مكرر شنیده می‌شود- این است كه این اخبار متواتر معنوی باشد، برای رفع این شبهه لازم می‌دانم دو باره شرایط تحقق خبر متواتر و موارد وقوع آن را یادآوری كنم:

متواتر معنوی عبارت از یک رشته خبر واحدی است كه همه بطور تضمن با التزام بر یک موضوعی دلالت بكنند، ولی مجموع روات مجموع آن اخبار آحاد باید در همه طبقات بحد تواتر رسیده یعنی از جمعیتی تشكیل شده باشد كه تبانی آنان بر دروغگوئی عادتاً محال باشد، بطوری كه اگر در هر یک از طبقات، شماره مجموع آنان باین حد نرسیده باشد آن را متواتر نمی‌گویند.

و تحقق این قسم از تواتر چنانكه در چند صفحه پیش از مرحوم شهید ثانی عبد الصمد همدانی و ماماقانی نقل كردیم بیشتر در اصول شرایع مانند وجوب نماز و زكوه و حج و دیگر مسائل ضروری دین است.

چون معنی خبر متواتر معنوی را دانستی، پس اگر كسی مدعی تواتر معنوی این اخبار بشود، باید بطور روشن ثابت بكند كه تمام روات این روایات كه هر یک تقریباً با پنج تا ده واسطه منتهی بامام می‌گردد، در هر یک از این طبقات پنج‌گانه یا ده‌گانه مثلا به حد تواتر رسیده بودند، یعنی از جمعیتی تشكیل شده و باندازه‌ای بودند كه تبانیشان بر دروغگوئی عادتاً محال بوده‌است.

مجموع روایات رجعت بطوری كه گفتیم (198) روایت است و تمام آنها چنانكه در چند صفحه بعد معلوم خواهد شد، - بغیر از شش روایت كه باصطلاح (حسن) است – ضعیف هستند، از این قرار:

روایاتیكه رواتش به (غلاة) منتهی می‌گردد: (79)

روایاتیكه رواتش را علمای رجال بمناسبت فساد عقیده تضعیف كرده‌اند: (15)

روایاتی كه رواتش بطور كلی حذف شده و در اصطلاح (مرسل) می‌باشد: (46)

روایاتیكه رواتش مجهول الحال هستند، یعنی عقیده مذهبیشان معلوم نیست: (35)

روایاتیكه رواتش گمانم هستند یعنی اسمشان اصلا در كتب رجال موجود نیست: (17)

اینک از شما خواننده انصاف می‌طلبم آیا تواتر چنین اخباری كه بیش از دو ثلث آن (مرسل) و (مهمل) و (مجهول) می‌باشد([[215]](#footnote-215)) و بقیه اش هم رواتش به غلاة منتهی می‌گردد، می‌توان در این موقع ثابت نمود؟ آیا هیچ عاقلی می‌تواند درباره یک عده اشخاصی كه تقریبا هزار سال پیش از این می‌زیستند و اكثریتشان هم از مردمان گمنام تشكیل گردیده چنین قضاوتی بكند؟ انهم نسبت بموضوعی كه از زمان خلافت علی امیر المؤمنین تا چندی پیش- چنانكه گفتیم- دواعی بیشماری برای تأیید و انتشارش در بین بوده‌است!.

باری با این اخبار بدون شبهه تحقق تواتر امكان ندارد زیرا محتمل است آنكه در آن روایات مرسله شده و همچنین آنانی كه در آن روایات مجهول و مهمل، مجهول الحال و گمنامند از (غلاة) بوده‌اند كه موقعی برای اثبات و ترویج مذهبشان با یكدیگر تبانی كرده این اخبار را اصلا جعل كرده باشند، زیرا رجعت چنانكه در پیش گفتیم از بدعت‌های (غلاة) و مقومات مذهب آنان است، و برای انتشار و تثبیت آن چه حدیث‌هائی ساخته و چه نسبت‌هائی به ائمه‡ داده‌اند، و چیزی كه این احتمال را كاملا تأیید و تقویت می‌كند و بلكه آن را نزدیک بمرحله قطع و یقین می‌نماید، همان (79) روایتی است كه سلسله رواتش بكسانی كه رسما از (غلاة) و بلكه بعضی از رؤسای آنان می‌باشند منتهی می‌گردد، با چنین احتمال قوی آیا می‌توانیم حكم بكنیم كه روات این اخبار در تمام طبقاتش از جمعیتی تشكیل شده و باندازه‌ای بودند كه تبانیشان بر كذب عادتا محال بوده‌است؟

گذشته از این، در آن روایتی كه مرسل است نیز احتمال می‌رود آنكه در همه آنها حذف شده، یک نفر بوده، و تمام سلسله روات آنها بهمان یک نفر منتهی شده باشد بنا بر این تمام آنها حكم یک روایت را پیدا می‌كند، و بقیه هم كه رواتش مذكور در متن روایت است و باصطلاح (مسند) می‌باشد، پس از حذف روات مشتركه‌اش تقریباً منحل بدوازده روایت می‌شود، خلاصه بنا بر این تمام (198) روایت تقریبا حكم سیزده روایت را پیدا می‌كند، آیا با سیزده روایتی كه راوی قسمت عمده آنها به (غلاة) منتهی می‌گردد، می‌توان دعوی تواتر آنها را نموده؟

علاوه بر این، این روایات كه می‌گویند پس از حضرت مهدی حسین بن علی إ مدت مدیدی و یا چهل هزار سال سلطنت می‌كند و پیغمبر اكرم و امیر المؤمنین و سایر ائمه ‡ نیز هر یک مدتی در رجعت سلطنت خواهند كرد، معارض است با آن روایات صحیحه كه می‌گوید: پس از رحلت حضرت قائم چهل روز دیگر قیامت برپا می‌شود و بعد از دولت از برای هیچ كس دولتی نیست، خیر و خوشی در زندگانی برای احدی نمی‌باشد، قسمت عمده این روایات را (ابن بابویه) در كتاب «اكمال الدین» و (میر محمد باقر داماد) در كتابش «شرعه التسمیه» و (میر لوحی) در كتابش «اربعین» و (حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی) در كتاب «اربعین» نقل كرده‌اند، و تمام آنها را صاحب «كشف الغمه» نیز – منتهی با حذف اسناد- در كتابش ذكر كرده‌است([[216]](#footnote-216))، چنانكه مرحوم (شیخ مفید) هم در آخر كتاب «ارشاد» صریحا می‌گوید: «بعد از دولت حضرت قائم برای هیچ كس دولتی نخواهد بود، بطوری كه از روایات بسیاری استفاده می‌شود حضرت مهدی چهل روز پیش از انقراض عالم و قیام قیامت رحلت می‌كند، و در خلال آن چهل روز فتنه و هرج و مرج شدیدی بروز می‌كند، و نشانه‌های خروج مردگان و برپاشدن قیامت برای حساب و جزا، هویدا خواهد گشت».

خلاصه این اخبار چون با روایات صحیحه‌ای كه درباره حضرت قائم وارد شده معارض هستند، و از طرفی هم بمناسبت ضعف سند قابلیت ندارند كه با آنها مقاومت كنند از اینرو همه آنها را می‌باید طرح كرد، با این حال چگونه می‌شود كه بوسیله چنین اخباری تواتر محقق بشود؟

گذشته از همه این مذكورات، فرضاً هم اگر تمام این روایات (صحیح) و (مسند) بودند، باز نمی‌توانستیم تواترش را ثابت بكنیم، زیرا احراز تواتر – مخصوصاً نسبت بچنین موضوعات مربوط به عقیده كه دواعی زیادی برای انتشارش در بین بوده‌است- فوق العاده مشكل و بلكه تقریباً از محالات است؛ مرحوم شیخ مرتضی انصاری با آن همه اطلاعات كاملی كه نسبت باحادیث داشتند، صریحاً در (رسائل) می‌گوید: اخبار متواتره در شریعت اسلام نادرست.

مرحوم شهید ثانی در كتابش «البداية» چنانكه گفتیم می‌گوید: «تحقق تواتر بیشتر در اصول شرایع مانند وجوب نماز و اعداد ركعات آن و وجوب زكوه و حج است» ابو الصلاح می‌گوید: «اگر از كسی سؤال بكنی كه یک مثالی برای تواتر به شما نشان بدهد، در جستجوی آن كاملا خسته خواهد شد»([[217]](#footnote-217)).

با این وضعیت، چگونه می‌توان ثابت كرد كه تمام روات این اخبار كه هر یک تقریباً باده واسطه ظاهراً منتهی بامام می‌گردد، در تمام این طبقات بحد تواتر بوده‌اند؟

پس از این مذكورات بخوبی دانسته شد كه روایات وارده درباره رجعت نه متواتر لفظی هستند و نه متواتر معنوی بلكه همه از اخبار آحاد می‌باشند، چنانكه مرحوم سید مرتضی – بطوری كه مرحوم مجلسی درج 13 (بحار) ص235 می‌نویسند- می‌گوید: «اخبار وارده درباره رجعت از اخبار آحاد است، خبر واحد چون مفید علم نیست، موضوع رجعت را نمی‌توان بوسیله آن ثابت كرد، بلكه اعتماد ما در اثبات رجعت فقط اجماع است».

\* \* \*

چون دانستی كه اینها از اخبار آحاد می‌باشند، اكنون باید فهمید كدام قسم از خبر واحدند: صحیحند یا ضعیف، موثقند یا حسن؟

اینک برای اینكه باین سؤال مشروحاً جواب داده و ضمناً آنچه كه علمای ملل و نحل درباره رجعت گفته‌اند – چنانكه در چند صفحه پیش نوشته ام- تأیید كرده باشم، در مقام ترجمه تمام این اخبار و ترجمه روات آنها بر میایم، و ضمناً امیدوارم چیزهائی كه نتوانستم در اینجا صریحاً بنویسم، خوانندگان محترم از مندرجات همین روایات استفاده خواهند فرمود.

ترجمة رواياتى كه مرحوم مجلسى عليه الرحمه دربارهء رجعت در جلد 13 بحار نقل فرموده‌اند:

1- (ابی الخطاب) و (حمران بن اعین) خبر می‌دهند كه «حضرت صادق فرموده: اول كسی كه زمین برای او شكافته می‌شود و بدنیا بر می‌گردد حسین بن علی است، رجعت عمومی نیست، بر نمی‌گردد مگر كسی كه ممحض در ایمان یا در شرک بوده باشد»

ترجمه راوی: بطوری كه تمام علمای رجال می‌نویسند ابی الخطاب مؤسس و رئیس یكی از فرقه‌های مهم غلاة: (خطابیه) و جاعل حدیث و مورد لعن و مذمت شدید ائمه اطهار بود([[218]](#footnote-218)). بطوری كه مرحوم مامقانی می‌نویسد شهید ثانی و صاحب مدارک روایات حمران بن اعین را بطور كلی تضعیف كرده‌اند([[219]](#footnote-219)).

عنوان روایت: (ضعیف)

2- (حماد) و (بكیر بن اعین) می‌گویند: «حضرت ابو جعفر فرموده پیغمبرص و علی رجعت می‌كنند».

ترجمه راوی: اینان را بیشتر علمای رجال از ثقات می‌دانند([[220]](#footnote-220)).

عنوان روایت: (حسن)

3- فضیل می‌گوید: «ابی جعفر فرمود: نگوئید جبت و طاغوت، و نگوئید رجعت، اگر بشما گفتند كه قائل برجعت بوده‌اید، در جواب بگوئید ما امروز قائل باین نیستیم».

ترجمه راوی: فضیل مجهول الحال است([[221]](#footnote-221)).

عنوان روایت: (ضعیف)

4- (حماد) و (زراره) می‌گویند: «از حضرت ابی عبد الله قضیه رجعت را پرسیدم فرمود هنوز موقعش نرسیده، خداوند می‌گوید: ­﴿بَلۡ كَذَّبُواْ بِمَا لَمۡ يُحِيطُواْ بِعِلۡمِهِۦ وَلَمَّا يَأۡتِهِمۡ تَأۡوِيلُهُۥ﴾ [یونس: 39]»

ترجمه راوی: اینان را علمای رجال توثیق كرده‌اند.

عنوان روایت: (حسن)

5- (محمد بن عیسی یقطینی) خبر می‌دهد كه «حضرت ابی عبد الله در ضمن تفسیر آیه ­﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا﴾ [النمل: 83] فرمود هر مؤمنی كه كشته می‌شود باید بدنیا برگردد تا اینكه بمیرد، و هر یک از آنان كه می‌میرند باید رجعت كنند تا اینكه كشته شوند».

ترجمه راوی: مرحوم شیخ در كتاب «رجال» و «فهرست» و محقق در «معتبر» و علامه در «مختلف» و شهید ثانی در «روض الجنان» و فاضل مقداد در «تنقیح» و ابن طاووس و صاحب «مدارك» و ذخیره همه روایات محمد بن عیسی یقطینی را بطور كلی تضعیف كرده و بعضی هم او را از غلاة می‌دانند([[222]](#footnote-222)).

عنوان روایت: (ضعیف)

6- (حسن بن مختار) می‌گوید: «حضرت ابی جعفر از ابی بصیر پرسید آیا اهل عراق منكر رجعت هستند؟ عرض كرد: بله، فرمود مگر در قرآن بآیه ­﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا﴾ بر نخوردند؟».

ترجمه راوی: مرحوم شیخ و علامه و محقق در «معتبر» و شیخ بهائی در كتاب «مشرق الشمسين» روایات حسین بن مختار را بطور كلی ضعیف و خودش را نیز (واقفی) می‌دانند([[223]](#footnote-223)).

عنوان روایت: (ضعیف)

7- (جابر بن یزید) می‌گوید از ابی جعفر معنی آیه: ­﴿وَلَئِن قُتِلۡتُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوۡ مُتُّمۡ...﴾ [آل‌عمران: 157] را پرسیدند، فرمود «مراد از (سبیل الله) كشته شدن در راه علی و اولاد او است، هر كسی كه باین آیه ایمان بیاورد، برای او كشته شدن و مردنی هست، زیرا كسی كه كشته می‌شود باید زنده شود تا اینكه بمیرد و كسی كه بمیرد باید زنده شود تا اینكه كشته شود».

ترجمه راوی: نجاشی می‌گوید: بسیاری از (غلاة) و ضعفا كه از آن جمله عمر بن شمر و مفضل بن صالح و منخل بن جمیل و یوسف بن یعقوب می‌باشد روایات زیادی از جابر بن یزید جعفی نقل كرده‌اند، و خود جابر هم شخصی بود (مختلط) و روایات مربوط به احكام حلال و حرام كمتر از او دیده شده‌است.

فاضل جزائری (جابر) را رسماً از ضعفا قرار می‌دهد یعنی او را از كسانی می‌داند كه روایتش بطور كلی ضعیف و غیر قابل قبول است.

شهید ثانی در ذیل كلمات علامه در خلاصه راجع به جابر آنجا كه می‌گوید: روایتی كه ضعفا از جابر روایت می‌كنند باید در آنها توقف نمود - می‌گوید: «توقف در روایاتی كه ضعقا از جابر روایت كرده‌اند، كاملا بی‌مورد است، بلكه باید آنها را رسما رد كرد، سزاوار بود مصنف یعنی علامه در روایاتی كه خود جابر روایت كرده‌است توقف كنند، زیرا مردم در مدح و مذمت جابر اختلاف كرده‌اند، این در صورتی است كه قول جارح را مقدم ندانیم» یعنی در صورتی كه قول جارح مقدم باشد – چنانكه عقیده خود شهید ثانی و بسیاری از علما هم بطوری كه مشروحا نوشتم همین است- روایات خود جابر را نیز باید رد كرد.

ابن غضائری می‌گوید: گرچه جابر شخصاً ثقه و مرد خوبی است، ولی بسیاری از كسانی كه از او روایت كرده‌اند از غلاة و ضعفا می‌باشند([[224]](#footnote-224)).

عنوان روایت: (ضعیف)([[225]](#footnote-225)).

در اینجا یادم آمد یک نكته‌ای را متذكر بشوم: بعضی از معاصرین ما، یكی از ادله‌ای كه برای اثبات رجعت اقامه می‌كنند این است كه می‌گوید: «چون علمای اهل سنت و جماعت روایات جابر را از لحاظ اینكه قائل برجعت بوده بطور كلی رد كرده‌اند، پس معلوم می‌شود كه رجعت از مزایای تشیع و خصایص شیعه بوده‌است» ولی اینان اشتباه كرده‌اند، آنانی كه جابر را مورد نكوهش قرار داده و روایاتش را رد كرده‌اند اساسا او را بعنوان شیعه دوازده امامی نمی‌شناختند. بلكه همه او را از لحاظ اینكه معتقد برجعت بود از غلاة یعنی (سبائیه)، پیرو عبد الله بن سباء تشخیص داده بودند، برای احراز صدق مقالم ممكن است به كتاب تنقیح المقال جلد اول، باب جابر مراجعه نمائید- پس از اینجا دانسته می‌شود كه رجعت از عقاید و مزایای غلاة بوده‌است، نه شیعه دوازده امامی.

8- عین مضمون روایت گذشته را، عیاشی نیز از (جابر) و (ابن مغیره) نقل می‌كند

ترجمه راوی: به صفحه (قبل) مراجعه كنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

9- (حسین بن عمر بن یزید) خبر می‌دهد كه «ابی عبد الله می‌فرمود گویا حمران ابن اعین و میسر بن عبد العزیز را در بین صفا و مروه، می‌بینم كه مردم را با شمشیر‌های خود می‌زنند».

ترجمه راوی: حسین بن عمر بن یزید امامی ولی مجهول الحال است([[226]](#footnote-226)).

عنوان روایت: (ضعیف)

10- (محمد بن سنان) روایت می‌كند «موقعی كه ابی عبد الله این آیه را تلاوت می‌كرد: ­﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾ [آل عمران: 81] می‌فرمود مراد از این آیه این است كه خداوند با پیغمبران عهد بسته كه در رجعت به پیغمبر ایمان آورده و به علی یاری كنند، هر پیغمبری كه خدا از زمان آدم تاكنون مبعوث كرده، همه را به دنیا بر می‌گرداند تا اینكه پیش روی علی قتال و جهاد بكنند».

ترجمه راوی: مرحوم شیخ و نجاشی و مفید و محقق در (معتبر) و علامه در (مختلف) و شهید ثانی و بسیاری از علمای رجال و فقهای بزرگ محمد بن سنان را رسما از ضعفا و غلاة می‌داند و بطوری كه فضل بن شاذان می‌نویسد، این شخص از دروغگو‌های معروف نیز بوده‌است([[227]](#footnote-227)).

عنوان روایت: (ضعیف)

11- عین مضمون روایت گذشته را (عیاشی) نیز (از فیض بن ابی شیبه) روایت كرده‌است.

ترجمه راوی: فیض بن ابی شیبه اسمش در كتب رجال مذكور نیست و باصطلاح مهمل و گمنام است.

عنوان روایت: (ضعیف)

12- (محمد بن سنان) و (منخل بن جمیل) و (عمار بن مسروق) خبر داده‌اند كه (ابی جعفر در تفسیر آیه ­﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ ١ قُمۡ فَأَنذِرۡ ٢﴾([[228]](#footnote-228)) فرموده مراد از (مدثر) محمد و مقصود از (قم فأنذر) قیام محمد است در رجعت برای انذار بشر، و در تفسیر این آیه ­﴿إِنَّهَا لَإِحۡدَى ٱلۡكُبَرِ ٣٥ نَذِيرٗا...﴾ [المدثر: 35-36]([[229]](#footnote-229)) فرمود مقصود این است كه محمد در رجعت منذر بشر است، و نیز در تفسیر آیه ­﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ...﴾ [سبأ: 28] فرمود مقصود از این آیه این است كه پیغمبر در رجعت مبعوث بر تمام افراد بشر است([[230]](#footnote-230)).

ترجمه راوی: محمد بن سنان از (غلاة) است - منخل بن جمیل نیز به عقیده تمام علمای رجال از (غلاة) است([[231]](#footnote-231)). عمار بن مسروق اسمش در كتب رجال ذكر نشده‌است.

عنوان روایت: (ضعیف)

13- روات روایت گذشته از ابی جعفر نقل می‌كنند كه «علی امیر المؤمنین می‌فرمود (مدثر) در موقع رجعت تحقق پیدا می‌كند، راوی می‌پرسید آیا پیش از قیامت حیات و موتی است؟ می‌فرماید بله».

ترجمه راوی: بصفحه قبل رجوع شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

14- (موسی بن سعدان) و (عبد الله بن قاسم حضرمی) خبر می‌دهند كه «حضرت صادق فرمود: شیطان از خدا درخواست كرده بود كه تا روز قیامت او را مهلت بدهد، خدا تقاضایش را اجابت نكرده فرمود تو را تا روز وقت معلوم خواهم مهلت داد، چون آن روز دَرْرِسَد شیطان با تمام پیروانش: آنانی كه از زمان آدم تا آنروز آفریده شده‌اند – ظهور می‌كند، و علی رجعت می‌كند، و این آخرین رجعتهای آن حضرت است، هر امامی كه در هر قرنی بوده با تمام مردمان نیكوكار و بدكار همان قرن با او رجعت خواهند كرد، در آن روز علی با اصحابش ظهور كرده و شیطان با پیروانش در كنار فرات، نزدیک كوفه در محلی كه آن را (روحا) گویند با آنان روبرو شده و چنان جنگی با یكدیگر بكنند كه از بدو خلقت عالم تا آن روز نظیر آن واقع نشده بود، گویا می‌بینم كه اصحاب علی صد قدم عقب نشینی كرده و پای بعضی از آنان در میان آب فرات داخل می‌شود، در این موقع خداوند با جمعی از ملائكه كه در میان ابری نشسته‌اند از آسمان پائین می‌آیند! و پیغمبر در حالی كه حربه‌ای از نور در دستش باشد در پیش آن ابر بیاید، شیطان چون او را ببیند به عقب بر گردد، اصحابش باو می‌گویند، اكنون كه ظفر یافتی كجا می‌روی؟ و در جواب می‌گوید آنچه كه من می‌بینم شما نمی‌بینید، من از خداوند می‌ترسم، پیغمبر نزدیگ شیطان شده با یک ضربت او و اصحابش را هلاک می‌كند، سپس همه مردم به پرستش خدا مشغول شوند، شرک و كفر بكلی بر طرف گردد، و علی چهل و چهار هزار سال سلطنت می‌كند، تا اینكه از پشت مردی از شیعیانش هزار فرزند كه همه پسر باشند بعمل آید».

ترجمه راوی: بطوری كه علامه، در خلاصه و نجاشی و ابن غضائری می‌نویسند موسی بن سعدان از (غلاة) بوده‌است([[232]](#footnote-232)). عبد الله بن قاسم حضرمی طبق شهادت نجاشی، ابن غضائری و علامه در خلاصه و ابن داود مردی بسیار دروغگو و جعال حدیث بود، بعضی از اینان او را از (غلاة) و بعضی دیگر او را (واقفی) می‌دانند كه از غلاة زیاد روایت می‌كرده‌است، در هر حال روایاتش را بطور كلی رد كرده‌اند([[233]](#footnote-233)).

عنوان روایت: (ضعیف)

15- (موسی بن سعدان)، (عبد الله بن قاسم)، (حسین بن احمد المنقری) و (یونس الظبیان) از ابی عبد الله روایت می‌كنند: «كسی كه پیش از روز قیامت متصدی حساب خلایق است حسین بن علی است، روز قیامت روزی است كه فقط مردم را بطرف بهشت و یا دوزخ می‌فرستند»([[234]](#footnote-234)).

ترجمه راوی: علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه، و نجاشی و ابن داود و... روایات حسین ابن احمد المنقری را بطور كلی ضعیف و غیر قابل قبول می‌دانند([[235]](#footnote-235)).

یونس الظبیان بطوری كه نجاشی، ابن داود و ابن غضائری و فاضل جزائری می‌گویند، مردی بسیار دروغگو و جعال حدیث و از (غلاة) بوده‌است، طبق روایت كه (كشی) نقل می‌كند حضرت رضا هزاران دفعه این شخص را بمناسبت غلوش لعنت كرده بود([[236]](#footnote-236)).

عنوان روایت: (ضعیف)

16- از (داود بن راشد) نقل شده كه «ابی جعفر فرموده اول كسی كه رجعت می‌كند، حسین بن علی است، آن قدر سلطنت می‌كند كه از پیری ابروانش بر روی دیده‌اش آویخته شود»

ترجمه راوی: داود بن راشد امامی و مجهول الحال است([[237]](#footnote-237)).

عنوان روایت: (ضعیف)

17- همین مضمون را جمعی دیگر كه منتهی به (داود) می‌شود نیز نقل كرده‌اند.

عنوان روایت: (ضعیف)

18- (احمد بن محمد السیاری) از حضرت صادق نقل می‌كند كه در تفسیر این آیه ­﴿يَوۡمَ هُمۡ عَلَى ٱلنَّارِ يُفۡتَنُونَ ١٣﴾ [الذاریات: 13]([[238]](#footnote-238)) فرمود «مردم در رجعت برای اینكه هر كسی به حقیقتش برگردد ذوب كرده می‌شوند همانطوریكه طلا را ذوب می‌كنند».

ترجمه راوی: احمد بن محمد السیاری بطوری كه نجاشی و ابن غضائری و علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه و ابن داود و... می‌نویسد از (غلاة) و قائل به تناسخ هم بوده‌است([[239]](#footnote-239)).

عنوان روایت: (ضعیف)([[240]](#footnote-240)).

19- (محمد بن عیسی یقطینی) و (قاسم) از ابی ابراهیم روایت كردند كه فرمود تمام نفوس گذشته برای اینكه از دشمنانشان انتقام بكشند با آنان رجعت می‌كنند، و بعد از آنان سی ماه زندگانی كرده سپس همه در یک شب می‌میرند.

ترجمه راوی: محمد بن عیسی یقطینی از (غلاة) بوده‌است به صفحه (136) مراجعه شود – و (قاسم) مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف)

20- بطوری كه (محمد بن عیسی یقطینی) و جمعی نقل كرده‌اند، (محمد بن عبد الله بن حسین) می‌گوید «پدرم از حضرت صادق پرسید: درباره رجعت چه می‌گوئی؟ فرمود آنچه را كه خدا در قرآن فرموده: ­﴿...تِلۡكَ إِذٗا كَرَّةٌ خَاسِرَةٞ ١٢﴾ [النازعات: 12] و تفسیر این آیه بیست و پنج شب پیش از نزولش به پیغمبر رسیده بود و....!».

ترجمه راوی: محمد بن عبد الله بن حسین: امامی و مجهول الحال است([[241]](#footnote-241)).

عنوان روایت: (ضعیف)

21- بطوری كه (ابن ابی عثمان) و (محمد بن سلیمان دیلمی) نقل كرده‌اند (سلیمان دیلمی) می‌گوید: «از حضرت صادق تفسیر این آیه را پرسیدم: ­﴿...إِذۡ جَعَلَ فِيكُمۡ أَنۢبِيَآءَ وَجَعَلَكُم مُّلُوكٗا﴾ [المائدة: 20] فرمود مقصود از (انبیاء) پیغمبرص و ابراهیم و اسمعیل و... و مراد از (ملوك) ائمه می‌باشند، عرض كردم پادشاهی كجا را بشما داده‌اند؟ فرمود پادشاهی بهشت و رجعت را».

ترجمه راوی: ابن ابی عثمان مورد لعن اغلب علمای رجال و از (غلاة) یعنی از پیروان مذهب (علیائیه) بوده‌است([[242]](#footnote-242)) بطوری كه مرحوم شیخ در رجالش و ابن غضائری و نجاشی و... می‌نویسند. محمد بن سلیمان الدیلمی نیز از (غلاة) بوده‌است و روایاتش را بطور كلی تضعیف كرده‌اند([[243]](#footnote-243)). سلیمان دیلمی هم طبق شهادت كشی و ابن غضائری و نجاشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه از (غلاة) و مردی بود بسیار دروغگو([[244]](#footnote-244)).

عنوان روایت: (ضعیف)([[245]](#footnote-245))

22- (معلی بن خنیس) می‌گوید: «حضرت صادق فرمود اول كس كه رجعت می‌كند حسین بن علی است، سپس فرمود مراد از این آیه: ­﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖ﴾ [القصص: 85]»

ترجمه راوی: بطوری كه ابن غضائری می‌نویسد: معلی بن خنیس از (غلاة) یعنی از پیروان مذهب (مغیره) و مورد اعتماد سایر فرق غلاة بوده، و از همین جهت داود بن علی او را بقتل رسانده بود، نجاشی و علامه نیز روایاتش را ضعیف می‌داند([[246]](#footnote-246)).

عنوان روایت: (ضعیف)

23- (محمد بن خالد البرقی) و (محمد بن حسن بن عبد الله الاطرش) از حضرت باقر روایت كرده‌اند كه علی امیر المؤمنین فرمود: «ما پیش از خلقت مخلوقات در زیر سقفی از نور سبز بودیم كه نه آفتاب بود و نه ماه، نه روز بود و نه شب، و چون پیغمبرانرا آفرید از آنان عهد گرفت كه بما ایمان بیاروند و ما را یاری كنند، تا اینكه می‌گوید – هنوز هیچ پیغمبری بما نصرت نكرد، ولی در رجعت ما را یاری خواهند كرد- تا اینكه می‌گوید- تعجب می‌كنم از مرده‌هائی كه خدا آنان را زنده گرداند و گروه گروه از قبر بیرون آیند و لبیک گویان صدا بلند كنند- تا اینكه گوید منم صاحب رجعت‌ها و بهشت و دوزخ و بازگشت خلایق بسوی من است و حساب آنان نیز با من خواهد بود. منم آن كه ابر و باد رعد و برق و نور و ظلمت و كوهها و دریا‌ها و ستاره‌ها و آفتاب و ماه همه مسخرم هستند و...».

ترجمه راوی: بطوری كه نجاشی می‌نویسد محمد بن خالد البرقی مردی ادیب ولی ضعیف الحدیث بود، ابن غضائری می‌گوید ایشان از ضعفا زیاد روایت می‌كرد و بروایات مرسله هم خیلی اعتماد می‌نمود- ابن داود نیز ایرا در عداد ضعفا قرار داده‌است([[247]](#footnote-247)) محمد بن حسین بن عبد الله الاطرش اسمش در كتب رجال ذكر نشده و باصطلاح مهمل است

عنوان روایت: (ضعیف)

24- (محمد بن مسعود العیاشی) از (صالح بن میثم) روایت كرده كه از حضرت باقر تفسیر این آیه را پرسیدم ­﴿...وَلَهُۥٓ أَسۡلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ طَوۡعٗا وَكَرۡهٗا وَإِلَيۡهِ يُرۡجَعُونَ ٨٣﴾ [آل عمران: 83] فرمود ظهور و تحقق این آیه و قتی است كه علی می‌گوید من نسبت بسایر مردم سزاوارترم بمضمون این آیه: ­﴿وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَا يَبۡعَثُ ٱللَّهُ مَن يَمُوتُۚ بَلَىٰ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٨﴾[النحل: 38].

ترجمه راوی: محمد بن مسعود عیاشی گرچه مورد توثیق علمای رجال می‌باشد – مگر مرحوم شیخ محمد نجل شهید ثانی كه در وثاقتش خدشته كرده‌است- ؛ ولی چون غالباً از ضعفا روایت می‌كرد از اینرو روایاتش چندان مورد اعتماد نیست، در هر حال این روایت از لحاظ ارسال ضعیف است، زیرا عیاشی بطوری كه مرحوم شیخ در رجالش می‌نویسد از كسانی‌است كه از ائمه(‡) روایت نكرده، ظاهرش این است كه زمان ائمه را درک نكرده باشد؛ بنا بر این نمی‌تواند بدون واسطه از صالح بن میثم كه از اصحاب حضرت باقر بوده نقل روایت كند، زیرا صالح بر فرض اینكه پس از وفات حضرت باقر كه در سال (114) بوده صد و بیست سال هم عمر كرده باشد، باز نمی‌توان تصور كرد كه عیاشی بتواند او را ملاقات نماید، زیرا وفات حضرت عسكری در سال (260) و موقع غیبت كبری در سال (328) بوده‌است.

عنوان روایت: (ضعیف)

25- (عامر بن معقل) از ابی حمزه نقل می‌كند كه «حضرت ابی جعفر به او فرموده بود از جلالت علی همین بس كه اهل رجعت را می‌كشد و اهل بهشت را تزویج می‌كند».

ترجمه راوی: عامر بن معقل مهمل و گمنام است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

26- صاحب كتاب «منتخب البصاير» عین همین مضمون را نیز از عامر بن معقل نقل می‌كند.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

27- در تفسیر (علی بن ابراهیم) از حضرت صادق روایت شده كه تمام پیغمبران رجعت می‌كنند برای اینكه به علی یاری كنند، همین است معنی آیه ­﴿...لَتُؤۡمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥ...﴾[آل‌عمران: 81].

عنوان روایت: (حسن)

28- (سلیمان بن داود المنقری) از شهر بن حوشب نقل می‌كند كه «حجاج باو گفته بود تفسیر این آیه مرا عاجز كرده و معنی آن را نمی‌فهمم: ­﴿وَإِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦ...﴾ [النساء: 159]. بخدا قسم امر می‌كنم تمام افراد یهودی و نصرانی را گردن بزنند (شهر) گفت: مراد از این آیه این نیست كه فهمیده‌اید؛ مقصود این است كه عیسی پیش از قیامت از آسمان بدنیا نزول می‌كند و تمام افراد یهود و غیره باو ایمان می‌آورند و در بهشت سر حضرت مهدی نماز می‌گذارند، حجاج گفت تو این را از كجا فهمیدی شهر گفت از حضرت باقر شنیده‌ام».

ترجمه راوی: ابن غضائری می‌گوید سلیمان بن داود المنقری جدا ضعیف است و در مسائل مهمه زیاد حدیث جعل می‌كرد. علامه در قسم ثانی از خلاصه و مجلسی او را در عداد ضعفا قرار داده اند([[248]](#footnote-248)). شهر بن حوشب امامی ولی مجهول الحال است([[249]](#footnote-249)).

عنوان روایت: (ضعیف)

29- علی بن ابراهیم در تفسیرش در ذیل این آیه ­﴿بَلۡ كَذَّبُواْ بِمَا لَمۡ يُحِيطُواْ بِعِلۡمِهِۦ وَلَمَّا يَأۡتِهِمۡ تَأۡوِيلُهُۥۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ...﴾ [یونس: 39]([[250]](#footnote-250)) می‌گوید: روایت شده كه این آیه درباره رجعت نازل شده‌است.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[251]](#footnote-251))

30- (علی بن ابراهیم) در ذیل آیه ­﴿وَلَوۡ أَنَّ لِكُلِّ نَفۡسٖ ظَلَمَتۡ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ لَٱفۡتَدَتۡ بِهِۦ...﴾ [یونس: 54]([[252]](#footnote-252)). می‌گوید: «مرویست كه این آیه اصلا اینطور بوده‌است: «وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ آل محمد حقَّهم» ما في الأرض (جميعا) لافتدت به في ذلك الوقت، یعنی الرجعه».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[253]](#footnote-253))

31- علی بن ابراهیم می‌گوید: «از حضرت صادق معنی این آیه را پرسیدند: ­﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا…﴾ [النمل: 83]([[254]](#footnote-254)) فرمود، مردم درباره‌اش چه می‌گویند؟ سائل گفت می‌گویند كه راجع به قیامت است، فرمود مگر خداوند در قیامت از هر امت فوجی را محشور كرده و بقیه را بحال خودشان و اگذار می‌كند؟ نه، این طور نیست، این آیه مربوط برجعت است آیه راجع به قیامت این است: ­﴿...وَحَشَرۡنَٰهُمۡ فَلَمۡ نُغَادِرۡ مِنۡهُمۡ أَحَدٗا ٤٧﴾[الكهف: 47]».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[255]](#footnote-255))

32- بطوری كه (عمر بن عبد العزیز) و (ابراهیم بن منیر) خبر می‌دهند معاویه ابن عمار می‌گوید آیه ­﴿...فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا﴾ را([[256]](#footnote-256)) در حضور حضرت صادق تلاوت كردم، فرمود این آیه راجع به دشمنان ما هست كه در رجعت (عذره) می‌خورند.

ترجمه راوی: علمای رجال مانند: علامه، نجاشی، ابن داود و كشی و مجلسی در وجیزه و... عمر بن عبد العزیز را از ضعفا و حتی بعضی او را از (غلاة) می‌دانند، فضل بن شاذان می‌گوید این مرد اغلب چیزهای قبیح و منكر را روایت می‌كرده‌است([[257]](#footnote-257)). ابراهیم بن منیر امامی ولی مجهول الحال است([[258]](#footnote-258)).

عنوان روایت: (ضعیف)

33- «در كتاب منتخب البصائر نیز عین همین مضمون از همین روات نقل شده‌است.».

34- (علی بن ابراهیم) در ذیل این آیه: ­﴿وَحَرَٰمٌ عَلَىٰ قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَآ أَنَّهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ٩٥﴾ [الأنبیاء: 95]. از جمعی روایت كرده كه «حضرت صادق و حضرت باقر فرموده‌اند هر قریه‌ای كه خداوند اهلش را در اثر عذاب هلاک بكند، در رجعت بر نمی‌گردند»([[259]](#footnote-259))، سپس می‌گوید: این آیه بزرگترین دلیل رجعت است، زیرا احدی از مسلمین انكار ندارد كه تمام مردم: چه آنانی كه در اثر عذاب هلاک شده و چه آنانی كه هلاک نشده‌اند، بسوی قیامت بر می‌گردند، پس اینكه خدا در اینجا می‌گوید هلاک شدگان بعذاب بر نمی‌گردند باید مرادش رجعت باشد، یعنی آنانی كه در اثر عذاب هلاكشان می‌كنیم در رجعت برنمی‌گردند، ولی در قیامت برای اینكه داخل در جهنم شوند خواهند بر گشت.

عنوان روایت: (حسن)

35- علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش از جمعی روایت كرده كه حضرت صادق فرموده «پیغمبرص یک روز رفت در مسجد دید علی در حالتی كه سرش را روی مجموعه ریكی گذارده، خوابیده‌است، با پایش او را تكانی داده فرمود بلند شو ای «دابة خدا» در این بین یكی از اصحاب عرض كرد آیا ما هم می‌توانیم یكدیگر را باین اسم بنامیم؟ فرمود: نه بخدا، این از اسمهای مخصوص به علی است؛ علی است همان (دابه) ای كه خدا می‌گوید: ­﴿۞وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ تُكَلِّمُهُمۡ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ ٨٢﴾ [النمل: 82]([[260]](#footnote-260)) سپس رو كرد به علی و فرمود: خدا در آخر الزمان تو را با نیكوترین صورتی خروج می‌دهد، راوی به حضرت صادق عرض می‌كند سنی‌ها در این آیه (تكلمهم): مشتق از (كلم) قرائت می‌كند، فرمود زخمین كند خدا آنانرا با آتش جهنم، باید (تكلمهم) مشتق از كلام قرائت كرد».

عنوان روایت: (حسن)

36- علی بن ابراهیم در تفسیرش در ذیل این آیه ­﴿رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ [غافر: 11]([[261]](#footnote-261)) می‌گوید: حضرت صادق فرموده این آیه درباره رجعت است.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[262]](#footnote-262))

37- علی بن ابراهیم در ضمن تفسیر این آیه ­﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖ﴾ [القصص: 85] بوسیله جمعی از (یحی حلبی) و (ابی خالد كابلی) روایت كرده كه «علی بن حسین فرموده مراد از این آیه رجعت پیغمبر اكرم است»

ترجمه راوی: یحی حلبی مهمل و گمنام است([[263]](#footnote-263))، ابی خالد كابلی بطوری كه صاحب كتاب (حاوی) می‌نویسد از ضعفا می‌باشد([[264]](#footnote-264)).

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل).

38ـ مفسر نامبرده از (حسن بن علی بن ابی حمزه) و (علی بن ابی حمزه) روایت كرده: «ابی بصیر پس از اینكه این آیه را ­﴿فَمَا لَهُۥ مِن قُوَّةٖ وَلَا نَاصِرٖ ١٠﴾ تفسیر كرد، از او پرسیدند معنی این آیه را ­﴿إِنَّهُمۡ يَكِيدُونَ كَيۡدٗا ١٥﴾؟ ابی بصیر گفت: چون در باره پیغمبر و علی و فاطمه حیله كردند، لذا خدا فرمود ­﴿إِنَّهُمۡ يَكِيدُونَ كَيۡدٗا ١٥ وَأَكِيدُ كَيۡدٗا ١٦ فَمَهِّلِ ٱلۡكَٰفِرِينَ…﴾ [الطارق: 15-17]، چه اگر قائم  قیام بكند برای من از جبارین قریش و بنی امیه انتقام می‌گیرد».

ترجمه راوی: حسن بن علی بن ابی حمزه باتفاق علمای رجال واقفی بوده، ابن غضائری و علامه و ابن داود رسماً او را از ضعفاء می‌دانند، و طبق چند روایتیكه كشی نقل می‌كند مردی بسیار دروغگو و متهم در دین بوده‌است([[265]](#footnote-265)). علی بن ابی حمزه نیز باتفاق اغلب علمای رجال واقفی و بعقیده بعضی مردی دروغگو و متهم در دین بوده‌است([[266]](#footnote-266)).

عنوان روایت: (ضعیف)

39ـ در تفسیر مزبور در ذیل این آیه: ­﴿وَلَلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لَّكَ مِنَ ٱلۡأُولَىٰ ٤﴾ [الضحى: 4] از روات نامبرده از حضرت روایت شده كه «مراد از (آخرت) رجعت پیغمبر است».

عنوان روایت: (ضعیف)

40ـ (تمیم قریشی) و (عبد الله بن تمیم) روایت می‌كنند: «مأمون از حضرت رضا  پرسیده درباره رجعت چه می‌گوئی؟ فرمود رجعت در میان امم گذشته بوده و قرآن نیز بآن ناطق است، پیغمبر فرمود آنچه كه در بین امم گذشته واقع شده بدون كم و زیاد و در این امت نیز واقع خواهد شد»([[267]](#footnote-267)).

ترجمه راوی: علامه در خلاصه، و مجلسی در وجیزه وابن داود و ابن غضائری تمیم قریشی را از ضعفا می‌دانند([[268]](#footnote-268)). عبد الله بن تمیم ظاهراً مهمل است.

عنوان راویت: (ضعیف)

41- (محمد بن علی الكوفی) از جمعی روایت كرده كه (ابن كواء) به علی امیر المؤمنین عرض كرد «اینكه می‌فرمودید: «العجب كل العجب بين جمادي ورجب» مقصود از این چیست، فرمودان امر عجیب عبارات است از جمع شدن چیزهای پراكنده و زنده شدن اموات و.........».

ترجمه راوی: بطوریكه شیخ در فهرست و كشی در رجالش می‌نویسند محمد بن علی كوفی از غلاة و مردی مدلس بود، از فضل بن شاذان نقل شده كسانی كه بدورغگوئی مشهورند این چند نفرند: ابو الخطاب، یونس بن ظبیان، یزید الصایغ ومحمد بن سنان ومحمد بن علی كوفی ابو سمینه، ولی در بین آنان ابو سمینه در این باره بیشتر شهرت دارد([[269]](#footnote-269)).

عنوان روایت: (ضعیف)

42ـ (عثمان بن عیسی) از جمعی روایت كرده كه (عبایه) می‌گوید «از علی  شنیدم می‌فرمود در مصر منبری بنا كرده و شهر دمشق را خراب می‌كنم، و یهود و نصاری را از تمام شهر‌های عرب بیرون می‌كنم و اعراب را با این عصایم می‌رانم، عبایه عرض كرد مثل اینكه خبر می‌دهی پس از مردن زنده می‌شوید، فرمود نه، من بر نمی‌گردم، اینها را مردی از اولادم انجام می‌دهد».

ترجمه راوی: فاضل جزائری در (حاوی) و محقق در (معتبر) و محقق اردبیلی در (مجمع الفائده) و فاضل مقداد در (تنقیح) و علامه در قسم ثانی از خلاصه، وصاحب مدارک و.............. عثمان بن عیسی را از ضعفا قرار داده و او را واقفی می‌دانند([[270]](#footnote-270)).

عنوان روایت: (ضعیف)

43ـ (عبد الله بن مسكان) از حضرت صادق روایت كرده كه در تفسیر این آیه: ­﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ لَمَآ ءَاتَيۡتُكُم مِّن كِتَٰبٖ وَحِكۡمَةٖ ثُمَّ جَآءَكُمۡ رَسُولٞ مُّصَدِّقٞ لِّمَا مَعَكُمۡ لَتُؤۡمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥ﴾ [آل عمران: 81] فرمودند «خداوند از عصر آدم تا زمان پیغمبر خاتم هیچ پیغمبری را مبعوث نكرد مگر آنكه آنانرا بدنیا بر می‌گرداند، تا اینكه به علی  یاری كنند وبه پیغمبر خاتم ایمان آورند».

ترجمه راوی: عبد الله بن مسكان گر چه مورد توثیق علمای رجال است، ولی بطوریكه (كشی) از یونس نقل می‌كند این شخص جز حدیث «من أدرك المَشْعَر فقد أدرك الحج» چیزی از حضرت صادق  نشنیده‌است، مرحوم علامه نیز همین مضمونرا از نجاشی نقل می‌كند. ونیز كشی در رجالش می‌نویسد: ابو النصر محمد بن مسعود می‌گوید: عبد الله بن مسكان هیچوقت در مجلس حضرت صادق ورود نمی‌كرد، برای اینكه مبادا نتواند احترامات او را چنانكه باید ایفا نماید، فقط از اصحاب او حدیث می شنیده و نقل می‌كرد([[271]](#footnote-271)).

بنابر این ممكن است بگوئیم روایاتیكه مشعرست بر اینكه عبد الله بن مسكان آنها را بدون واسطه از حضرت صادق نقل كرده كه از آن جمله همین روایت است، همه مرسل باشند.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

44ـ (عمرو بن شمر) می‌گوید: «یک روز در مجلس حضرت ابی جعفر  اسم جابر بن یزید جعفی در میان آمد، فرمود خدا رحمت كند جابر را، مراتب علم او بجائی رسیده بود كه تاویل این آیه را می‌دانست ­﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖ﴾ یعنی «لرادُّك إلى الرَّجْعَة».

ترجمه راوی: بطوریكه نجاشی می‌نویسد: عمرو بن شمر جدا ضعیف است و روایات چندی بنام جابر جعل كرده‌است، و علامه و ابن غضائری نیز این شخص را در شماره ضعفا قرار داده‌اند([[272]](#footnote-272)).

عنوان روایت: (ضعیف).

45- (سهل بن زیاد) و (محمد بن فضیل) و (جابر) از حضرت باقر روایت كرده‌اند كه «حسین بن علی پیش از اینكه شهید بشود، باصحابش گفته بود: پیغمبر بمن فرموده پسر من! تو را بعد از این بعراق خواهند برد، و آن سرزمینی است كه تمام پیغمبران در آنجا با هم ملاقات می‌كنند ـ تا اینكه می‌گوید ـ من اول كسی هستم كه زمین برای او شكافته می‌شود، و سپس خروج می‌كنم و در همان موقع علی امیر المؤمنین نیز خروج میكند و (قائم) ما قیام می‌كند، پس از آن جماعتی از آسمان كه هرگز بزمین نیامده بوده از طرف خدا به من ورود می‌كنند، جبرئیل و میكائیل و اسرافیل و لشكرهای چندی از ملائكه نیز نزد من نزول می‌كنند، محمد و علی و من و برادرم و همه آنانیكه خدا بآنان منت گذارده‌است، با مركبهای خدائی یعنی با اسبها و شترهای ابلق نوری كه كسی بآنها سوار نشده بود، بزمین نزول خواهند كرد! تا اینكه می‌گوید ـ هر قدر كه خدا خواسته باشد در دنیا توقف می‌كنم، سپس خدا از مسجد كوفه چشمه‌ای از (روغن) و چشمه‌ای از (آب) و چشمه‌ای از (شیر) بیرون می‌آورد، بعد از آن، علی  شمشیر را بمن می‌دهد و بطرف مشرق و مغرب مبعوثم می‌كند، تمام دشمنان خدا را می‌كشم حتی هندوستان را فتح می‌كنم -تا اینكه می‌گوید- در آن وقت كسی از شیعیان ما نمی‌ماند مگر آنكه خدا ملكی بسوی او اعزام می‌كند كه گرد و خاک را از روی او پاک كند، و منزل‌ها و ازواج بهشتی او را باو معرفی نماید».

ترجمه راوی: سهیل بن زیاد رازی از (غلاة) و جعال حدیث بود، بطوری كه نجاشی وابن غضائری می‌نویسند، احمد بن محمد عیسی او را بمناسبت این كه از غلاة و بسیار دروغگو بود از قم به ری تبعید كرده بود، طبق روایاتیكه در (تحریر طاووسی) و در (رجال كشی) نقل شده فضل بن شاذان می‌گفت سهل بن زیاد رازی مرد احمقی بوده‌است، سایر علمای وفقها مانند شیخ در (فهرست) و علامه در (خلاصه) و محقق در (شرایع) و شهید ثانی و صاحب مدارک و محقق اردبیلی و محقق سبزواری و شیخ بهائی و ملا صالح مازندرانی و............... نیز روایات (سهل) را تضعیف كرده‌اند([[273]](#footnote-273)).

محمد بن فضیل بطوریكه شیخ در رجالش و علامه در خلاصه و ابن داود می‌نویسد از (غلاة) بوده‌است([[274]](#footnote-274)).

جابر به صفحه (137) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

46ـ صاحب كتاب «منتخب البصائر» نیز همین مضمونرا از جمعی كه منتهی به (سهل بن زیاد) می‌شود روایت كرده‌است.

عنوان روایت: (ضعیف).

47ـ (موسی الحناط) می‌گوید از حضرت صادق شنیدم كه می‌فرمود «روز خدا سه روز است: روز قیام قائم و روز رجعت و روز قیامت».

ترجمه راوی: طبق شهادت ابن غضائری و علامه در خلاصه موسی بن سعدان الحناط از (غلاة) بوده‌است، نجاشی و ابن داود نیز او را از ضعفا می‌دانند([[275]](#footnote-275)).

عنوان روایت: (ضعیف).

48ـ همین مضمونرا (محمد بن حسن المیثمی) و (مثنی الحناط) از حضرت باقر روایت كرده‌اند.

ترجمه راوی: محمد بن حسن المیثمی اسمش در كتب رجال ذكر نشده([[276]](#footnote-276)) مثنی الحناط امامی ولی مجهول الحال است([[277]](#footnote-277)).

عنوان روایت: (ضعیف).

49ـ همین مضمونرا جمعی نیز از (مثنی الحناط) روایت كرده‌اند.

عنوان روایت: (ضعیف).

50ـ «معلی بن خنیس» می‌گوید «از حضرت صادق شنیدم كه می‌فرمود اول كسیكه رجعت می‌كند حسین بن علی است، چهل هزار سال در زمین مكث خواهد كرد».

ترجمه راوی: معلی بن خنیس از غلاة بوده‌است به صفحه (146) [ترجمه راوی روایت شماره 22] مراجعه كنید.

عنوان روایت: (ضعیف و مرسل)([[278]](#footnote-278)).

51ـ (محمد بن سنان) و منخل بن جمیل و (جابر) از حضرت باقر روایت كردند كه فرمود «هر مؤمنی برای او كشته شدن و مردنی هست، هر كسیكه كشته می‌شود و یا می‌میرد باید رجعت كند تا اینكه بمیرد و كشته شود، راوی می‌گوید بعد من این آیه را تلاوت كردم ­﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِ…﴾ [الأنبیاء: 35] فرمود (وَ مَنْشُوْرَةٌ) گفتم **مَنْشُوْرَةٌ** چیست؟ فرمود آنچه كه به پیغمبر نازل شده این طور بوده‌است: ­﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ المَوْتِ وَ مَنْشُوْرَةٌ﴾.

ترجمه راوی: محمد بن سنان و منخل بن جمیل هر در از (غلاة) می‌باشند به ترجمه راوی روایت شماره 10 وشماره 12 مراجعه كنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

52ـ (بریده اسمی) می‌گوید «پیغمبر فرمود چگونه می‌شود حال شما وقتیكه امت من از ظهور مهدی مایوس شوند و از جرم آفتاب صدائی می‌رسد -تا اینكه راوی می‌گوید- كدام یک از عمرها درازترست فرمود عمر آخری دو برابر اولی است».

ترجمه راوی: بریده اسمی مجهول الحال است([[279]](#footnote-279)).

عنوان روایت: (ضعیف).

53ـ (عمر بن عبد العزیز) می‌گوید: «جمیل بن دراج تفسیر این آیه را از حضرت صادق: ­﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ٥١﴾ [غافر: 51] فرمود مضمون این آیه در موقع رجعت تحقق پیدا می‌كند، مگر نمی‌دانی كه بسیاری از پیغمبران و ائمه كشته شدند و كسی بآنان یاری نكرد؟ سپس معنی این آیه را سؤال كردم ­﴿وَٱسۡتَمِعۡ يَوۡمَ يُنَادِ ٱلۡمُنَادِ مِن مَّكَانٖ قَرِيبٖ ٤١ يَوۡمَ يَسۡمَعُونَ ٱلصَّيۡحَةَ بِٱلۡحَقِّۚ ذَٰلِكَ يَوۡمُ ٱلۡخُرُوجِ ٤٢﴾[ق: 41-42] فرمود راجع بموقع رجعت است».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره 32 مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

54ـ (علی بن ابراهیم قمی) نیز عین همین مضمون را از روات نامبرده نقل می‌كند.

عنوان روایت: (ضعیف).

55ـ (عبد الله بن محمد بن عیسی) بوسیله جمعی از زراره نقل می‌كند كه حضرت باقر فرمود «هر كس كه كشته می‌شود حتماً باید رجعت بكند تا اینكه شربت مرگ را بچشد».

ترجمه راوی: عبد الله بن محمد بن عیسی مهمل و مجهول الحال است([[280]](#footnote-280)).

عنوان راویت: (ضعیف).

56ـ عین همین مضمون را عیاشی نیز از راوی نامبرده روایت كرده‌است.

عنوان روایت: (ضعیف).

57ـ (صفوان) می‌گوید: «از حضرت رضا شنیدم كه می‌فرمود هر یک از مؤمنین كه می‌میرد در روز رجعت كشته می‌شود و هر كه از آنان كه كشته می‌شود در آن روز می‌میرد».

ترجمه راوی: روات این روایت از ثقات می‌باشند.

عنوان روایت: (حسن)

58ـ (عبد الله بن محمد بن عیسی) و (ابو جمیله مفضل بن صالح) از حضرت صادق روایت كرده‌اند كه «پیغمبر فرمود چگونه می‌شود حال شما قریش وقتیكه بعد از من كافر شوید و مرا در میان لشكری به بینید كه صورت‌ها و گردن‌های شما را با شمشیر می‌زنم؟ و...........».

ترجمه راوی: (عبد الله بن محمد بن عیسی) به ترجمه راوی روایت شماره 55 مراجعه كنید، بطوریكه ابن غضائری و علامه در حالصه می‌نویسند ابو جمیله مفضل بن صالح مردی بسیار دروغگو و جعال حدیث بوده‌است و سایر علمای رجال مانند نجاشی و ابن داود و مجلسی و........... او را رسماً در شماره ضعفاً قراد داده و بعضی نیز او را از غلاة می‌دانند([[281]](#footnote-281)).

عنوان روایت: (ضعیف)

59ـ (محمد بن عیسی یقطینی) بوسیله جمعی از حضرت صادق روایت كرده كه فرمود «این آیه ­﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٧٢﴾ راجع برجعت است».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره 5 مراجعه كنید.

عنوان روایت: (ضعیف).

60ـ همین مضمون را (عیاشی) نیز از (علی حلبی) نقل می‌كند.

ترجمه راوی: علی حلبی مهمل و مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف).

61ـ (یقطینی) و (عبد الله بن عطا) می‌گویند «حضرت باقر فرموده من در (منی) مریض بودم و پدرم نیز نزدم بود، یكی از غلامان به پدرم اظهار كرد طائفه‌ای از عراق آمدند و می‌خواهند شرفیات شوند، فرمود اینانرا داخل خیمه كن، زمانی نگذشت كه دیدم صدای خنده پدرم بلند شد، چون من بیمار بودم از اثر آن متأثر شدم، سپس نزد من آمد فرمود معلوم می‌شود از خنده من محزون شدی، سبب را پرسیدم، فرمود اینها چیزی از من پرسیدند كه پدرانت از آن خبر داده بودند و اینان نسبت به آن ایمان داشتند من از فرط مسرت خندیدم كه در بین مردم كسانی هستند كه به آن ایمان دارند، عرض كردم چه چیز از شما پرسیده بودند؟ فرموده پرسیده بودند «مردگان كی زنده می‌شوند كه بازندگان درباره (دین) قتال بكنند».

ترجمه راوی: عبد الله بن عطا مهمل و مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

62ـ در كتاب منتخب البصائر نیز همین مضمون از عبد الله بن عطا روایت شده‌است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

63ـ (حنان بن سدیر) از پدرش نقل می‌كند «كه از حضرت باقر مسأله رجعت را پرسیدم سه بار فرمود (قدریه) آن را انكار می‌كنند».

ترجمه راوی: حنان بن سدیر بعقیده صاحب تنقیح از (غلاة) یعنی از پیروان مذهب كیسانیه و بعقیده شیخ و علامه و ابن داود و............. واقفی بوده‌است([[282]](#footnote-282)).

عنوان راویت: (ضعیف).

64ـ (وهیب بن حفص) از ابی بصیر نقل می‌كند كه «بحضرت باقر  عرض كردم ما در بین خود صحبت می‌كنیم كه عمر بن ذر نمی‌میرد تا اینكه با قائم آل محمد قتال بكند، فرمود مَثَل (ابن ذر) مَثَل مردی است در بنی اسرائیل كه او را (عبد ربه) می‌گفتند و اصحابش را دعوت بضلالت می‌كرد، و قتیكه مرد، اصحابش روی قبر او جمع شده می‌گفتند این شخص وقتیكه از قبر بیرون آید و............».

ترجمه راوی: وهیب بن حفص امامی ولی مجهول الحال است([[283]](#footnote-283)).

عنوان روایت: (ضعیف).

65ـ (محمد بن سنان) بوسیله شخصی از حضرت صادق نقل می‌كند كه «پیغمبر فرمود وقتیكه خدا مرا بآسمان برد از پشت پرده با من صحبتهائی كرد، از آن جمله این بود: علی آخرین كسی است كه او را قبض روح می‌كنم، علی است همان (دابه) ای كه با مردم سخن می‌گوید، علی را به تمام چیزهائی كه بتو وحی می‌كنم آگاه می‌سازم، نباید چیزیرا از او كتمان بكنی ـ تا اینكه می‌گوید ـ بین من و تو جز علی سری نسیت».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره 10 مراجعه كنید.

عنوان روایت: (ضعیف).

66ـ (ابان بن ابی عیاش) می‌گوید ابو الطفیل مسأله رجعت را از جمعی از اهل بدر و از سلمان و مقداد و ابی بن كعب بمن خبر داده، سپس گفت همینكه این مسأله را از آنان شنیدم در كوفه به علی  عرضه داشتم، فرمود این علم مخصوصی است كه سزاوار نیست امت پیغمبر آن را ندانسته باشند تا اینكه می‌گوید ـ سپس معرفی (دابة الأرض) را از حضرت خواستار شدم، فرمود كسی است كه غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود، و زن می‌گیرد، گفتم، چه كسی است؟ فرمود پروردگار زمین است و سكون زمین بوسیله اوست، عرض كردم نفهمیدم، فرمود صدیق وفاروق این امت است........!».

ترجمه راوی: بسیاری از علمای رجال كه از آن جمله شیخ و علامه هستند ابان بن ابی عیاش را در شماره ضعفا قرار داده‌اند، سید علی بن احمد عقیقی می‌گوید این شخص فاسد المذهب بوده‌است([[284]](#footnote-284)).

عنوان روایت: (ضعیف).

67ـ (سلام بن مستنیر) از حضرت صادق روایت كرده كه «فرمود ایشان: ـ خلفا خودشانرا بنام‌هائی نامیدند كه خدا جز علی كسی را بآن نام ننامیده‌است، ولی تأویل آن نامها هنوز بظهور نرسیده، گفتم كی بظهور می‌رسد؟ فرمود وقتیكه خدا پیغمبران و تمام مؤمنین را پیش روی خودش جمع كند، تا اینكه آن حضرت را یاری كنند، همین است معنی این آیه ­﴿وَإِذۡ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ…﴾ [آل‌عمران: 81] در آن روز پیغمبر بیرق خود را بعلی می‌دهد و بر همه افراد بشر حكمرانی خواهد كرد».

ترجمه راوی: سلام بن مستنیر امامی ولی مجهول الحال است([[285]](#footnote-285)).

عنوان روایت: (ضعیف).

68ـ عیاشی از زراره نقل می‌كند كه «حضرت صادق پس از تلاوت این آیه: ­﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِ﴾ فرمود كسیكه كشته می‌شود چون شربت مرگ را نمی‌چشد لذا باید حتما رجعت كند تا اینكه شربت مرک را بچشد».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره 24 مراجعه بكنید.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

69ـ عیاشی از (سیرین) روایت كرده كه «حضرت صادق از من پرسید مردم درباره این آیه چه می‌گویند؟ ­﴿وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ لَا يَبۡعَثُ ٱللَّهُ مَن يَمُوتُ﴾ [النحل: 38] گفتم می‌گویند كه راجع به كفار است كه منكر قیامت و حشرند، فرمود قسم بخدا دروغ می‌گویند، مضمون این آیه موقعی تحقق پیدا می‌كند كه قائم قیام نماید و جمعی با وی رجعت بكنند».

ترجمه راوی سیرین اسمش مذكور در كتب رجال نیست.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

70ـ (وهیب بن حفص) از ابی بصیر روایت كرده می‌گوید «از حضرت باقر معنی این آیه را پرسیدم ­﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَ…﴾ [التوبة: 111] فرمود در خصوص عهد و میثاق است: سپس آیه: ­﴿ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ﴾ را تلاوت كردم فرمود (التابعين العابدين) قرائت كن، اینانند كسانی كه خداوند در رجعت جان و مالشان را از آنان می‌خرد، سپس فرمود هر مومنی برای او مردن و كشته شدنی هست، هر كسی كه كشته می‌شود باید رجعت كند تا اینكه بمیرد».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره 64 رجوع شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

71ـ همین مضمونرا عیاشی نیز از ابی بصیر نقل می‌كند.

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره 24 مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

72ـ (حسن بن علی بن فضال) و (شعیب الحذا) از ابی الصباح روایت كرده می‌گوید «بحضرت باقر  عرض كردم می‌خواهم چیزی از شما بپرسم ولی كراهت دارم از اینكه نام آن را بیرم، فرمود پرسش تو از رجعت است؟ عرض كردم بلی، فرمود انكار نمی كند این قدرت خدا را مگر (قدریه)، انكار مكن آنرا».

ترجمه راوی: حسن بن علی بن فضال هر چند جمعی او را توثیق و بلكه تجلیل كرده‌اند، ولی ابن ادریس و صاحب مدارک او را بعنوان كافر و ملعون معرفی كرده و می‌گوید فطحی مذهب بوده‌است([[286]](#footnote-286)). شعیب الحذا مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف).

73ـ (حسین بن علوان) و (محمد بن داود العبدی) می‌گویند (عبد الله بن ابی بكر) به علی  عرض كرد (ابو المعتمر) مطلبی بمن گفت كه در قلبم نمی‌گنجد، فرمود چه گفته بود؟ گفتم می‌گوید كه شما از پیغمبر شنیده‌اید كه می‌فرمود ما دیده و یا شنیده‌ایم كه مردی سنش از سن پدرش بیشتر بوده، فرمود آن مطلب همین بود؟ گفتم بله آیا تو این مطلب را تصدیق داری و چنین مردی را می‌شناسی؟ فرمود بلی، در اینجا شروع می‌كند بشرح قصه (عزیز).

ترجمه راوی: علامه در قسم ثانی از خلاصه و فاضل جزائری در حاوی حسین بن علوان را در عداد ضعفا قرار داده‌اند([[287]](#footnote-287)). محمد بن داود العبدی مهمل و گمنام است. عبد الله بن ابی بكر امامی ولی مجهول الحال است([[288]](#footnote-288)).

عنوان روایت: (ضعیف).

74ـ (ابو خالد القماط) از (عبد الرحمن القصیر) روایت كرده می‌گوید «حضرت باقر  بعد از اینكه این آیه را تلاوت كرد: ­﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ﴾ [التوبة: 111] فرمود مقصود از این آیه این است: هر یک از مؤمنین كه كشته می‌شوند رجعت می‌كنند تا اینكه بمیرند، وآنانیكه می‌میرند رجعت می‌كنند تا اینكه كشته شوند».

ترجمه راوی: چهار نفر باین كنیه: (ابو خالد القماط) معروفند 1- خالد بن زید ابو خالد القماط 2- خالد بن یزید ابو خالد القماط 3- صالح ابو خالد القماط 4- خالد بن سعید ابو خالد القماط ـ آخری ثقه و بقیه مجهول الحالند، با اینكه زیاد جستجو كردم نتوانستم ممیزاتشانرا پیدا كنم از اینرو راوی این روایت مجهول الحال خواهد بود.

عبد الرحمن القصیر مجهول الحال است([[289]](#footnote-289)).

عنوان روایت: (ضعیف).

75ـ همین مضمون را (عیاشی) نیز از (عبد الرحیم) نقل می‌كند.

ترجمه راوی: در بین روات حدیث چندین نفر بنام عبد الرحیم معروفند كه در بین آنان فقط عبد الرحیم بن عبد ربه (ثقه) و عبد الرحیم القصیر (حسن) است ولی بقیه مجهول الحالند. ممیزات ابراهیم هر قدر تفحص كردیم بدست نیاوردیم، (عیاشی) كه این خبر را از او نقل می‌كند چون غالباً از ضعفا نقل حدیث می‌كرد ـ چنانكه در چند صفحه پیش گفتم ـ از اینرو نمی‌توان اطمینان پیدا كرد كه راوی این خبر همان عبد الرحیمی باشد كه ثقه و یا حسن است، در هر حال راوی نامبرده مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف).

76ـ (ابو خالد القماط) از (حمران بن اعین) روایت كرده كه «از حضرت باقر  پرسیدم آیا میان بنی اسرائیل چیزی واقع شده كه مانند آن در بین این امت واقع نشده باشد؟ فرمود نه، گفتم پس مقصود از این آیه چیست ­﴿۞أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَهُمۡ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ…﴾ [البقرة: 243] آیا آنها پس از نده شدن در همان روز مردند یا مدتی زندگانی كردند؟ فرمود خدا آنانرا بدنیا برگرداند و مدتی هم زندگانی كردند».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره 74 و شماره 1 مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

77ـ (یقطینی) و (عمرو بن شمر) از (جابر بن یزید) روایت كردند كه «حضرت صادق فرمود علی  دو دفعه رجعت می‌كند؛ اول با پسرش حسین  تا اینكه از بنی امیه و آنانیكه در جنگ با او شركت داشتند انتقام بگیرد، سپس خداوند از كوفه سی هزار و از سایر مردم هفتاد هزار نفر از یارانش را بسوی بنی امیه اعزام می‌كند و در صفین با آنان جنگ كرده تمام آنان را به قتل می‌رساند سپس خدا آنانرا زنده كرده به اتفاق فرعون و آل فرعون معذبشان می‌كند، تا اینكه می‌گوید خدا سلطنت اهل دنیا از روزی كه آن را آفریده تا روزیكه آن را فانی می‌كند به پیغمبر عطا می‌كند، تا اینكه بآنچه را كه در قرآن وعده كرده‌است: ­﴿لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾ [التوبة: 33] وفا نماید».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره 5 و روایت شماره 44 و روایت شماره 7 مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

78ـ (عثمان بن عیسی) از خالد بن یحیی روایت كرده می‌گوید «از حضرت صادق پرسیدم آیا پیغمبر ابو بكر را صدیق نامیده؟ فرمود بلی، موقعیكه او با پیغمبر در غار بود پیغمبر فرمود الان می‌بینم كشتی پسرهای عبد المطلب را كه در دریا دچار اضطراب گردیده و گم شده، ابو بكر گفت می‌توانی بمن نشان بدهی؟ فرمود بنزدیک من آی، نزدیک شده حضرت دستش را بر چشمهایش مالیده فرمود نگاه كن، نگاه كرد دید قضیه همان است كه پیغمبر فرمود بود، حتی خانه‌های مدینه را هم دید، پیش خود گفت اكنون تصدیق كردم كه تو ساحری، پیغمبر فرمود تو هم (صدیقی) بعد عرض كردم (عمر) چرا فاروق نامیده شد؟ فرمود مگر نمی‌بینی كه او حق را از باطل جدا كرده و مردمرا به باطل وادار نمود؛ سپس گفتم آیا پیغمبر فرمود كه از دعوت (سعد) پرهیز نمائید؟ فرمود بلی، برای چه؟ فرمود برای اینكه در رجعت با علی می‌جنگد».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره 42 مراجعه نمائید.

عنوان روایت: (ضعیف).

79ـ (علی بن سلیمان بن رشید) از شخصی روایت كرده می‌گوید (علی بن ابی حمزه) یک روز رفت خدمت حضرت رضا عرض كرد آیا تو امامی؟ فرمود بلی! عرض كرد از جدت حضرت صادق شنیدم می‌فرمود هر امامی حتماً باید اولادی بعد از او باقی بماند، فرمود این طور نفرموده بود، بلكه فرموده بود هر امامی باید بعد از او از او اولادی باقی بماند، مگر آن امامی كه حسین بن علی بر او خروج می‌كند».

ترجمه راوی: علی بن سلیمان بن رشید امامی ولی مجهول الحال است([[290]](#footnote-290)).

علی بن ابی حمزه سالم البطائنی باتفاق علمای رجال واقفی بوده؛ وبعضی مانند ابن غضائری او را بعنوان كذاب، ملعون ومتهم معرفی كرده‌اند([[291]](#footnote-291)).

عنوان روایت: (ضعیف)

80ـ (عیاشی) از (رفاعه ابن موسی) نقل می‌كند كه «حضرت صادق فرمود اول كسیكه رجعت می‌كند حسین بن علی و یزید بن معاویه‌است، حسین  یزید و اصحابش را می‌كشد همانگونه كه آنان حسین را بقتل رسانده بودند، سپس حضرت صادق این آیه را تلاوت فرمود: ­﴿ثُمَّ رَدَدۡنَا لَكُمُ ٱلۡكَرَّةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَمۡدَدۡنَٰكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ أَكۡثَرَ نَفِيرًا ٦﴾ [الإسراء: 6]([[292]](#footnote-292)).

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره 24 مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

81ـ (حسن بن ابی الحسن دیلمی) و (محمد بن علی) از حضرت صادق روایت می‌كنند كه «در ذیل این آیه ­﴿أَفَمَن وَعَدۡنَٰهُ وَعۡدًا حَسَنٗا فَهُوَ لَٰقِيهِ…﴾ [القصص: 61] فرمود، شخص موعود علی  است، خدا باو وعده داده كه در دنیا از دشمنانش انتقام بگیرد و در آخرت او و دوستانش را به بهشت ببرد».

ترجمه راوی: حسن بن ابی الحسن الدیلمی مهمل و مجهول الحال است([[293]](#footnote-293)).

محمد بن علی نیز مجهول الحال است.

عنوان روایت: (ضعیف)([[294]](#footnote-294)).

82ـ (اسماعیل بن ابان) و (فضل بن زبیر) و (عمران بن مثیم التمار) از (عبایه اسدی) نقل می‌كنند كه «از حضرت علی  شنیدم كه می‌فرمود من سید پیر مردانم و در من سنتی از سنتهای ایوب است، بخدا قسم خداوند اهل و طائفه‌ام را برای من جمع می‌كند، چنانكه عائله یعقوب را برای او جمع كرده بود».

ترجمه راوی: اسماعیل بن ابان([[295]](#footnote-295)) و فضیل بن زبیر([[296]](#footnote-296)) و عمران بن میثم التمار([[297]](#footnote-297)) هر سه مجهول الحالند.

عنوان روایت: (ضعیف).

83ـ (سهل بن زیاد) از حضرت باقر روایت كرده كه «فرمود گویا می‌بینم عبد الله شریک عامری را كه عمامه سیاهی دنباله‌اش میان دو شانه‌اش آویخته شده بر سر گذارده در پائین كوه پیش روی قائم ما با چهار هزار نفر الله اكبر گویان به بالای كوه رو آورده‌اند».

ترجمه راوی: سهل بن زیاد به ترجمه راوی روایت شماره 45 رجوع شود.

عنوان روایت: (ضعیف).

84ـ (سالم بن مكرم ابی خدیجه) می‌گوید «از حضرت صادق شنیدم كه می‌فرمود از خدا خواسته بودم كه پسرم اسماعیل را بعد از من باقی بگذارد، خدا اجابت نكرد ولی در عوض درباره پسرم رتبه و منزلت دیگری بمن بخشید و آن این است كه اسماعیل اول كسی می‌باشد كه ده نفر از اصحابش زنده می‌شود، از آن جمله عبد الله بن شریک است كه علمدار او خواهد بود».

ترجمه راوی: سالم بن مكرم ابو خدیجه از (غلاة) یعنی از پیروان ابو الخطاب بود، مرحوم شیخ در (فهرست) و ابن داود، از همین جهت او را در عداد ضعفا قرار داده‌اند([[298]](#footnote-298)).

عنوان روایت: (ضعیف).

85ـ عین همین مضمونرا صاحب كتاب منتخب البصائر نیز از جمعی كه منتهی به (ابو خدیجه) مزبور می‌شود پروردگار است.

عنوان روایت: (ضعیف).

86ـ (جعفر بن فضل) می‌گوید از (محمد بن فرات) پرسیدم (اصبغ) را ملاقات كردی؟ گفت بله، با پدرم او را ملاقات كردم، پیر مردی بود كه موی سر و صورتش سفید شده و ریش درازی داشت، پدرم از او تقاضا كرده بود حدیثی كه از علی  شنیده‌است برایش نقل كند گفت «از حضرت علی شنیدم می‌فرمود من سید پیرمردانم و در من سنتی از سنتهای ایوب است و..............».

ترجمه راوی: جعفر بن فضل گمنام است.

بطوریكه علامه در قسم ثانی از خلاصه می‌نویسد محمد بن فرات گاهی مدعی (بابیت) بود و زمانی دعوی پیغمبری می‌كرد، و طبق روایاتی كه كشی نقل می‌كند از (غلاة) بوده و شراب هم می‌خورده‌است، عاقبت در دست ابراهیم بن مهدی ابن منصور بقتل رسید([[299]](#footnote-299)).

عنوان روایت: (ضعیف).

87ـ (داود الرقی) می‌گوید: «بامام عرض كردم چون پیر شده و استخوانهایم نازک گردیده‌است، دوست می‌دارم در راه شما كشته شوم، فرمود اگر فعلا موفق نشوی در آتیه موفق خواهید شد».

ترجمه راوی: بطوریكه ابن غضائری و نجاشی می‌نویسند داود الرقی فاسد المذهب و محل اعتماد غلاة بوده است، محقق بحرانی و فاضل جزائری و شهید ثانی و ابن داود نیز او را از ضعفا می‌دانند([[300]](#footnote-300)).

عنوان روایت: (ضعیف).

88ـ محمد بن عبد الله بن غالب و (محمد بن ولید) از (عبد الله بن خفقه) روایت كرده‌اند «كه ابان بن تغلب برایم نقل كرد گذارم بجماعتی افتاد كه نسبت بمن از لحاظ اینكه از حضرت صادق نقل حدیث می‌كردم نكوهش می‌كردند ـ تا اینكه می‌گوید دیدم جمعی از كودكان از جائی می‌گذشته و این جملات را می‌خوانند: «العجب كل العجب بين الجمادي والرجب» سپس از حضرت معنی آن را پرسیدم، فرمود مراد ملاقات مردگان با زندگان است».

ترجمه راوی محمد بن عبد الله بن غالب طبق شهادت نجاشی و علامه ابن داود واقفی بوده‌است([[301]](#footnote-301)).

محمد بن ولید هر چند فطحی مذهب بوده، ولی مورد توثیق علمای رجال می‌باشد([[302]](#footnote-302)) عبد الله بن خفقه اسمش در كتب رجال مذكور نیست.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل).

89ـ (صاحب كتاب منتخب البصائر) می‌گوید به كتابی برخوردم كه متضمن خطبه‌های علی امیر المؤمنین بود وقسمتی از آنها از (ابو الروح فرج بن فروه) از (مسعدة بن صدفه) از جعفر بن محمد روایت شده بود؛ در آنجا خطبه‌ای است بنام (مخزون) از جمله جملاتش این است «فيا عجب كل العجب بين جمادي و رجب» مردی از علی  پرسیده تعجب شما از چیست؟ فرمود چگونه تعجب نكنم و حال آنكه قضای خدا درباره شما جاری گشته و شما نمی فهمید؛ آگاه شوید، صداهائی خواهد رسید كه در بین آنها مرگ‌هائی واقع می‌شود و مردگان زنده می‌گردند و...........».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[303]](#footnote-303)).

90ـ (محمد بن سالم بن ابی سلمه كندی) از حسن بن شاذان واسطی نقل می‌كند كه «نامه‌ای مبنی بر شكایت از تعد یاتیگه اهل واسط بمن می‌كردند بحضرت رضا نوشتم، تا اینكه می‌گوید حضرت در جواب نوشت خدا از دوستان عهد و پیمان گرفته كه در ایام دولت باطله صبر كنند، پس بحكم خدا صبر كن، اگر سید خلایق قیام بكند هر آینه می‌گوید: ­﴿قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَا مَنۢ بَعَثَنَا مِن مَّرۡقَدِنَاۜ ۗ هَٰذَا مَا وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَصَدَقَ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ٥٢﴾ [یس: 52]([[304]](#footnote-304)).

ترجمه راوی: علامه علامه در قسم ثانی از خلاصه و مجلسی در وجیزه و ابن داود وابن غضائری محمد بن سالم بن ابی سلمه كندی سجستانی را از ضعفا می‌دانند([[305]](#footnote-305)).

عنوان روایت: (ضعیف).

91ـ (صالح بن سهل) می‌گوید: «حضرت صادق در تفسیر این آیه ­﴿ثُمَّ رَدَدۡنَا لَكُمُ ٱلۡكَرَّةَ عَلَيۡهِمۡ…﴾([[306]](#footnote-306)) فرمود حسین بن علی با هفتاد نفر از اصحابش كه با وی كشته شده بودند خروج خواهد كرد، در حالتیكه در سرهایشان كلاه خود‌های مُذهَّب دو رو و یا دو لبه می‌باشد».

ترجمه راوی: بطوریكه ابن غضائری و كشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه و سید طاووس در تحریر و ابن داود می‌نویسند صالح بن سهل از غلاة و جعال حدیث بود([[307]](#footnote-307)).

عنوان روایت: (ضعیف).

92- (مسعده بن صدقه) از حضرت روایت كرده كه علی  می‌فرمود من سید پیرمردانم وخداوند اهل وعیالم را برایم جمع می‌كند و.............».

ترجمه راوی: علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه وفاضل جزائری سعده بن صدقه را از ضعفا می‌دانند([[308]](#footnote-308)).

ترجمه روایت: (ضعیف).

93- (محمد بن خالد بن عبد الله البجلی) می‌گوید «حضرت باقر فرمود كه علی می‌فرمود اگر كسی بخواهد با شیعه دجال جنگ بكند باید جنگ بكند با آنانی كه برای عثمان و اهل نهروان گریه می‌كنند، و كسیكه بمیرد با اعتقاد باینكه عثمان مظلوم كشته شده، دچار غضب خدا شده و (دجال) را هم نخواهد درک كرد! مردی عرض كرد چگونه‌است حال كسیكه پیش از قضیه عثمان مرده باشد؟ فرمود از قبرش بیرون میآید تا اینكه قسمت اعتقاد پیدا كند، هر چند بینی او بخاک مالیده می‌شود».

ترجمه روای: محمد بن خالد بن عبد الله البجلی امامی ولی مجهول الحال است([[309]](#footnote-309)).

ترجمه روایت: (ضعیف).

94- (احمد بن محمد بن خالد البرقی) و (محمد بن خالد البرقی) و (محمد سلیمان دیلمی) از عبد الرحیم قصیر روایت كرده‌اند كه حضرت باقر بمن فرمود اگر قائم ما قیام بكند حمیرا: (عائشه) زنده می‌شود، تا اینكه حضرت با وحدبزند وانتقام فاطمه دختر پیغمبر را از او بگیرد».

ترجمه روای: احمد بن محمد بن خالد البرقی گرچه ثقه و مرد جلیل القدری بود، ولی بطوریكه نجاشی و شیخ در (فهرست) و علامه در (خلاصه) می‌نویسند غالباً از ضعفاً نقل روایت می‌كرد و بروایات مرسله زیاد اعتماد می‌كرد، بطوریكه در اثر آن چنانكه ابن غضائری می‌نویسد ـ مورد طعن قمیین بوده‌است، در هر حال با وجود اینكه خودش از ثقا**ة** است، روایاتش چندان مورد اعتماد علما نمی باشد([[310]](#footnote-310)).

محمد بن خالد البرقی بعقیده جمعی مانند نجاشی و ابن غضائری و شهید ثانی از ضعفا می‌باشد([[311]](#footnote-311)).

محمد بن سلیمان الدیملی از غلاة است به ترجمه راوی روایت شماره (21) مراجعه شود.

عبد الرحیم القصیر بعقیده صاحب معتبر از ضعفا و بعقیده جمعی از علما از حسان می‌باشد([[312]](#footnote-312)).

عنوان روایت: (ضعیف).

95ـ (عبد الكریم الخثعمی) از حضرت صادق روایت كرده: «وقتیكه قیام قائم نزدیک شود در ماه جمادی الثانی و در ده روز از ماه رجب باران شدیدی كه مانند آن را هیچكس ندیده باشد باریده و در اثر آن خداوند گوشتها و بدنهای مؤمنین را در قبرهایشان می‌رویاند، گویا می‌بینم آنانر كه از سمت (جهینه) رو میآورند و موی‌هایشان را از گرد و خاک تكان می‌دهند!».

ترجمه راوی: عبد الكریم الخثعمی باتفاق علمای رجال (واقفی) بوده، هر چند جمعی او را از ثقات می‌دانند ولی علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن غضائری روایاتش را قابل عمل نمی دانند ـ مخصوصاً ابن غضائری می‌گوید (واقفه) این شخص را از خودشان می‌دانند و (غلاة) زیاد از او نقل روایت می‌كنند([[313]](#footnote-313)).

عنوان روایت: (ضعیف).

96ـ (مفضل بن عمر) می‌گوید «حضرت صادق فرموده حضرت قائم از ظهر كوفه خروج می‌كند، و27 نفر از اشخاص ذیل نیز با او از همانجا خروج خواهند كرد: پانزده نفر از قوم موسی آنانیكه مردم را بحقیقت راهنمائی می‌كردند، و هفت تن از اصحاب كهف و یوشع بن نون و سلیمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر، كه اینان از یاران و حكام آن حضرت خواهند بود».

ترجمه راوی: بطوریكه ابن غضائری و نجاشی می‌نویسند مفضل بن عمر الجعفی از (غلاة) و پیروان مذهب (خطابی) و بسیار دروغگو و جعال حدیث بود، علامه در قسم ثانی از خلاصه ومجلسی در وجیزه و ابن داود و....... نیز او را از ضعفا می‌دانند([[314]](#footnote-314)).

عنوان روایت: (ضعیف).

97ـ (عیاشی) نیز همین مضمون را از مفضل بن عمر روایت می‌كند.

98ـ (احمد بن عبید) و (یحیی بن زكریا نرماسیری) و (علی بن ابی حمزه سالم البطائنی) بوسیله جمعی از حضرت باقر روایت می‌كنند كه فرمود «اگر قائم آل محمد خروج بكند خدا بوسیله ملائكه باو یاری خواهد كرد، اول كسی كه باو بیعت می‌كند محمد و دومی علی  خواهد بود».

ترجمه راوی: احمد بن عبید مجهول الحال است([[315]](#footnote-315)) یحیی بن زكریای نرماسیری طبق شهادت علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن داود و ابن غضائری و نجاشی از غلاة وجعال حدیث بود ([[316]](#footnote-316)).

علی بن ابی حمزه سالم البطائنی (به ترجمه راوی روایت شماره (38) مراجعه شود).

عنوان روایت: (ضعیف).

99ـ (حسن بن علی الزیتونی) و (احمد بن هلال) درباره علائم ظهور قائم از حضرت رضا حدیث مفصلی روایت كرده و از آن جمله این است: «مردم در قرص آفتاب بدنی می‌بینند، و در آن موقع صدائی از آسمان می‌رسد كه این امیر المؤمنین است!».

ترجمه راوی: حسن بن علی الزیتوی الاشعری امامی ولی مجهول الحال است([[317]](#footnote-317)).

بطوریكه شیخ در رجال و فهرست و صاحب كتاب تهذیب در باب وصیت و صاحب تحریر می‌نویسند احمد بن هلال از (غلاة) بوده‌است، وحتی بعضی از اینان رسما او را لعنت كرده‌اند([[318]](#footnote-318)).

عنوان روایت: (ضعیف).

100ـ عین همین مضمون را (حمیری) نیز از (احمد بن هلال) روایت كرده‌است.

101ـ (مفضل بن عمر) می‌گوید «حضرت صادق فرموده حضرت قائم پس از ظهورش میاید سر قبر مؤمنینی و می‌گوید، مؤمن! صاحبت ظهور كرده، اگر می‌خواهی ملحق باو بشوی پاشو و چنانچه بخواهی در كرامت پرورگارت بمانی همین جا بمان».

ترجمه راوی به ترجمه راوی روایت شماره (96) رجوع كنید.

عنوان روایت: (ضعیف).

102ـ در زیارت جامعه كه (محمد بن اسماعیل برمكی) و (موسی بن عبد الله نخعی) آن را از حضرت ابی الحسن الثالث روایت كرده‌اند، دارد كه «خدایا قرار بده ما را از كسانی كه پیروی می‌كند آثار شما را ـ تا اینكه می‌گوید ـ و برمی‌گردد در رجعت شما و بریاست می‌رسد در دولت شما».

ترجمه راوی: بطوریكه ابن غضائری می‌نویسد محمد بن اسماعیل برمكی از ضعفا می‌باشد([[319]](#footnote-319)).

موسی بن عبد الله نخعی امامی ولی ظاهراً مجهول الحال است([[320]](#footnote-320)).

عنوان روایت: (ضعیف).

103ـ (علی بن محمد بن مسعده) و (حسن بن علی بن فضال) بوسیله جمعی در خصوص زیارت اربعین از حضرت روایت كرده‌اند: «گواهی می‌دهم باینكه من نسبت بشما ایمان دارم و برجعت شما یقین دارم».

ترجمه روایت: علی بن محمد بن مسعده ظاهراً مهمل است ـ حسن بن علی بن فضال به ترجمه راوی روایت شماره (72) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل).

104ـ در كتاب من لا یحضره الفقیه نوشته كه حضرت صادق فرمود «از ما نیست كسی كه برجعت ما معتقد نباشد و متعه را حلال نداند».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[321]](#footnote-321)).

105ـ (سهل بن زیاد) و (محمد بن سلیمان الدیلمی) و (سلیمان دیلمی) از (ابی بصیر) روایت كرده می‌گوید «این آیه ­﴿وَأَقۡسَمُواْ بِٱللَّهِ جَهۡدَ أَيۡمَٰنِهِمۡ…﴾ خدمت حضرت صادق تلاوت كردم، فرمود درباره این آیه چه می‌گوئی؟ ـ تا آخر آنچه كه در روایت 69 مذكور است».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (45) و روایت شماره (21) مراجعه كنید.

عنوان روایت: (ضعیف)([[322]](#footnote-322))

106ـ همین مضمونرا (عیاشی) از (ابی بصیر) نقل می‌كند.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[323]](#footnote-323))

107ـ همین مضمونرا (ابراهیم بن اسحق) بوسیله جمعی از حضرت باقر و صادق روایت كرده‌است.

ترجمه راوی: بطوری كه مرحوم شیخ در (فهرست) وابن غضائری ونجاشی می‌نویسند ابراهیم بن اسحق از (غلاة) بوده‌است([[324]](#footnote-324)).

عنوان روایت: ضعیف

108ـ (سهل بن زیاد) و (محمد بن حسن بن شمون) و (خالد الاصم) و (عبد الله بن القاسم البطل) می‌گویند كه «حضرت صادق این آیه را این طور تفسیر فرموده‌اند: ­﴿وَقَضَيۡنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَتُفۡسِدُنَّ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَّتَيۡنِ﴾ یعنی قتل علی بن ابی طالب و امام حسن ­﴿وَلَتَعۡلُنَّ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ٤﴾ یعنی قتل حسین بن علی ­﴿فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ أُولَىٰهُمَا﴾ یعنی چون وقت خونخواهی حسین بن علی در رسد ­﴿بَعَثۡنَا عَلَيۡكُمۡ عِبَادٗا لَّنَآ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِ﴾ یعنی بر می‌انگیزیم پیش از خروج قائم جمعی را كه تمام قاتلین آل محمد را می‌كشند ­﴿وَكَانَ وَعۡدٗا مَّفۡعُولٗا ٥﴾ یعنی خروج قائم وعده‌ای است ثابت و مسلم ­﴿ثُمَّ رَدَدۡنَا لَكُمُ ٱلۡكَرَّةَ عَلَيۡهِمۡ﴾ یعنی خروج می‌كند امام حسین باهفتاد نفر از اصحابش در حالیكه كلاه‌های طلا كاری و دو رو یا دو لبه بر سر گذارده‌اند و همواره بمردم ابلاغ می‌كنند كه این شخص امام حسین است تا اینكه مردم او را با (دجال) و شیطان اشتباه نكنند، وقتیكه مردم نسبت به حسین بن علی كاملا معرفت پیدا كردند قائم  وفات می‌كند و حسین بن علی او را غسل می‌دهد».

ترجمه راوی: سهل بن زیاد و عبد الله بن قاسم البطل بطوریكه در ترجمه راوی روایت شماره (45) و شماره (14) نوشتم از (غلاة) می‌باشند، محمد بن حسن بن شمون نیز طبق شهادت شیخ و نجاشی و علامه در خلاصه و ابن داود و.......... از (غلاة) بوده‌است([[325]](#footnote-325)).

خالد الاصم مجهول احال است([[326]](#footnote-326)).

عنوان روایت: ضعیف.

109ـ صفوان می‌گوید «از حضرت صادق درخواست كرده بودم كه بمن اجازه زیارت حسین بن علی را بدهد، سپس از او خواهش كردم كیفیت زیارت آن حضرت را بمن بیآموزد ـ از جمله فقرات زیارت نامه این است: «وأشهد الله وملائكته وأنبيائه ورسله أني بكم مؤمن وبإيابكم موقن».

120ـ در (كتاب مصباح) در زیارتنامه حضرت عباس دارد: من نسبت بشما و برجعت شما یقین دارم».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[327]](#footnote-327)).

111ـ در (كتاب مصباح الزیارة) زیارتنامه‌ای ذكر شده كه (ابن عیاش) از (خیر بن عبد الله) از (حسین بن روح) نقل كرده، در آنجا دارد «وحتد العود في حضرتكم والفوز في كرتكم».

ترجمه راوی: احمد بن محمد بن عبید الله بن حسن بن عیاش بطوریكه شیخ در رجال و فهرست و نجاشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن داود می‌نویسند در آخر عمرش دچار اختلال شده بود، بعضی می‌گویند مقصود اختلال عقلی می‌باشد ولی عبارات نجاشی مشعر است بر اینكه دچار اختلال مذهبی شده بود، در هر حال علمای رجال نامبرده و فاضل جزائری و مجلسی در وجیزه این شخص را از (ضعفا) می‌دانند([[328]](#footnote-328)).

عنوان روایت: ضعیف.

112ـ در كتاب (اقبال الاعمال) و (مصباح الـمتهجد) دعائی در باره روز تولد حسین بن علی  ذكر شده از جمله فقراتش این است: «حسین بن علی در روز رجعت به نصرت الهی كمک كرده می‌شود».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل.

113ـ در زیارتنامه حضرت قائم  در سرداب كه در كتاب (مصباح الزائر) نقل شده دارد «فاجعلنی یا رب فیمن یكر فی رجعته یعنی: خدایا قرار بده مرا از كسانی كه بر می‌گردند در رجعت او».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[329]](#footnote-329)).

114ـ در كتاب نامبرده زیارتنامه دیگری درباره آن حضرت در سرداب نقل شده از جمله فقراتش این است: «و أن يجعل لي كرَّةً في ظهورك ورجعةً في أيّامك».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

115ـ باز در كتاب مزبور زیارتنامه‌ای در خصوص آن حضرت نقل شده كه می‌گوید «اللهم اني أدين لك بالرجعة بين يدي صاحب هذه البقعة».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

116ـ (علی بن طاووس) در كتاب (مصباح الزائر) از حضرت صادق روایت كرده «هر كسی اگر چهل روز این عهدنامه را بخواند خدا او را از انصار قائم ما قرار می‌دهد و چنانچه پیش از ظهور قائم بمیرد خدا او را از قبرش بیرون آورده و در عوض هر كلمه از آن هزار حسنه باو بخشیده و هزار سیئه از نامه عملش محو می‌كند، بعد خود عهد نامه را می‌نویسد».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

117ـ (علی بن طاووس) در كتاب نامبرده می‌گوید از حضرت صادق روایت شده «هر كس اگر بخواهد قبر حضرت ختمی مرتبت را از دور زیارت بكند باید بگوید ـ زیارتنامه ذكر كرده تا انیكه می‌گوید-: إني من القائلين بفضلكم مقر برجعتكم «یعنی من بفضلیت و رجعت شما اقرار دارم».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[330]](#footnote-330))

118ـ (محمد بن سنان) بوسیله جمعی خصوص كیفیت قبض روح مؤمن از حضرت صادق روایت كرده می‌گوید «مؤمن پس از مردنش آل محمد را در بهشت زیارت می‌كند و با آنان می‌خورد و می‌آشامد ـ تا اینكه می‌گوید ـ پس از قیام قائم خدا ایشان را زنده می‌كند».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره (10) مراجعه شود.

عنوان روایت: ضعیف.

119ـ همین مضمونرا شیخ حسن بن سلیمان در كتاب مختصر بوسیله جمعی از (محمد بن سنان) روایت كرده‌است.

عنوان روایت: ضعیف.

120ـ (حسین بن محمد بن عامر) بوسیله جمعی زیارتنامه‌ای از حضرت صادق روایت كرده و در آنجا داردكه «إنّي من المؤمنين برجعتكم».

ترجمه روایت: حسین بن محمد بن عامر امامی ولی مجهول الحال است([[331]](#footnote-331)).

عنوان روایت: (ضعیف)([[332]](#footnote-332)).

121ـ (حسین بن عبد الله الرجانی) از حضرت صادق روایت كرده كه علی فرمود «منهم فاروق اكبر و صاحب میسم و صاحب نشر اول و نشر آخر و صاحب رجعت‌ها ودولت ها».

ترجمه راوی: حسین بن عبد الله الرجانی ظاهراً امامی ولی مجهول الحال است([[333]](#footnote-333)).

عنوان روایت: ضعیف.

122ـ (محمدبن مروان) از ثمالی از حضرت صادق زیارتنامه‌ای نقل كرده كه از جمله فقراتش این است: ما برای یاری شما آماده هستیم، تا اینكه خدا زنده بكند شما را.

ترجمه راوی: محمد بن مروان مجهول الحال است([[334]](#footnote-334)).

عنوان روایت: ضعیف.

123ـ (محمد بن مجیب جوهری) بوسیله جمعی از حضرت صادق روایت كرده كه می‌گوید: «چون نزدیک قبر حسین بن علی وسایر ائمه رسیدی، بگو: ««اللهم لا تجعله آخر العهد من زيارة قبر ابن نبيك وابعثه مقاماً محموداً تنتصر به لدينك وتقتل به عدوك فإنك وعدته..».

ترجمه روای: محمد بن مجیب الجوهری امامی و مجهول الحال است([[335]](#footnote-335)).

عنوان روایت: ضعیف.

124ـ (علی بن طاووس) در كتاب «اقبال الاعمال» می‌گوید «در روز دحو الارض مستحب است خواندن این دعا ـ دعا را می‌نویسد ـ تا اینجا: «وابعثنا في كرته حتد نكون في زمانه من اعوانه».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[336]](#footnote-336)).

125ـ (ابو سلمه) می‌گوید: معنی این آیه را: ­﴿قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ ١٧﴾ از حضرت صادق پرسیدم فرمود درباره علی  نازل شده، ­﴿مَآ أَكۡفَرَهُۥ ١٧﴾ یعنی چه گناهی از علی سرزده بود كه او را كشتند؟ ­﴿مِنۡ أَيِّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥ ١٨ مِن نُّطۡفَةٍ خَلَقَهُۥ﴾ یعنی علی از طینت انبیاء آفریده شده ­﴿فَقَدَّرَهُۥ ١٩﴾ یعنی راه هدایت را برای علی آسان كرده‌است ­﴿ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقۡبَرَهُۥ ٢١﴾ یعنی بعد از آن علی را مانند پیغمبران می‌میراند ­﴿ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ ٢٢﴾ سپس در رجعت او را زنده می‌كند».

ترجمه روای: تقریباً شش نفر باین كنیه (ابو سلمه) معروفند 1- محمد بن حنظله العبدی ابو سلمه 1- محمد بن حنظله القیسی ابو سلمه 3- خالد بن سلمه الجهنی الكوفی ابو سلمه 4- راشد بن سعید الفزاری ابو سلمه 5ـ علیم بن محمد البكری ابو سلمه 6- غیلان بن عثمان ابو سلمه بطوریكه مرحوم مامقانی در كتاب «نتائج التنقيح» بترتیب در ص 136 و 48 و 53 و110 و120 می‌نویسد تمام اینان مجهول الحالند.

عنوان روایت: ضعیف.

126ـ همین مضمون را صاحب كتاب «كنز الفوائد» نیز از (ابو سلمه) نقل می‌كند.

عنوان روایت: ضعیف.

127ـ (عبد الله بن الرحمن الاصم) و (منفصل بن صالح) از ابی عبد الله جدلی نقل می‌كند «كه روزی رفتم خدمت علی  می‌فرمود من دابة الأرض هستم».

ترجمه راوی: عبد الله بن عبد الرحمن الاصم بطوریكه نجاشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن غضائری و ابن داود می‌نویسند از (غلاة) و از دروغگویان بصره بوده‌است([[337]](#footnote-337)).

مفضل بن صالح به ترجمه راوی روایت شماره (58) رجوع كنید.

عنوان روایت: ضعیف.

128ـ (عمرو بن ابی المقدام ثابت بن هرمز) از (جابر) روایت كرده می‌گوید «از حضرت باقر شنیدم كه می‌فرمود بخدا قسم مردی از ما اهل بیت پس از مردنش سیصدونه سال سلطنت خواهد كرد، عرض كردم در چه وقت؟ فرمود پس از وفات قائم  پرسیدم حضرت مهدی چند سال سلطنت می‌كند؟ فرمود: نوزده سال، پس از آن منتظر رجعت و خروج می‌كند برای خونخواهی حسین بن علی».

ترجمه روای: عمرو بن ابی المقدام ثابت بن هرمز العجلی بطوریكه علامه در قسم ثانی از خلاصه و مجلسی در وجیزه و فاضل جزائری و ابن غضائری می‌نویسند از ضعفا بوده‌است([[338]](#footnote-338)).

عنوان روایت: ضعیف.

129ـ همین مضمون را نیز صاحب اختصاص از (عمرو بن ثابت).

عنوان روایت: ضعیف.

130ـ (ابی عبد الله ریاحی) و (ابی صامت حلوانی) از حضرت باقر روایت كرده‌اند كه «علی  می‌فرمود خدا شش چیز بخشیده‌است: علم مرگ‌ها و علم بلاها و علم قرآن و منم صاحب رجعت‌ها و دولت‌ها، منم صاحب عصاء و میسم، منم آن دابه‌ای كه با مردم سخن می‌گوید».

ترجمه روای: ابی عبد الله ریاحی([[339]](#footnote-339)) و ابی صامت حلوانی([[340]](#footnote-340)) هر دو مجهول الحالند.

عنوان روایت: ضعیف.

131ـ صاحب كتاب بصایر الدرجات نیز همین مضمون را از «ابی صامت حلوانی» نقل می‌كند.

عنوان روایت: ضعیف.

132ـ (محمد بن سنان) و (مفضل بن صالح) از حضرت صادق روایت كرده‌اند كه «علی امیر المؤمنین بیشتر از اوقات می‌فرمود منم قسمت كننده بهشت و دوزخ منم فاروق بزرگ، منم صاحب عصا و میسم».

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره (10) و (58) مراجعه فرمائید.

عنوان روایت: ضعیف.

133ـ همین مضمون را (معلی بن محمد البصری) و (محمد بن جمهور) از (محمد بن سنان) نقل می‌كند».

ترجمه راوی: بطوریكه مجلسی در وجیزه و علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن داود و ابن غضائری می‌نویسند معلی بن محمد البصری مضطرب الحدیث و فاسد المذهب بوده‌است([[341]](#footnote-341)).

محمد بن الجمهور طبق شهادت مرحوم شیخ در رجالش و نجاشی و علامه در قسم ثانی از خلاصه و ابن غضائری، از (غلاة) بوده‌است([[342]](#footnote-342)). محمد بن سنان نیز از غلاة بوده‌است، به ص (139) رجوع شود.

عنوان روایت: ضعیف.

134ـ همین مضمونرا (سهل بن زیاد) و (محمد بن ولید) و (سعید الاعرج) از حضرت صادق نقل می‌كند.

ترجمه راوی: سهل بن زیاد و محمد بن ولید به ترجمه راوی روایت شماره (45) و شماره (88) مراجعه شود.

سعید بن عبد الرحمن الاعرج بطوریكه علامه در (مختلف) و فاضل مقداد در (تنقیح) و فخر در ایضاح می‌نویسند مجهول الحال است([[343]](#footnote-343)).

عنوان روایت: ضعیف.

135ـ (حریز) و (برید بن معویه) از حضرت صادق روایت كرده‌اند كه «روزها وشب‌ها بآخر نمی رسد تا اینكه خدا مردگانرا زنده كند وزندگانرا بمی راند و حق را باهلش بر گرداند».

ترجمه راوی: بطوریكه علمای رجال می‌نویسند (حریز) در سجستان در زمان حیات حضرت صادق بدون اذن او برای خوارج شمشیر كشیده بود، و چون اینكار در شریعت اسلام ممنوع بوده در اثر آن، حضرت او را در مجلسش راه نمی داد، بعضی احتمال داده‌اند كه علت ممنوعیتش از ورود در مجلس حضرت صادق لابد برای این بود كه یک عمل قبیح بزرگی از او بروز كرده‌است، در هر حال صاحب تكمله و منتهی المقال روایات حریز را بمناسبت همان كاریكه در سجستان كرده و از ورود در مجلس حضرت صادق ممنوع شده بود غیر قابل قبول می‌دانند([[344]](#footnote-344)).

برید بن معویه هر چند مورد تجلیل و توثیق علمای رجال می‌باشد، ولی طبق روایاتیكه كشّی نقل كرده از اهل بدع و مورد لعن حضرت صادق بوده‌است([[345]](#footnote-345)).

عنوان روایت: ضعیف.

136ـ احمد بن محمد الایادی و (احمد بن عقبه) می‌گوید: «پدرم می‌گفت از حضرت صادق پرسیدند آیا رجعت حق است؟ فرمود بلی، اول كسی كه خروج می‌كند كیست؟ فرمود حسین بن علی است، كه بعد از قائم خروج خواهد كرد، آیا تمام مردم با او خروج می‌كنند؟ فرمود نه، بلكه بطوریكه خدا می‌گوید ­﴿يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأۡتُونَ أَفۡوَاجٗا ١٨﴾ دسته دسته رجعت می‌كند».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[346]](#footnote-346))

137ـ در كتاب (منتخب البصائر) از حضرت صادق روایت شده «كه امام حسین با آنانیكه با او شهید شده بودند رجعت می‌كند، و هفتاد پیغمبر نیز همراه او می‌باشند، چنانكه با موسی بن عمران هم بودند، حضرت قائم انگشترش را بحسین بن علی می‌دهد، و حسین بن علی آن حضرت را پس از وفاتش غسل خواهد داد».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل.

138- صاحب كتاب نامبرده از جابر جعفی روایت كرده می‌گوید: «از حضرت صادق شنیدم كه می‌فرمود بخدا قسم مردی از شیعیان ما پس از مردنش سیصد و نه سال سلطنت خواهد كرد، عرض كردم در چه وقت؟ فرمود: بعد از قائم. گفتم: قائم چند سال در عالم می‌ماند؟ فرمود: نوزده سال».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[347]](#footnote-347)).

139ـ (اسد بن اسماعیل) می‌گوید «از حضرت صادق پرسیدند مقصود از یومی كه خداوند در این آیه ­﴿…فِي يَوۡمٖ كَانَ مِقۡدَارُهُۥ خَمۡسِينَ أَلۡفَ سَنَةٖ ٤﴾ [المعارج: 4] مقدارش را تعیین كرده چیست؟ فرمود مراد از آن رجعت پیغمبر اكرم است كه مدت سلطنت او در رجعت پنجاه هزار سال است، ومدت سلطنت علی نیز چهل و چهار هزار سال خواهد بود».

ترجمه راوی: اسد بن اسماعیل مجهول الحال است([[348]](#footnote-348)).

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[349]](#footnote-349))

141ـ در كتاب «السلطان الـمفرج عن اهل الايمان» از (علی بن مهزیار) روایت شده می‌گوید «در خواب دیدم كسی بمن گفت امسال برو مكه حضرت قائم را ملاقات خواهی كرد ـ قصه را نقل می‌كند، تا اینكه می‌گوید ـ حضرت قائم بمن گفت: وقتیكه (چنین) مفقود شود، و (مغربی) به جنبش در آید و (عباسی) لشكر كشی بكند، ومردم به (سفیانی) بیعت كنند، آنگاه به (ولی خدا) اذن می‌دهند كه ظهور كند، و با سیصد و سیزده نفر در بین صفا و مروه خروج می‌كنیم و می‌روم كوفه و مسجد آنجا را خراب كرده و سپس آن را مانند اولش بنا می‌كنم، و تمام ابنیه جبابره آنجا را نیز خراب خواهم كرد، و می‌روم یثرب و (حجره) را خراب می‌كنم و كسانیكه در آنجا مدفونند بیرون آورده در حالتیكه بدن آن دو نفر تر و تازه می‌باشد! سپس امر می‌كنم آن دو نفر را به سمت بقیع ببرند و به دو چوبه دار آویزان كنند، و در نتیجه آن چوبه‌ها سبز می‌شود، و مردم بیش از پیش فریفته و گرویده آنان شوند، در این بین منادی از آسمان ندا كند ای آسمان بینداز و ای زمین بگیر!! پس در آن روز جز مؤمن كسی در روی زمین باقی نمی‌ماند، عرض كردم بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود رجعت رجعت! سپس این آیه را تلاوت فرمود ­﴿ثُمَّ رَدَدۡنَا لَكُمُ ٱلۡكَرَّةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَمۡدَدۡنَٰكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ أَكۡثَرَ نَفِيرًا ٦﴾ [الإسراء: 6].

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[350]](#footnote-350))

142ـ احمد بن حسین بن علی فضال و (ابن ابی الخطاب) از (مروان بن مسلم) نقل می‌كند كه (برید عجلی) می‌گوید «از حضرت صادق پرسیدم اسماعیلی كه خدا در این آیه ذكر كرده ­﴿وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِسۡمَٰعِيلَۚ إِنَّهُۥ كَانَصَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ﴾ [مریم: 54] آیا همان اسماعیل پسر ابراهیم است، چنانكه معروف است؟ فرمود او نیست، زیرا اسماعیل پیش از پدرش ابراهیم وفات كرده بود، و ابراهیم پیغمبر و صاحب شریعت بود، اگر همان اسماعیل باشد، پس بسوی چه كسانی مبعوث شده بود؟ عرض كردم پس كیست؟ فرمود مقصود از او اسماعیل پسر حزقیل پیغمبر است كه خدا او را به پیغمبری مبعوث كرده بود قومش او را تكذیب كرده و كشتند و سپس پوست صورتش را كندند، در نتیجه خداوند بر آنان غضب كرده سطاطائیل ملک را كه ملک عذاب است نزد او فرستاده كه قومش را در تحت شكنجه قرار دهد، اسماعیل گفت من احتیاج باین قسمت ندارم، خدا گفت پس حاجت تو چیست؟ عرض كرد ـ پروردگارا تو از خلایق عهد و پیمان گرفتی نسبت بخودت به خدائی و نسبت به محمد به پیغمبری و نسبت باوصیای او به ولایت، و بمخلوق خود خبر داده‌ای آنچه را كه امت پیغمبر پس از او با حسین بن علی خواهند كرد، و بحسین وعده داده‌ای كه او را به دنیا برگردانی تا اینكه از دشمنانش انتقام بكشد، خدایا حاجتم این است كه مرا هم به دنیا برگردانی تا از این مردم كه آزارم كرده‌اند انتقام بگیرم!.

خداوند تقاضای اسماعیل پسر حزقیل را قبول كرده و باو وعده داده كه با امام حسین رجعت كند».

ترجمه روای: احمد بن حسین بن علی الفضال با اینكه فطحی می‌باشند بیشتر علمای رجال او را از ثقات می‌دانند مگر علامه كه او را در قسم ثانی از خلاصه در شماره ضعفا قرار داده‌است([[351]](#footnote-351)).

برید عجلی به صفحه (205) مراجعه كنید.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[352]](#footnote-352)).

143ـ (عبد الله بن عبد الرحمن الاصم) از (حریز) روایت كرده می‌گوید «از حضرت صادق پرسیدم برای چه عمرهای شما كوتاه‌است، با اینكه مردم خیلی نیازمند بشما هستند؟ فرمود: در نزد هر یک از ما صحیفه‌ای است آنچه را كه می‌باید در مدت عمر ما بدان عمل بكنیم در آن نوشته شده، وقتیكه مقرراتش تمام شود معلوم می‌شود كه عمر ما بآخر رسیده، در آن موقع پیغمبر نزد ما آمده خبر مرگ ما را بما اعلام می‌كند حسین بن علی در صحیفه خود آنچه را كه می‌خواست برایش پیش آمد بكند قرائت كرده ـ تا اینكه می‌گوید ـ ملائكه طبق اجازه‌ای كه قبلا برای یاری حسین از خداوند گرفته بودند، موقعی روز عاشوراء بزمین نزول كرده بودند كه حضرت شهید شده بود، لذا مراتب را بخداوند عرضه داشته وخداوند بآنان امر كرد كه همواره ملازم قبه آن حضرت باشید تا اینكه روزی او را به بینید كه زنده شده و خروج كرده‌است، و آنگاه او را یاری كنید، ولی فعلا وظیفه شما این است كه تا آنروز بر آن حضرت گریه كنید گریستن و یاری كردن بر او را مخصوص بشما كرده‌ام».

ترجمه راوی: عبد الله بن عبد الرحمن الاصم از غلاة بوده‌است، بصفحه (202) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

144ـ (جعفر بن محمد بن مالك) و (علی بن خالد العاقولی) و (عبد الكریم الخثمعی) می‌گویند «حضرت صادق در تفسیر این آیه ­﴿يَوۡمَ تَرۡجُفُ ٱلرَّاجِفَةُ ٦ تَتۡبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ ٧﴾ [النازعات: 6-7] فرمود مراد از (راجفه) حسین بن علی و مقصود از (رادفه) علی بن ابی طالب است، اول كسی كه از قبر بیرون آمده و گرد و خاک را از سرش تكان می‌دهد حسین بن علی است، این است معنی آیه ­﴿إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا…﴾ [غافر: 51].

ترجمه راوی: بطوریكه نجاشی و ابن غضائری و علامه در قسم ثانی از خلاصه می‌نویسند جعفر بن محمد بن مالک از غلاة و بسیار دروغگو و جعال حدیث بود، مخصوصاً ابن غضائری می‌گوید این شخص مجمع تمام معایب ضعفا بوده‌است، شیخ طوسی می‌گوید جعفر بن محمد بن مالک از ثقات بوده ولی جمعی او را تضعیف كرده‌اند، و درباره مولد حضرت قائم چیزهای عجیب و غریبی روایت كرده‌است([[353]](#footnote-353)).

علی بن خالد العاقولی اسمش در كتب رجال مذكور نیست، و باصطلاح مهمل است([[354]](#footnote-354)).

عبد الكریم الخثعمیبه صحفه (192) مراجعه كنید.

عنوان روایت: ضعیف.

145ـ همین مضمون را (ابو القاسم علوی) نیز از حضرت صادق روایت كرده‌است.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[355]](#footnote-355))

146ـ صاحب كتاب (روضة الفضايل) نیز همین مضمونرا از حضرت صادق نقل می‌كند.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[356]](#footnote-356))

147ـ (احمد بن محمد السیاری) بوسیله جمعی از عبد الله بن نجیح یمانی روایت كرده می‌گوید «روزی این آیه را ­﴿ثُمَّ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ٨﴾ [التكاثر: 8] در حضور حضرت صادق تلاوت كردم، فرمود مراد از (نعیم) نعمت‌هائی‌است كه خداوند بوسیله محمد و آل محمد بشما انعام كرده‌است ـ تا اینكه می‌گوید ـ سپس این آیه ­﴿ثُمَّ كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٤﴾ [التكاثر: 3] را قرائت كردم، فرمود یک دفعه در رجعت و دفعه دیگر در قیامت خواهید دانست».

ترجمه راوی: احمد بن محمد السیاری از غلاةو قائل بتناسخ نیز بوده‌است به ترجمه راوی روایت شماره (18) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

148ـ نجاشی می‌گوید: بین (ابو حنیفه) و (مؤمن الطاق) قصه‌های چندی واقع شده از آن جمله یک روز ابو حنیفه به مؤمن الطاق گفت به رجعت عقیده داری؟ گفت بلی. ابو حنیفه گفت: پس پانصد دینار بمن قرض بده، وقتیكه من وتو رجعت كردیم آن وقت بشما خواهم داد، مؤمن الطاق گفت باید ضامنی بمن بسپری وضمانت بكند بر آنكه تو در رجعت بصورت انسان بر می‌گردی، زیرا می‌ترسم تو بصورت بوزینه رجعت بكنی و من نتوانم آن را از شما بگیرم!([[357]](#footnote-357)).

149ـ همین قصه با مختصر تغییری در كتاب احتجاج نیز مذكور است.

150ـ (ابراهیم بن محمد الثقفی) می‌گوید «از علی امیر المؤمنین پرسیدند ذو القرنین چیست؟ فرمود مردی بود كه از طرف خدا بسوی قومی مبعوث شده بود، امتش او را تكذیب كرده ویک شاخش ـ یا یک طرف سرش را زده بودند، و در نتیجه مرد سپس خدا او را زنده كرده دو باره بسوی همان جمعیت مبعوث كرد، در این موقع نیز تكذیبش كرده و شاخ دیگر ویا طرف دیگر سرش را زدند، در اثر آن ضربت باز مرد، و در این مرتبه نیز خدا او را زنده كرد، چون دو دفعه شاخ این پیغمبر شاخدار را زده بودند از آن جهت او را ذو القرنین نامیدند!!».

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)

151ـ عین همین مضمون در روایت دیگر نیز نقل شده، ولی در خاتمه می‌گوید در بین شما نیز مانند این شخص موجود است، راوی می‌گوید علی از این جمله خودش را اراده كرده‌است.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[358]](#footnote-358))

152ـ (عبد الله بن اسید كندی) می‌گوید «پدرم می‌گفت روزی با جمعی در مجلس علی امیر المؤمنین نشسته بودیم كه (ابن معن) و (ابن نعج) وارد شدند، در حالتیكه یک پارچه‌ای در حلق عبد الله بن وهب انداخته كشان كشان او را می‌آورند، به حضرت عرض كردند این شخص را بكش و با دروغگویان مداهنه مكن، فرمود نزدیک من آورید، چون بنزدیكش آوردند، فرمود این شخص چه می‌گوید؟ عرض كردند می‌گوید تو دابة الأرض هستی و ضربتی بر سرشما زده می‌شود، رو كرد به عبد الله بن وهب، اینها چه می‌گویند؟ عرض كرد من برای اینها حدیثی نقل كرده بودم كه (عمار بن یاسر) برایم نقل كرده بود، حضرت فرمود رهایش كنید».

ترجمه روای: عبد الله بن اسید كندی و اسید كندی ظاهراً مهمل و مجهول الحالند، گذشته از این ابراهیم بن محمد الثقفی ـ چنانكه در ذیل روایت، پیش نوشتم ـ در سال (283) هجری وفات كرده بوده چنین كسی مستبعد است كه بتواند با یک واسطه از اسید كندی كه طبق مضمون همین روایت  را ملاقات كرده بود، نقل حدیث بكند زیرا فاصله وفات علی  و ابراهیم بطوریكه گفتم (243) بوده‌است، در هر حال این روایت یا از جهت اهمال و مجهول الحال بودن راوی و یا از لحاظ ارسال رواتش ضعیف خواهد بود.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)

153ـ (ثقفی) نامبرده در كتابش «غارات» از (عبایه) روایت كرده كه علی می‌فرمود: «من سید پیر مردانم و در من سنتی از سنتهای ایوب است و......».

ترجمه روای: عبایه بن رفاعه مجهول الحال است([[359]](#footnote-359)).

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[360]](#footnote-360))

154ـ (علی بن عبد الله اسد) و (احمد بن معمر) بوسیله جمعی از ابن عباس روایت كردند كه «این آیه ­﴿إِن نَّشَأۡ نُنَزِّلۡ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةٗ فَظَلَّتۡ أَعۡنَٰقُهُمۡ…﴾ [الشعراء: 4] درباره ما و بنی امیه نازل شده‌است، كه بر آنان سلطنت خواهیم كرد و....».

ترجمه روای: علی بن عبد الله بن اسد و احمد بن معمر اسمشان در كتب رجال مذكور نسیت.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

155ـ (محمد بن عیسی الیقطینی) بوسیله جمعی از ابی بصیر روایت كرده كه «تفسیر این آیه را ­﴿إِن نَّشَأۡ نُنَزِّلۡ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةٗ﴾ از حضرت باقر پرسیدم، فرمود این آیت عبارت از علی امیر المؤمنین است كه در وقت زوال آفتاب آشكار شده و یک ساعت نمایان می‌گردد، بطوریكه تمام مردم او را بخوبی خواهند دید و گردنهای بنی امیه در مقابل آن خاضع خواهد شد».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (5) مراجعه كنید.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[361]](#footnote-361))

156ـ (مفضل بن صالح) از (جابر) از (ابی عبد الله جدلی) روایت كرده می‌گوید «یک روز رفتم خدمت علی امیر المؤمنین كه می‌فرمود: من دابة الأرض هستم».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (58) مراجعه كنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

157ـ (اسماعیل بن اسحق الراشدی) و (خالد بن مخلد) و (عبد الكریم بن یعقوب الجعفی) خبر می‌دهند كه ابی عبد الله جدلی می‌گوید «روزی رفتم خدمت علی امیر المؤمنین فرمود آیا خبر ندهم بتو سه چیزی را پیش از اینكه بیگانه وارد بشود؟ منم بنده خدا، منم دابة الأرض، منم راستگو و عادل روی زمین و برادر پیغمبر روی زمین، سپس فرمود آیا خبر ندهم بتو از بینی و چشمهای مهدی؟ عرض كردم بلی، در این موقع حضرت دستش را به سینه خود زده فرمود منم !!».

ترجمه روای: اسماعیل بن اسحق و خالد بن مخلد و عبد الكریم بن یعقوب اسمشان دركتب رجال ذكر نشده و ظاهراً مهمل می‌باشند.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

158ـ (محمد بن حسن الصباح) و (ابابن عثمان الاحمر البجلی) و (ابی داود) می‌گوید (ابی عبد الله جدلی) می‌گفت: «یک روز خدمت علی  رسیدم كه فرموده بود می‌خواهم هفت حدیث برای تو نقل كنم، مگر اینكه بیگانه وارد شود، گفتم بفرمائید فرمود آیا بینی و چشمهای مهدی را می‌شناسی؟ عرض كردم امیر المؤمنین (شما هستید! و..........!».

ترجمه روای: محمد بن حسن الصباح مجهول الحال است([[362]](#footnote-362)).

بطوریكه كشی و سایر علمای رجال می‌نویسند ابان بن عثمان از (غلاة) یعنی از پیروان مذهب (ناووسیه)([[363]](#footnote-363)) بود، ولی با این حال اغلب علمای رجال بر حسب اجماعی كه كشی نقل كرده این شخص را از ثقات می‌دانند مگر ابن داود و فخر المحققین كه او را در عداد ضعفاء قرار داده‌اند، مرحوم فخر المحققین می‌گوید از پدرم علامه حلی پرسیدم روایات (ابان) را می‌توان قبول كرد؟ فرمود اقرب این است كه روایاتش را باید رد كرد به دلیل آیه ­﴿إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ﴾ و هیچ فسقی مهمتر و بزرگتر از بی‌ایمانی نیست([[364]](#footnote-364)).

ابی داود اینكه از ابی عبد الله جدلی روایت كرده مجهول الحال است([[365]](#footnote-365)).

عنوان روایت: (ضعیف)

159ـ (عمران بن میثم التمار) از (عبایه) نقل می‌كند كه «مردی آمد خدمت علی  عرض كرد مراد از (دابه) چیست؟ فرمود: دابه‌ای است مؤمنه كه قرآن می‌خواند و به رحمن ایمان دارد، غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود».

ترجمه روای: بترتیب به ترجمه راوی روایت شماره (82) و (153) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

160ـ عین همین مضمون را (محمد بن عیسی الیقطینی) نیز از صفوان نقل می‌كند، نهایت آنكه علی  در اینجا در خاتمه می‌گوید: مادرت به عزایت بنشیند، ان دابه عبارت از علی است.

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره (5) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

161ـ (عبد الله ابن الزبیر القرشی) و (عمران بن میثم التمار) می‌گویند «عبایه می‌گفت یک روز خدمت علی امیر المؤمنین بودم می‌فرمود: برادرم پیغمبر بمن خبر داده كه من در خاتمه هزار پیغمبر می‌باشم، و من هم در خاتمه هزار وصی هستم و و من بچیزهائی مكلف هستم كه آنان مكلف بآنها نبودند، من به هزار كلمه علم دارم كه جز من و محمد هیچكس آنها را نمی‌داند مگر آنكه شما از آن كلمات یک آیه در قرآن می‌خوانید: ­﴿۞وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ [النمل: 82].

ترجمه راوی: در كتب رجال چهار نفر باین اسم (عبد الله بن زبیر) نامبرده شده: 1ـ عبد الله بن زبیر قرشی 2- عبد الله بن زبیر اسدی 3- عبد الله بن زبیر والد ابی احمد الزبیری 4ـ عبد الله بن زبیر رسان، اولی از دشمنان علی  و از كسانی بوده كه مدعی خلافت بود، دومی و سومی مجهول الحال و چهارمی ‌بمناسبت اینكه زیدی بوده بعقیده علامه حلی در خلاصه از ضعفا می‌باشد، ممیزات این شخص را هر قدر جستجو كردم بدست نیآوردم، ولی ظاهراً باید مراد از آن همان عبد الله بن زبیر قرشی معروف باشد، زیرا بقیه بنام قریشی معروف نیستند.

لیكن این شخص چون مدعی خلافت و از دشمنان علی  بوده خیلی بعید است كه راوی چنین روایتی كه صریحاً بر خلافت علی  اشعار دارد بوده باشد، ولی این اسم چون مردد بین ضعیف و مجهول الحال است، در هر صورت این روایت ضعیف خواهد بود.

عمران بن مثیم التمار به صفحه قبل مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

162ـ (احمد بن محمد بن اسحق الحضرمی) نیز همین مضمونرا بوسیله جمعی از (عمران بن میثم التمار) از (عبایه) روایت كرده‌است.

ترجمه راوی: احمد بن محمد بن اسحق اسمش در كتب رجال ذكر نشده‌است.

عنوان روایت: (ضعیف)

163ـ (یحی بن ابی بكر) بوسیله جمعی از (ابو هریره) نقل می‌كند كه می‌گوید «پیغمبر ص فرمود: دابة الأرض خروج می‌كند در حالتیكه عصای موسی و انگشتر سلیمان با وی می‌باشد كه با آن عصا صورت مؤمن را جلا داده و بوسیله آن انگشتر روی (كافر را داغ می‌كند)».

ترجمه روای: یحی بن ابی بكر مهمل و گمنام است([[366]](#footnote-366)).

در كتابهای رجال سه نفر باین كنیه (ابو هریره) معروفند: 1- ابو هریره الدوسی كه از اصحاب پیغمبر ص بوده، این شخص گذشته از اینكه در بین شیعه معروف به دروغگوئی و جعل حدیث می‌باشد، بعضی از علمای اهل سنت و جماعت نیز روایاتش را تضعیف كرده و او، را دروغگو می‌دانند، مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سفیان ثوری و ابی اسامه و خوارزمی و جاحظ در كتاب معروف توحیدش و سمعانی([[367]](#footnote-367)).

2ـ ابو هریره بزاز كه ظاهراً از اصحاب حضرت صادق بوده، بطوریكه علامه حلی در خلاصه می‌نویسد عقیقی می‌گوید حضرت صادق یک روز نسبت باو اظهار شفقت فرمود و بر او رحمت فرستاد، مردی عرض كرد این شخص كه همیشه شراب می‌خورده، فرمود مگر برای خداوند مشكل است كه شراب خواری را بمناسبت اینكه دوست علی بوده بیامرزد؟!([[368]](#footnote-368)).

3ـ ابو هریره عجلی این شخص نیز ظاهراً از اصحاب حضرت صادق و یا حضرت باقر بوده، بطوریكه ابن شهر اشوب در كتابش "معالم" می‌نویسد: از شعرای اهل بیت بوده‌است، روایت شده كه ابی بصیر می‌گوید حضرت صادق روزی فرموده بود كیست كه شهرهای ابو هریره را برای من بخواند؟ عرض كردم او كه شراب می‌خورده! فرمود خدا بیامرزد ابو هریره را اگر كسی دشمنی علی  را در دل نداشته باشد، چنانچه مرتكب هرگونه معصیتی بشود خدا او را می‌آمرزد([[369]](#footnote-369)) اینكه این روایت را بدون واسطه از پیغمبر اكرم نقل می‌كند، معلوم است كه همان ابو هریره معروف است.

عنوان روایت: (ضعیف: مهمل)

164ـ (حسین بن علوان) و (سعد بن ظریف) می‌گویند «اصبغ بن نباته می‌گوید یک روز رفتم خدمت علی امیر المؤمنین دیدم نان و سركه و زیت می‌خورد، عرض كردم مقصود از دابه‌‌ای كه خدا در این آیه ­﴿وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ [النمل: 82] خبر داده چیست؟ فرمود: دابه‌ای‌است كه نان و سركه و زیت می‌خورد».

ترجمه راوی: حسین بن علوان به ترجمه راوی روایت شماره (73) مراجعه كنید.

سعد بن ظریف الحنظلی الاسكاف بطوریكه علامه حلی در خلاصه و ابن داود از كشی نقل می‌كنند و در تحریر طاووسی نیز مذكور است، از (غلاة) از پیروان مذهب (ناووسیه) بوده، نجاشی و ابن غضائری و صاحب حاوی نیز این شخص را از ضعفا می‌دانند([[370]](#footnote-370)).

عنوان روایت: (ضعیف)

165ـ (سماعه بن مَهران) و (فضیل بن زبیر) می‌گویند اصبغ بن نباته می‌گفت «معاویه از من پرسیده بود كه شما جماعت شیعه گمان دارید كه علی دابة الأرض است؟ گفتم: ما می‌گوئیم كه یهودی‌ها چنین می‌گویند، معاویه (راس الجالوت) یهودی را احضار كرد و از او پرسید شما كلمه دابة الأرض را میان كتاب‌های خودتان می‌بینید؟ گفت بلی چه چیز است؟ گفت مردی است، اسمش را می‌دانی؟ بلی اسمش (الیا) هست. معاویه گفت چقدر این كلمه با كلمه (علی) شباهت دارد!.

ترجمه روای: سماعه بن مهران طبق شهادت مرحوم شیخ طوسی و جمعی از فقها واقفی بوده و از همین جهت مرحوم صدوق و صاحب مدارک و......... بروایاتش عمل نمی‌كردند([[371]](#footnote-371)).

فضیل بن زبیر مجهول الحال است([[372]](#footnote-372)).

عنوان روایت: (ضعیف)

166ـ (محمد بن عیسی) بوسیله جمعی از ابو بصیر روایت كرده كه «حضرت ابو جعفر فرمود مردم درباره این آیه ­﴿۞وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا﴾ [النمل: 82] چه می‌گویند؟ بعد فرمود: مراد از دابة الأرض علی امیر المؤمنین است».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (5) مراجعه كنید.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[373]](#footnote-373)).

167ـ (محمد بن حسن الصباح) و (ابان بن عثمان) خبر می‌دهند كه صالح بن میثم می‌گفت «از حضرت ابو جعفر تقاضا كردم كه حدیثی برایم نقل كند، فرمود مگر از پدرت حدیث نشنیدی؟ عرض كردم نه، پدرم موقعی مرده بود كه من بچه بودم، بعد گفتم من اینک حدیثی می‌خوانم، چنانچه صحیح خواندم تصدیقم كن، واگر غلط خواندم مرا آگاه نما، فرمود چه شرط مشكلی كردی! عرض كردم اگر درست اداء كردم سكوت كن و گرنه مرا آگاه ساز فرمود این شرط آسانیست، گفتم «من گمانم این است كه علی دابة الأرض است».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (158) مراجعه كنید.

عنوان روایت: (ضعیف)

168ـ (عیسی بن هشام) و (ابان بن عثمان) و جمعی دیگر نیز همین مضمونرا تا آنجا كه صالح می‌گوید من گمان دارم كه علی دابة الأرض است([[374]](#footnote-374)) از صالح نقل كرده‌اند، ولی در اینجا دارد كه «حضرت ابی جعفر در تعقیب بیانات صالح قدری سكوت كرده سپس فرمود می‌بینم شما را كه خواهی گفت علی رجعت خواهد كرد، بعد این آیه را قرائت كرد ­﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖ﴾ [القصص: 85] عرض كردم راستی می‌خواستم همین را هم از شما بپرسم كه فراموش كرده بودم، فرمود می‌خواهی بتو خبر بدهم چیزی را كه از این مهمتر است؟ ­﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا كَآفَّةٗ لِّلنَّاسِ…﴾ [سبأ: 28] هیچ نقطه در روی زمین باقی نمی‌ماند مگر اینكه صدای اشهد ان لا اله الا الله ومحمد رسول الله در آنجا بلند خواهد بود».

ترجمه روای: عیسی بن هشام مجهول الحال است([[375]](#footnote-375)).

عنوان روایت: (ضعیف)

169- (محمد بن عیسی) و (ابان بن عثمان) می‌گویند «حضرت باقر در تفسیر این آیه ­﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖ﴾ [القصص: 85] فرمود پیغمبر بر شما طلوع خواهد كرد».

ترجمه روای: به ترجمه راوی روایت شماره (5) و روایت شماره (158) مراجعه كنید.

عنوان روایت: (ضعیف: مرسل)([[376]](#footnote-376)).

170ـ (جعفر بن محمد بن مالك) بوسیله جمعی از ابی مروان روایت كرده كه «از حضرت صادق معنی این آیه ­﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ…﴾ [القصص: 85] پرسیدم، فرمود دنیا بآخر نمی‌رسد تا اینكه پیغمبر ص و علی  در (ثویه) محلی است در كوفه، جمع شده و همدیگر را ملاقات بكنند و در آنجا مسجدی بنا می‌كنند كه دارای دوازده هزار درب خواهد بود».

ترجمه روای: جعفر بن محمد بن مالک از (غلاة) است به ترجمه راوی روایت شماره (144) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

171ـ تقریباً همین مضمون را (ابراهیم بن اسحق النهاوندی) نیز بوسیله عده‌ای از حضرت صادق نقل می‌كند.

ترجمه روای: بطوریكه مرحوم شیخ طوسی در فهرست و علامه حلی در خلاصه و نجاشی و ابن غضائری می‌نویسند ابراهیم بن اسحق النهاوندی از غلاة و متهم در دین بوده، و از اینرو روایاتش را تضعیف كرده‌اند([[377]](#footnote-377)).

عنوان روایت: (ضعیف)

172ـ (محمد بن عیسی) و (مفضل بن صالح) از زید الشحام روایت كردند كه «حضرت صادق فرمود مراد از (عذاب الادنی) در این آیه ­﴿وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَدۡنَىٰ دُونَ ٱلۡعَذَابِ ٱلۡأَكۡبَرِ…﴾ [السجدة: 21] رجعت است».

ترجمه روای: محمد بن عیسی از غلاة و مفضل بن صالح جعال حدیث بود به ترجمه راوی روایت شماره (5) و راوی روایت شماره (58) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

173ـ (محمد بن عیسی) و (مفضل بن صالح) از زید الشحام روایت كردند كه مقصود از «عذاب الادنی» در آیه مزبور دابة الأرض است».

عنوان روایت: (ضعیف)

174ـ (سلمه بن كهیل) بوسیله عده‌ای از پیغمبر روایت كرده كه «در خطبه حجَّة الوداع می‌فرمود: طائفه عمالقه را خواهم كشت، جبرئیل عرض می‌كند بگو عمالقه را یا من می‌كشم یا علی، پیغمبر هم چنین فرمود».

ترجمه روای: سلمه بن كهیل ظاهراً معاصر با حضرت سجاد و از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق  بود، بطوریكه ابن داود و كشی و علامه می‌نویسند از پیروان مذهب (تبریه) و بلكه از رؤسای این مذهب بوده‌است، و روایاتش را بطور كلی تضعیف كرده‌اند([[378]](#footnote-378)).

عنوان روایت: (ضعیف)

175- (جعفر بن محمد بن حكیم) و (عبد الكریم بن عمرو بن صالح الخثعمی) ملقب به كرام روایت كرده كه حضرت صادق فرمود: «اگر در روی زمین دو نفر باقی بماند یكی از آن دو امام خواهد بود، و آخرین كسیكه می‌میرد نیز امام است، تا اینكه زمین خالی از حجت نماند».

ترجمه روای: جعفر بن محمد بن حكیم بعقیده صاحب مدارک و مجلسی در وجیزه مجهول الحال می‌باشد([[379]](#footnote-379)). عبد الكریم الخثعمی واقفی بوده‌است، به ترجمه راوی روایت شماره (95) مراجعه شود.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[380]](#footnote-380))

176ـ (موسی بن عمران النخعی) و (حسین بن یزید النوفلی) و علی بن ابی حمزه بوسیله پدرش از ابی بصیر نقل می‌كند كه «بحضرت صادق عرض كردم كه از پدری شنیدم كه می‌فرمود بعد از قائم  دوازده امام خواهد آمد، فرمود پدرم گفته بود دوازده مهدی می‌آید، نه دوازده امام، و آن دوازده مهدی جماعتی از شیعیان ما هستند كه مردم را بدوستی درباره ما و معرفت در حق ما دعوت خواهند كرد!!».

ترجمه روای: موسی بن عمران النخعی مجهول الحال است([[381]](#footnote-381)).

حسین بن الیزید النوفلی از شعرا و مردی بود ادیب، و در ری منزل داشت، بطوریكه نجاشی می‌نویسد قمیین او را از غلاة می‌دانستند، و ابن داود نیز از كشی نقل می‌كند كه او از غلاة بوده‌است، در هر حال علمای رجال مانند علامه و ابن داود و شارح تهذیب و فاضل مجلسی روایاتش را رد كرده‌اند([[382]](#footnote-382)).

علی بن ابی حمزه به ترجمه راوی روایت شماره (79) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

177- سید رضی الدین در كتاب «البشارة» می‌گوید «در كتابی كه تألیف (جعفر بن محمد بن مالک كوفی) بوده، دیدم ایشان باسناد خود تا حمران، روایت كرده‌اند كه عمر دنیا صد هزار سال است، بیست هزار سال برای سایر مردم و هشتاد هزار سال برای آل محمد است!».

ترجمه روای: جعفر بن محمد بن مالک از غلاة و بسیار دروغگو بوده‌است به ترجمه راوی روایت شماره (144) مراجعه شود.

عنوان روایت: (ضعیف)

178ـ (محمد بن سالم) از حضرت باقر روایت كرده كه «در تفسیر این آیه ­﴿قَالُواْ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ [غافر: 11] فرمود این آیه مخصوص به اقوامی است كه رجعت می‌كنند ولی مضمونش در قیامت نیز جاری می‌شود».

ترجمه روای: محمد بن سالم مجهول الحال است([[383]](#footnote-383))**.**

عنوان روایت: (ضعیف).

179ـ (معلی بن خنیس) و (ابو المفضل) از (مفضل بن عمر) روایت می‌كنند كه می‌گوید «حضرت صادق فرمود گویا می‌بینم یک تختی از نور در محلی گذارده شده، و روی آن قبه‌ای از یاقوت سرخ كه با جواهرات گوناگون نیز زینت یافته‌است، نصب شده و حسین بن علی بالای آن نشسته‌است و در اطرافش نیز نود هزار قبه سبز رنگ گذارده شده و مؤمنین را می‌بینم كه هموراه بزیارت آن حضرت آمده و بر او سلام می‌دهند، و آنگاه خداوند بمؤمنین می‌گوید اولیای من! هر چه می‌خواهید كنون از من درخواست كنید، زیرا مدت ذلت و آزار شما خیلی بطول انجامید، امروز روزی است هرگونه حاجتی كه داشته باشید برآورده خواهم كرد، خوراک آنان در آن موقع بطور كلی از بهشت می‌رسد».

ترجمه روای: معلی بن خنیس و مفضل بن عمر هردو از غلاة می‌باشند اولی از پیروان مذهب (مغیریه) و دومی از پیروان مذهب «خطابیه» بوده‌است بترتیب به ترجمه راوی روایت شماره (22) و (96) مراجعه كنید.

ابو المفضل محمد بن عبد الله بن المطلب الشیبانی بطوریكه ابن غضائری می‌نویسد جعال حدیث و اغلب چیزهای منكر را نقل می‌كرد، مرحوم شیخ در رجالش می‌گوید جماعتی روایات این شخص را بطور كلی تضعیف كرده‌اند، و مرحوم مجلسی نیز در وجیزه روایاتش را تضعیف كرده‌است([[384]](#footnote-384)).

عنوان روایت: ضعیف

180ـ (ابن شهراشوب) در كتاب مناقب می‌گوید «حضرت رضا در تفسیر این آیه ­﴿...أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ﴾ [النمل: 82] فرمود دابه الأرض عبارت از علی امیر المؤمنین است».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

181ـ (ابن شهراشوب) از ابی عبد الله جدلی روایت كرده كه «علی  می‌فرمود من دابه الأرض هستم».

ترجمه روای: محمد بن علی بن شهراشوب مازندرانی صاحب كتاب «مناقب» در قرن ششم می‌زیسته و معاصر با ابن ادریس صاحب (السرائر) متوفی در سال (578) بوده، چنین شخصی حتماً نمی‌تواند بدون واسطه از ابی عبد الله جدلی كه از اصحاب علی امیر المؤمنین بوده، و همچنین از حضرت رضا -در روایت فوق- نقل روایت بكند، تحقیقاً وسائط چندی در بین بوده كه ایشان حذف كرده‌اند.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل

182ـ (محمد بن مسعود العیاشی) در تفسیرش از جابر روایت كرده كه «حضرت باقر این آیات را این طور تفسیر فرموده‌اند: ­﴿أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖۖ وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٢١ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۚ فَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٞ﴾ [النحل: 21-22] ­﴿أَمۡوَٰتٌ غَيۡرُ أَحۡيَآءٖ﴾ یعنی كفارند و مؤمنین نیستند ­﴿وَمَا يَشۡعُرُونَ أَيَّانَ يُبۡعَثُونَ ٢١﴾ یعنی آنان ایمان نیآوردند كه مشرک هستند ­﴿إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ﴾ معنی این همان طور است كه خدا گفته‌است! ­﴿وَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ﴾[الأنعام: 150] یعنی كسانی كه به حقانیت رجعت ایمان نمی‌آورند».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[385]](#footnote-385))

183ـ عین همین مضمونرا عیاشی نیز از ابی حمزه نقل می‌كند.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[386]](#footnote-386))

184ـ (عبد الرحمن بن محمد علوی) از ابن عباس روایت كرده كه «ایشان در تفسیر این آیه ­﴿وَٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّىٰهَا ٣﴾ [الشمس: 3]گفته‌اند مقصود این است كه اهل البیت در آخر الزمان مالک تمام نقاط روی زمین شده و دنیا را پر از عدل و داد می‌كنند».

عنوان روایت: ضعیف: موقوف([[387]](#footnote-387)).

185- (ابراهیم بن محمد الثقفی) می‌گوید «حضرت صادق فرموده كه علی می‌فرمود من صاحب عصا و میسم هستم».

عنوان روایت: ضعیف مرسل([[388]](#footnote-388)).

186- (محمد بن سنان) و (مفضل بن عمر) نیز همین مضمون را از حضرت صادق روایت كرده‌اند.

ترجمه راوی: به ترجمه راوی روایت شماره (10) و شماره (96) مراجعه كنید.

عنوان روایت: ضعیف.

187- (ابراهیم بن حكم بن ظهیر فزاری) بوسیله جمعی از سلمان فارسی روایت كرده كه «علی میفرمود من صاحب عصا و میسم و فاروق بزرگ و صاحب كرات هستم».

ترجمه راوی ابراهیم بن حكم بن ظهیر فزاری مجهول الحال است([[389]](#footnote-389)).

عنوان روایت: ضعیف.

188- (ابن شهراشوب) در كتاب «مناقب» از حضرت باقر روایت كرده كه «در شرح این كلمات علی «علي يدي تقوم الساعه» می‌فرمود مقصود از ساعت رجعت است».

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[390]](#footnote-390)).

189- علی بن ابی حمزه سالم البطائنی از پدرش از ابی بصیر نقل می‌كند كه «حضرت صادق در تفسیر این آیه ­﴿إِنَّهُمۡ يَكِيدُونَ كَيۡدٗا ١٥﴾ فرمود چون نسبت به پیغمبر و علی و فاطمه حیله كردند لذا خدا فرمود ­﴿إِنَّهُمۡ يَكِيدُونَ كَيۡدٗا ١٥ وَأَكِيدُ كَيۡدٗا ١٦ فَمَهِّلِ ٱلۡكَٰفِرِينَ...﴾ زیرا اگر قام مبعوث شود از جبارین قریش و بنی امیه انتقام می‌گیرید».

ترجمه راوی: علی بن ابی حمزه به ترجمه راوی روایت شماره (79) مراجعه شود.

سالم البطائنی پدر علی بن ابی حمزه مجهول الحال است([[391]](#footnote-391)).

عنوان روایت: ضعیف.

190- (مفضل بن صالح ابی جمیله) و (ابان بن عثمان) از (فضل بن عباس) روایت كردند كه «حضرت صادق فرمود مضمون این آیه: ­﴿فَدَمۡدَمَ عَلَيۡهِمۡ رَبُّهُم بِذَنۢبِهِمۡ فَسَوَّىٰهَا ١٤﴾ [الشمس: 14] در موقع رجعت است ­﴿وَلَا يَخَافُ عُقۡبَٰهَا ١٥﴾ [الشمس: 15] یعنی خدا نمی‌ترسد از اینكه مانند آن عذاب را متوجه آنان بكند در وقتی كه رجعت می‌كنند».

ترجمه راوی: مفضل بن صالح جعال حدیث و بسیار دروغگو و ابان بن عثمان نیز از غلاة بوده‌است، به ترجمه راوی روایت شماره (58) و (158) مراجعه كنید.

فضل بن عباس مجهول الحال است([[392]](#footnote-392)).

عنوان روایت: ضعیف.

191- (عمر بن عبد العزیز) میگوید (عبد الله بن نجیح) می‌گفت كه «من این آیه را ­﴿كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٣ ثُمَّ كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٤﴾ در حضور حضرت صادق تلاوت كردم، فرمود ایشان یک مرتبه در رجعت و یک مرتبه در قیامت خواهند دانست».

ترجمه راوی: عمر بن عبد العزیز از غلاة است به ترجمه راوی روایت شماره (32) مراجعه كنید. عبد الله بن نجیح مهمل و گمنام است.

عنوان روایت: ضعیف: مرسل([[393]](#footnote-393)).

192- (عبد الله بن القاسم الحارثی) بوسیله جمعی از حضرت باقر روایت كرده كه «در تفسیر این آیه ­﴿خَٰشِعَةً أَبۡصَٰرُهُمۡ تَرۡهَقُهُمۡ ذِلَّةٞۚ ذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمُ ٱلَّذِي كَانُواْ يُوعَدُونَ ٤٤﴾ [المعارج: 44] فرمود مراد از (ذلک الیوم) روز خروج قائم است».

ترجمه راوی: عبد الله ابی القاسم الحارثی بطوریكه نجاشی و ابن داود می‌نویسد از غلاة بوده‌است. ابن غضائری می‌گوید این شخص بسیار دروغگو بوده و دروغگوئی او از همان احادیثی كه نقل كرده كاملا هویدا است([[394]](#footnote-394)).

عنوان روایت: ضعیف.

193- كشی در رجالش می‌نویسد (احمد بن علی بن كلثوم) می‌گفت هر وقتیكه موضوع رجعت در حضور حكم بن بشار در میان می‌آمد او آن را انكار می‌كرد، و در تعقیبش ما می‌گفتیم این شخص از مكذبین است.

ترجمه راوی: بطوریكه مرحوم شیخ می‌نویسد احمد بن علی بن كلثوم سرخسی متهم به غلو بوده، و از ظاهر كلمات كشی نیز استفاده می‌شود كه از غلاة بوده‌است، در هر حال جمعی مانند فاضل مجلسی در وجیزه و علامه حلی در خلاصه و ابن داود و صاحب حاوی روایاتش را بطور كلی رد كرده‌اند([[395]](#footnote-395)).

عنوان روایت: ضعیف.

194- كشی از (ادریس بن ایوب) و (عبد العزیز العبدی) و از زراره نقل میكند كه حضرت باقر فرمود «جابر معنی و تفسیر این آیه را می‌داند ­﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖ﴾ [القصص: 85].

ترجمه راوی: ادریس بن ایوب مهمل و گمنام است.

عبد العزیز العبدی بعقیده علامه در خلاصه و مجلسی در وجیزه و ابن داود و نجاشی از ضعفا می‌باشد([[396]](#footnote-396)).

عنوان روایت: ضعیف.

195- كشی از روات نام برده و جمعی دیگر نقل می‌كند كه زراره و محمد بن مسلم می‌گویند «احادیثی كه ما از جابر نقل می‌كردیم از حضرت باقر پرسش كردیم و سپس گفتیم ما را با جابر چه كار كه باحادیث وی اعتماد می‌كنیم، حضرت فرمود ایمان جابر بحدی رسیده كه همواره این آیه را قرائت می‌كرد ­﴿إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖ﴾ [القصص: 85]».

عنوان روایت: ضعیف.

196- كشی همین مضمون را از محمد بن اسماعیل و جمعی دیگر نقل می‌كند.

ترجمه راوی: محمد بن اسماعیل مهمل و گمنام است.

عنوان روایت: ضعیف.

197- (ابی عبد الله برقی) از حضرت صادق روایت كرده كه حضرت صادق فرمود «هر كسی اگر نسبت به هفت چیز كه از آن جمله رجعت است اقرار داشته باشد، حتماً مؤمن است».

عنوان روایت: ضعیف مرسل([[397]](#footnote-397)).

198- (ابن عبدوس) بوسیله جمعی از حضرت رضا روایت كرده كه فرموده «كسی كه مقر به توحید باشد -تا اینكه می‌گوید- رجعت و متعتیین را نیز اقرار داشته باشد و معتقد به معراج، سؤال قبر، حوض كوثر، شفاعت و اینكه بهشت و دوزخ مخلوق است و صراط و میزان و بعث و نشور و جزاء و حساب بوده باشد آنكس حقاً مؤمن و از شیعیان ما اهل البیت خواهد بود».

ترجمه راوی: ابن عبدوس بعقیده صاحب حاوی از ضعفا و بعقیده مامقانی و غیره مجهول الحال است([[398]](#footnote-398)).

عنوان روایت: ضعیف.

شماـ خواننده محترم ـ چنانچه در مطالعه ترجمه روات این احادیث دقت كرده باشی البته فهمیدی كه در بین اینها حتی یک حدیث صحیح هم موجود نیست، بلكه تمام این 198 حدیث بجز شش تا كه باصطلاح (حسن) است، بمناسبت اینكه رواتشان به غلاة و اشخاص مجهول الحال و مهمل منتهی می‌شوند، و یا اینكه اصلاً حذف شده‌است، ضعیف و غیر قابل قبول است ـ گرچه همه اینها بر فرض اینكه صحیح هم بودند در این موضوع مورد قبول نبودند، زیرا خبر واحد چنانكه مكرر یادآوری كردم از ادله ظنیه‌است، وجواز عمل بدلیل ظنی ـ بر فرض ثبوت حجیتش ـ منحصر در مسائل ظنیه یعنی مسائلی است كه دلیل ظنی هم در آنها كفایت می‌كند، مانند احكام فرعیه عملیه، ولی در احكام قلبی و مسائل اعتقادیه كه علماء آنها را به احكام علمیه و یقینیه تعبیر می‌كنند، چون ثبوت آنها منوط به علم و یقین است به هیچ وجه دلیل ظنی مانند خبر واحد وغیره در آنها معتبر نیست، چنانكه در صفحه (48) و (49) دانستی كه علمای بزرگ امامیه مانند شیخ مرتضی انصاری، شهید ثانی، شیخ طوسی، ابن ادریس، شیخ طبرسی و سید مرتضی همه متفقند در اینكه در احكام اعتقادیه نباید اعتماد به ادله ظنیه مانند خبر واحد ـ اگر چه خبر صحیح باشد و اجماع منقول و غیره نمود دلیل ظنی در احكام اعتقادیه بطور كلی مردود و غیر قابل قبول است.

چون دانستیم این اخبار از جهت سند ضعیف و مردود است خوبست اكنون آنها را عرضه بقرآن كریم نموده به بینم از اینجا چه نتیجه می‌گیریم زیرا عمده میزان صحت احادیث ـ مخصوصاً احادیث مربوطه به مسائل اعتقادیه، قرآن كریم است یعنی حدیثی كه متضمن یكی از احكام و مسائل اعتقادیه‌است، چنانچه مضمونش مخالف و یا غیر موافق با قرآن بوده باشد باید آن را طرح نمود، چنانكه مرحوم شیخ انصاری با اینكه عقیده‌اش این است كه خبر متواتر در شریعت اسلام خیلی كمیاب است با این حال صریحاً در كتاب رسائل می‌فرماید كه اخبار وارده از ائمه درباره لزوم طرح خبر مخالف یا غیر موافق با قرآن در مسائل اعتقادیه بحد تواتر رسیده‌است پس اكنون مراجعه به قرآن نموده، به بینیم در باره رجعت چه می‌گوید؟

قرآن مي‌گويد: مردگان هيچگاه بدنيا بر نمي‌گردند

از اینرو هر حدیثی كه بر خلاف این می‌گوید، بقول امام جعفر بن محمد مزخرف و باطل است.

1ـ ­﴿وَحَرَٰمٌ عَلَىٰ قَرۡيَةٍ أَهۡلَكۡنَٰهَآ أَنَّهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ٩٥ حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتۡ يَأۡجُوجُ وَمَأۡجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٖ يَنسِلُونَ ٩٦﴾ [الأنبیاء: 95-96] یعنی: هر قریه‌ای كه ما آن را یعنی اهلش را هلاک كرده و می‌میرانم واجب ولازم است اینكه به دنیا بر نگردند تا موقع باز شدن سد یاجوج و ماجوج وپراكنده شدن آنان در روی زمین، یعنی تا موقع انقراض عالم و قیام قیامت، زیرا فتح سد یاجوج و ماجوج بقرینه آیه بعدش و باتفاق همه مفسرین از شیعه و سنی از نشانه‌های قیامت است، مخصوصاً بنا بقرائت ابن عباس و ابن مسعود كه (جدث) با ثا مثلثه بمعنی (قبر) قرائت كرده و كلمه (هم) را كنایه از افراد بشر قرار داده‌اند، بطور وضوح دانسته می‌شود كه این موضوع از علائم قیام قیامت است، زیرا بنا بر این مفاد صریح آیه این است: هر قریه ای كه ما اهلش را می‌میرانیم واجب ولازم است اینكه بدنیا برنگردند، تا موقع باز شدن سد یاجوج و ماجوج و بیرون آمدن مردگان از قبرهای خود، یعنی تا موقع برپا شدن قیامت، خلاصه مفاد این آیه این است هر یک از اهل دنیا وساكنین روی زمین كه ما آنها را می‌میرانیم واجب است یعنی سنت وقضای حتمی خداوند بر این جاری شده كه مادامیكه این دنیا باقی‌است بدنیا بر نگردند، بلكه برای آنكه به سزای اعمال خود برسند بازگشت آنان تنها در نشأه آخرت خواهد بود.

پوشیده نیست كه این معنی صریحاً نافی رجعت است و تمام مفسرین هم حتی آنانیكه این آیه را دلیل بر اثبات رجعت قرار داده‌اند مانند علی بن ابراهیم قمی و مرحوم مجلسی، این آیه را همین طوری كه گفته شد معنی و تفسیر كرده‌اند، ولی رجعین چون نتوانستند از ظاهر و منطوق آیه وحتی از مفهوم آن استفاده بكنند ـ چنانكه در صفحه 155 تا 157 مبسوطا نوشتم ـ لذا بگمان خود تدبیری به كار برده، از آیه مفهوم گیری كرده سپس مفهوم مخالفش را با اینكه مفهوم وصف آنهم مفهوم مخالف باتفاق علما حجیت ندارد دلیل مدعی خود قرار داده‌اند، برای مفسرین در تفسیر این آیه بهمین طوری كه گفتیم همه اتفاق دارند، نهایت آنكه در كیفیت استفاده این معنی از آن بطوریكه مطابق با موازین ادبیه باشد هر یک وجهی گفته‌اند، جمعی طبق روایتیكه در تفسیر همین آیه از ابن عباس نقل شده و بر حسب عقیده كسائی و فراء و زجاج می‌گویند: كلمه حرام بمعنی واجبست([[399]](#footnote-399))، چنانكه در آیه ­﴿۞قُلۡ تَعَالَوۡاْ أَتۡلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمۡ عَلَيۡكُمۡۖ أَلَّا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا…﴾ [الأنعام: 151]نیز این كلمه در واجب استعمال گردیده‌است، چه بدیهی است كه عدم شرک واجب است نه حرام، و در اشعار ادبای عرب عصر جاهلیت هم در این معنی استعمال كرده‌اند، (عبد الرحمن بن جمانه المحاربی جاهلی) می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وإن حراماً لا أرى الدهر باكیاً |  | على شجوةٍ الا بكیت على عمرو([[400]](#footnote-400)) |

یعنی واجب است اینكه نه بینم روزگاری را كه من بر هیچگونه غم واندوهی گریان باشم مگر آنكه بگریم بر عمرو. و در محاوره عرب نیز استعمال اینگونه الفاظ در دو معنی ضد با یكدیگر خیلی شایع است، بنابرین معنی آیه همانطور است كه گفته شده، برخی می‌گویند كلمه حرام در همان معنی متعارفی خود استعمال شده، ولی خبر است از برای مبتدای محذوف و (ان) در كلمه (انهم) را بكسر همزه خوانده‌اند، یعنی: «حرامٌ عَلَي قَرْيةٍ أهْلَكْنَاهَا رُجُوعُهُمْ، إنهم لا يرجعون» یعنی: «هر قريه‌اي كه ما اهلش را مي‌ميرانيم، حرام است آنكه بدنيا برگردند، زيرا هيچگاه نخواهند برگشت». بعضی گرچه كلمه حرام را در همان معنی متعارف خود استعمال كرده‌اند ولی كلمه (لا) را زائده گرفته‌اند، مانند آیه: ­﴿قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسۡجُدَ إِذۡ أَمَرۡتُكَ﴾ [الأعراف: 12] بنابر این مفاد آیه این است، هر قریه كه ما اهلش را هلاک می‌كنیم حرام است اینكه دو باره بدنیا برگردند. در هر حال مستفاد از ظاهر آیه و آن طوریكه همه مفسرین آن را تفسیر كرده‌اند، این است: قضای حتمی خدواند بر این جاری شده كه مردگان بدنیا بر نگردند مگر پس از انقراض عالم و برپا شدن قیامت، مؤید مضمون این آیه: آیه ذیل است.

2ـ ­﴿أَلَمۡ يَرَوۡاْ كَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّنَ ٱلۡقُرُونِ أَنَّهُمۡ إِلَيۡهِمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ٣١ وَإِن كُلّٞ لَّمَّا جَمِيعٞ لَّدَيۡنَا مُحۡضَرُونَ ٣٢﴾ [یس: 31-32]یعنی: «آیا اینمردم نمی‌د‌انند كه آنهمه مردمان قرون گذشته را كه ما پیش از اینان آنان را هلاک كرده‌ایم بسوی دنیا نخواهد رجعت كرد؟ تحقیقاً همه افراد بشر از گذشته و آینده در نزد ما یعنی در قیامت حاضر خواهند بود، اینكه كلمه ﴿كَمۡ﴾ تكثیریه را روی كلمه ﴿أَهۡلَكۡنَا﴾ ذكر كرده، نكته‌اش این‌است كه می‌خواهد بفهماند برنگشتن مردگان بسوی دنیا چون از نوامیس حتمیه خداوند است، لذا شما نیز مانند اینان خواهید بود، یعنی وقتیكه مردید دیگر بدنیا برنمیگردید، ولی برای اینكه به جزاء اعمال خود رسیده باشید، همه شما را در روز قیامت نزد خود حاضر خواهیم كرد، این آیه بطوریكه ملاحظه می‌شود صریحاً نافی رجعت است، این است كه (زمخشری) در تفسیرش «كشاف» در ضمن تفسیر این آیه می‌گوید «وهذا مما يرد قول اهل الرجعه» یعنی: «اين آيه از جمله آياتي‌است كه مذهب رجعيين را رد مي‌كند».

و در خاتمه این جملات می‌گوید: «می‌گویند كه بابن عباس گفتند جماعتی عقیده دارند كه علی بن ابی طالب پیش از قیامت رجعت خواهد كرد، ابن عباس گفت اینان كه این عقیده را دارند بد مردمی هستند، ما كه فعلا زنهای علی را تزویج و میراثش را تقسیم می‌كنیم، با این حال چگونه می‌شود كه علی بدنیا بر گردد؟([[401]](#footnote-401))».

ابن اثیر نیز در كتاب «كامل التاریخ» روایتی كه متضمن همین مضمون است از حضرت حسن بن علی نقل می‌كند: «قال عمرو بن الأصم: قلت للحسن بن علي: إن هذه الشيعة تزعم أن علياً مبعوثٌ قبل القيامة! فقال الحسن: كذب والله هؤلاء الشيعة، لو علمنا أنه مبعوث قبل القيامة ما زوجنا نساءه ولا قسمنا ماله» یعنی: «عمرو بن اصم مي‌گويد بامام حسن عرض كردم، جماعت شيعه گمان مي‌كنند كه علي بن ابي طالب پيش از قيامت رجعت بدنيا مي‌كند، حضرت فرمود قسم بخدا اينان دروغ مي‌گويند، چنانچه ما بدانيم كه علي پيش از قيامت بدنيا بر مي‌گردد، البته زنهايش را تزويج و اموالش را تقسيم نمي‌كنيم». در ذیل این روایت ابن اثیر می‌گوید: مقصود از جمله «هذه الشيعه» بدون شبهه فرقه مخصوصی از شیعه هست، زیرا سایر افراد شیعه قائل باین مقاله نیستند فقط عده كمی از شیعه كه فعلا منقرض شده‌اند و از آن جمله جابر بن یزید بوده، معتقد باین موضوع بوده اند([[402]](#footnote-402))".

3ـ ­﴿وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ ٢٤ وَإِذَا تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٖ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمۡ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱئۡتُواْ بِ‍َٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٥ قُلِ ٱللَّهُ يُحۡيِيكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يَجۡمَعُكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا رَيۡبَ فِيهِ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٢٦﴾ [الجاثیة: ٢٤-٢٦] یعنی كفار به پیغمبر می‌گفتند جز این زندگانی دنیا كه زنده می‌شویم و می‌میریم ـ با اینكه بعضی زنده شده و برخی دیگر می‌میریم ـ زندگانی دیگری برای ما در بین نیست، هلاک نمی‌كند ما را مگر طبیعت، خدا در مقابل می‌گوید اینان این حرفها را از روی نادانی می‌گویند و بهیچ وجه با آنچه كه می‌گویند علم ندارند، پایه همه مقالاتشان فقط مبتنی بر گمان است، اینان مردمی هستند وقتیكه حجج ظاهره و آیات واضحه ما به انان گفته می‌شود در مقابل حجت و برهانی ندارند مگر آنكه به پیغمبر می‌گویند: ­﴿ٱئۡتُواْ بِ‍َٔابَآئِنَآ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٢٥﴾ اینكه می‌گوئی برای این عالم آغاز و انجامی هست اگر راست می‌گوئی پدران مارا كه مرده‌اند حاضر كن و آنانرا زنده گردان؟ خدا به پیغمبر دستور می‌دهد كه باینان بگو: ­﴿يُحۡيِيكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يَجۡمَعُكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ خداست آنكه شما را در دنیا زنده می‌كند و بعد شما را می‌میراند، سپس هم شما را در قیامت كه حتمی الوقوع است زنده خواهد كرد، ولی بسیاری از مردم باین معنی علم ندارند، حاصل اینكه خداوند در اینجا به پیغمبر اكرم امر می‌كند به آنانیكه احیاء پدران مرده خود را از شما درخواست می‌كنند، بگو زنده كردن پدران شما و بالاخره احیای موتی هم خارج از حدود وظائف من است و هم بر خلاف سنن عادیه خداوند است بلكه سنت و قضای الهی بر این جاری شده كه شما را در اینجا زنده گرداند، یعنی از كتم عدم بعرصه وجود آورد، و پس از مدتی شمارا بمیراند، وعاقبت هم شمارا تنها در قیامت كه حتمی الوقوع است برای جزای اعمالتان زنده بكند، پس این آیه هم معلوم می‌شود كه رجعت و برگشتن مردگان به دنیا بر خلاف ناموس الهی وقضای حتمی خداوند است، اگر گفته شود كه این آیه چون تنها رجعت خصوص كفار را نفی می‌كند پس فقط اخباریكه متضمن رجعت كفار‌اند مخالف این آیه خواهند بود، نه آنهائیكه مشعر بر رجعت ائمه و مؤمنین می‌باشند، می‌گویم پیغمبر اكرم در جواب مقاله كفار چنانچه می‌گفت پدران شما رجعت نمی‌كنند البته این اشكال وارد بود، ولی در جواب آنان چیزی می‌گوید كه بالصراحه شامل همه افراد بشر می‌شود، زیرا این جملات ­﴿يُحۡيِيكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يَجۡمَعُكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ﴾ كه در جواب گفته شده متضمن یكی از نوامیس كلیه الهیه و در حقیقت از مواد عمومی نظامنامه عالم ملک و ملكوت است، بدون شبهه همه افراد انسان مشمول همین ماده عمومی خواهند بود، كسیكه از یک اداره منظمی چیزی را درخواست كرده و رئیس اداره یكی از مواد عمومی مقررات اداره را كه مربوط به سؤال او است باو بگوید، آن جواب گرچه در ظاهر متوجه آن شخص سائل است، ولی چون از مواد عمومی نظامنامه آن اداره‌است در حقیقت متوجه هر گوینده بآن سؤال خواهد بود، مؤید مضمون همین آیه این آیه‌ است:

4ـ ­﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾ [المؤمنون: 99-100] یعنی كفار وقتیكه مشرف بر مرگ شدند و تا اندازه‌ای از حقیقت امر آگاهی یافتند، متذكر بی‌ایمانی و زیان كاری خود شده، و در نتیجه حسرت وندامت آنان را فراگرفته، سپس با حالت تأثر از خدا تقاضای رجعت بدنیا می‌كنند، می‌گویند: پروردگارا مرا به دنیا برگردان شاید عمل صالحی كردم و آنچه را كه از من ترک شده بجای آوردم، «خدا تقاضایشان را بطور استبعاد و در نهایت شدت رد كرده مى‌گوید، هرگز روى دنیا را نخواهید دید، رجعت و برگشتن به دنیا كلمه‌اى است كه تنها اینان قال بآن هستند و بهیچ وجه درخور جواب دادن و گوش دادن نیست، در جلو ایشان یک حائل و فاصلى است تا روز قیامت كه ایشان ورجعت بدنیا را از هم جدا ساخته‌است»، یعنی وقتیكه مردند دیگر به دنیا رجعت نمی‌كنند تا روزیكه بر انگیخته می‌شوند به آخرت.

پس فهمیدیم رجعت بر خلاف نصوص قرآن كریم است، و در نتیجه این روایات كه متضمن رجعت است چون مخالف باقرآنند بر حسب فرمایش حضرت جعفر بن محمد همه مزخرف و باطل است، باید تمام اینها را طبق امریه آن حضرت بر كنار انداخت و بر دیوار زد.

فرضا هم اگر در قرآن یک آیه مخالف با رجعت نبود چون این روایات موافق با قرآن نیستند یعنی چون در قرآن آیه‌ای نیست كه متضمن مضمون این روایات و رجعت باشد، از اینرو نیز باید آنها را طرح نمود، چه در صفحه 115ـ 117 گفتم اخبار زیادی كه بعقیده مرحوم شیخ انصاری به حد تواتر رسیده از ائمه اطهار وارد شده كه احادیثی كه مضمونش موافق با قرآن نباشد باید انها لزوما طرح كرد.

[خلاصة اين مبحث]

خلاصه این مبحث ـ روایاتیكه مرحوم مجلسی در جلد 13 بحار درباره رجعت نقل فرموده‌اند، از چند جهت ضعیف است، یعنی یک رشته جملاتی است كه روی موازین شرعی اصلا ما نباید آنها را بعنوان احادیث ائمه اطهار بشناسیم:

1ـ بمناسبت ضعف سند یا ضعف روات آنها، چنانكه تفصیلاً ثابت شد، گذشته از اینكه قسمت بیشتر آنها كه متضمن سلطنت ائمه بعد از حضرت مهدی می‌باشد ـ چنانكه در صفحه (132-133) نوشته شد ـ چون معارض با روایات صحیحه وارده درباره آن حضرت می‌باشد، از درجه اعتبار ساقط است.

2ـ از لحاظ مخالفت مضمون انها با نصوص قرآن كریم.

3ـ از نظر عدم موافقت مندرجات آنها با قرآن كریم.

4ـ بر فرض اینكه همه از روایات صحیحه بوده و مضمونشان هم با نصوص قرآن كریم مخالفت نداشته باشد، چون بحد تواتر نرسیده و خبر واحدند؛ بمناسبت عدم حجیت اخبار آحاد در مسائل اعتقادیه.

از اینرو قلم بطلان روى همه آنها كشیده و ذوات مقدس ائمه اطهار و فرقه شیعه امامیه را از اینگونه امور بى اصل تبرئه خواهیم كرد.

كنون از طرفداران رجعت انصاف می‌طلبیم و می‌پرسیم آیا یک مشت خبر واحد ضعیف مخالف با قرآن را كه گمان ضعیفی هم برای انسان تولید نمی‌كند می‌توان منشاء و مدرک (عقیده) كه طبق دستور شرع و عقل پایه‌اااش باید بطور كلی بر علم و یقین استوار باشد، قرار داد؟ آنهم عقیده به چیزیكه بر خلاف اصل ثابت و ناموس تغییر ناپذیر عالم كون است! پروردگارا ! اینمردمیكه جمود باینگونه اخبار ساختگی نموده دماغشانرا مملو از اینگونه خرافات كرده‌اند و از اینره اساس متین تشیع را كه جز پیروی علی یا تعبد به متن ساده اسلام چیزی نبوده متزلزل ساخته و بالاخره زحمات علی و جعفر بن محمد و دیگر ائمه اطهار را بباد داده‌اند در روز و اپسین جواب تو را چه خواهند گفت؟ خدایا تو گواهی من در این گفتارها نظر به كسان مخصوص ندارم، و آنانی هم كه این اخبار را ضبط كرده‌اند، بحكم اینكه در گذشته‌اند چندان شایسته نكوهش نمی‌دانم، ولی درد من اینجاست كه برادران دینی ما چرا باید تا این اندازه نسبت به دین كه تنها وسیله نیكبختی و بزرگواری انان است، بی‌عنایت باشند و در فهم حقایق آن اندكی صرف وقت نكنند؟ چرا باید موازین اسلام را بطوری از دست داده باشند كه هر نادانی بتواند هر موهومی را بآنان تحمیل بكند، چرا باید هنوز هم مانند مردمان همجی طوق تقلید پدران خود را بگردن انداخته كوركورانه معتقدات آنان را، اگر چه بكلی بی‌اصل و موهوم بوده باشد، میزان عقیده خود قرار دهند سبحان الله دینیكه آنهمه بشر بتفكُّر و تدبُّر دعوت مى‌كند مخصوصاً اجتهاد و تحصیل یقین را در امور اعتقادیه واجب عینى هر فرد قرار میدهد، چرا باید تا این ندازه تقلید جاهلانه در پیروانش حكمفرما باشد كه دماغشان را محل انعكاس هر موهومی قرار بدهند؟

حقیقتاً قصه غریبى است، اینان مادامیكه دربند دینند مقلد پدران جاهل و هر دیندار نادانند همین كه از این رهائى یافتند پیرو هرنادان بى دینى مى‌شوند! نمی‌دانم تاكى باید اینان در بند بندگى باقی بمانند، گوئى اساسا براى بندگى آفریده شده‌اند، خدایا گرچه در قرآن صریحاً فرمودى هركه مارا فراموش كند مانیز او را بحال خودش واگذار كرده فراموشش می‌كنیم، ولى با این حال عاجزانه به پیشگاه مقدست مسئلت مى‌كنم به این مردم بیچاره رحم كن، چه خود می‌دانی راهی كه اینان در پیش گرفته‌اند بسی خطرناک است.

[استدلال سيد مرتضي به يك حديث نبوي و جواب آن]

اگر یادتان باشد در متن روایت (40) درباره رجعت به حدیث معروف نبوی كه در ذیل بنظر شما می‌رسد استدلال شده بود، و مرحوم سید بن طاووس و جمعی دیگر نیز بطوریكه مرحوم مجلسی در ج13 بحار در خاتمه روایات رجعت در صفحه 232 تا 236 می‌نویسد رسماً بآن استدلال كرده‌اند ـ اینک بطوری كه وعده داده بودم راه استدلالشانرا نقل كرده سپس در مقام جواب آن وشرح حدیث شریف نبوی بر می‌آیم حدیثی كه فریقین آن را از پیغمبر اكرم نقل می‌كنند این است: «روي الحميدي في الجمع بين الصحيحين عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله لَتَتَّبِعُنَّ سُنَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ شِبْرًا بِشِبْرٍ وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّى لَو دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ! قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللهِ! الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: فَمَنْ؟». یعنی: «حمیدی در جمع بین صحیحین از ابی سعید خدری روایت كرده كه پیغمبر فرمود شما مسلمین اخلاق و آداب وبالاخره رویه مردمیكه پیش از شما بودند بدون كم و زیاد پیروی خواهید كرد، بطوریكه آنان اگر در سوراخ سوسماری داخل شوند شما پیروی خواهید كرد، راوی می‌گوید عرض كردم این مردمیكه مسلمین از آنان پیروی می‌كنند آیا یهود و نصاری هستند؟ فرمود اگر اینان نباشند پس كیستند؟». «روي الزمخشري في الكشاف عن حذيفة: أنتم أشبه الأمم سمتاً ببني إسرائيل لتركبن طريقهم حذو النعل بالنعل والقذَّة بالقذَّة حتي أني لا أرى أتعبدون العجل أم لا!». یعنی: «پيغمبر فرمود شما مسلمين شبيه‌ترين جمعيتي هستيد از جهت طريقه و رويه به يهودي‌ها، ورويه آنان را طابق النعل بالنعل پيروي خواهيد كرد، بطوريكه من نمي‌دانم آيا گوساله را كه آنها پرستش كرده‌اند، پرستش خواهيد كرد يا نه؟».

خلاصه استدلال مرحوم سید بحدیث مزبور این است:

«شیعه و سنی این دو حدیث را از پیغمبر اكرم نقل كرده وصحت آن را تصدیق دارند، مقتضای تصدیقشان این است كه در مسأله رجعت وزنده شدن مردگان در این دنیا اختلاف نداشته باشند، زیرا این حدیث نبوی می‌گوید مسلمین آداب و سنن یهود ونصاری را پیروی خواهند كرد، و از طرفی قرآن و اخبار متواتره می‌گویند در بین امم گذشته وملت یهود خدا كسان چندی را، وقتیكه بموسی گفتند ما بتو ایمان نمی‌آرویم تا اینكه خدا را آشكارا به بینیم ـ میرانده و سپس زنده گردانید، پس بموجب این احادیث نبوی كه می‌گوید مسلمین آداب و سنن یهود را روی خواهند كرد در بین ملت اسلام هم باید كسانی باشند كه خدا آنانرا پس از مردن در دنیا زنده بكند، حصال چون در بین ملت یهود عده‌ای رجعت كردند، پس بموجب این حدیث نبوی كه می‌گوید مسلمین سنن یهود را پیروی خواهند كرد، باید در بین اینان نیز عده‌ای رجعت بكنند».

اكنون در مقام جواب این استدلال و شرح حدیث شریف بر آمده می‌گویم:

1ـ ­﴿وَإِذۡ قُلۡتُمۡ يَٰمُوسَىٰ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡكُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَأَنتُمۡ تَنظُرُونَ ٥٥ ثُمَّ بَعَثۡنَٰكُم مِّنۢ بَعۡدِ مَوۡتِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ٥٦﴾ [البقره: 55-56] صریحاً دلالت ندارد كه در زمان حضرت موسی خدا جمعی را پس از مردن زنده كرده وبالاخره رجعت كرده باشند زیرا محتمل است مراد از (بعثناكم من بعد موتكم) بعثت انبیاء باشند، یعنی پس از اینكه شما را میراندیم در بین شما پیمبرانی مبعوث كردیم([[403]](#footnote-403)).

و نیز محتمل است مراد از موت غشوه باشد مانند آیه ­﴿وَيَأۡتِيهِ ٱلۡمَوۡتُ مِن كُلِّ مَكَانٖ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٖ﴾ و مقصود از بعث، افاقه و هوش آمدن باشد، یعنی بعد از اینكه در اثر صاعقه بی‌هوش شدید شما را بهوش آوردیم، و باز احتمال می‌رود مقصود از موت نادانی و جهالت باشد مانند آیه ­﴿أَوَ مَن كَانَ مَيۡتٗا فَأَحۡيَيۡنَٰهُ﴾ چنانكه شعرا هم این كلمه را در جهالت زیاد استعمال كرده‌اند مانند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اخو العلم حي خالد بعد موته |  | واوصاله تحت التراب رمي |
| وذو الجهل ميت وهو ماش علي الثري |  | يُظن من الاحياء و هو عديم |

یعنی شما را پس از اینكه جاهل ونادان بودید، دانا و عالم كردیم([[404]](#footnote-404)) و همچنین احتمال می‌رود مقصود از بعث كثرت نسل باشد، یعنی پس از آنكه در اثر صاعقه مردید و گمان می‌رفت كه بطور كلی منقرض شده باشید اولاد شما را زیاد كردیم([[405]](#footnote-405)) در هر حال این آیه دلالت ندارد كه در زمان حضرت موسی جمعی پس از مردن زنده شده و رجعت كرده باشند.

2ـ بر فرض اینكه این آیه دلالت بر این معنی داشته باشد وبالاخره تصدیق بكنیم كه در زمان موسی جمعی پس از مردن به دنیا برگشتند، شبهه‌ای نیست كه این قضیه در مورد معجزه آنحضرت بوده، یعنی بنی اسرائیل چون دعوت موسی را تكذیب می‌كردند و زیر بار مبداء ومعاد نمی‌رفتند؛ لذا خدا برای تثبیت پیغمبری موسی عده‌ای از آنان را میرانده سپس زنده كرد، و این موضوع با جریان نظام عالم طبیعی و غیر عادی را معرّف و دلیل رسالت او قرار داد، این چه تماسی دارد به زنده شدن جمعی در آخر الزمان برای انتقام از یكدیگر؟ مگر در آخر الزمان هم پیغمبری مبعوث می‌شود كه خدا برای اثبات رسالتش برای توده مردم چنین معجزه‌ای ابراز بكند؟!.

3ـ پیغمبر در این حدیث شریف می‌گوید مسلمین پیروی می‌كنند سنن و طریقه یهود و نصاری را، زنده كردن خدا مردگن را مگر از سنن و آداب یهودست تا اینكه گفته شود چون مسلمین بطوریكه این حدیث خبر میدهد متابعت سنن یهود را می‌كنند، پس باید در بین اینان هم خدا جمعی از مردگان را زنده بكند؟ اگر كسی بگوید دهاتی‌ها غالباً آداب و سنن شهری‌ها را پیروی خواهند كرد بطوریكه اگر آنان وارد هرسیاهچال وگودالی شوند اینان هم كوركورانه از آنان پیروی می‌كنند، آیا مقصود این است كه چون شهریها در هر سال مثلا هزار نفر باجل حتمی و دو هزار نفر در اثر زلزله و دیگر پیش آمدها تلف می‌شوند دهاتی‌ها هم چنین خواهند شد؟ روشن است كه هیچ بچه‌ای از این جمله این معنی را نمی‌فهمد، بلكه مقصود اینست كه مردمان ده در اثر ضعف ادبی، علمی و اخلاقی، اخلاق و عادات خلاصه سنن و رویه شهری‌ها را بدون تامل پذیرفته كوركورانه از آنان تقلید می‌كنند، و بالاخره مفتون مظاهر مدنیت آنان شده آئین قومیت و سنن ملیت خود را بطور كلی از دست داده دیوانه‌وار بدنبالشان میدوند، این حدیث نبوی هم كه می‌گوید: مسلمین سنن یهود را پیروی خواهند كرد مقصود آن نیست كه چون در بین ملت یهود خدا عده‌ای از مردگان را زنده كرد، در بین مسلمین نیز باید جمعی رجعت بكنند، زیرا بدیهی است كه زنده كردن مردگان از سنن خداوند است نه ملت یهود! بلكه مقصود این است كه مسلمین تعالیم قرآن كریم و سنت وسیره آورنده آن را پشت سر انداخته ومیزان آئین خود را از دست داده، متخلق باخلاق یهود خواهند شد: همان اخلاقیكه آنان را به گرداب مذلت و تیره‌بختی انداخته، وملتی بدان عظمت را در برابر سایر ملل حتی ملل ضعیفه دنیا كاملا سرافكنده و ذلیل ساخته‌است، همان اخلاق و رویه‌ای كه نظام اجتماعی آنانرا از هم پاشیده و هر عده‌ای را بدیاری آواره كرده‌است، خلاصه همان اخلاقی كه ـ چنانكه قرآن كریم می‌گوید ـ ذلت و مسكنت را توام با وجود آنان كرده جزو لاینفكشان قرار داده‌است! آری چنین است، همین طوریكه این حدیث شریف نبوی می‌گوید، مسلمین بسیاری از اخلاق و سنن یهودیان را از آنان پیروی كرده‌اند:

1ـ خروج از دایره توحید ـ یهودی‌ها چنانكه در اثر خلطه و آمیزش با مصری‌های قدیم گوساله پرستی وعادات وثنیه را از آنان گرفته و تقلید كرده‌اند، بعضی از مسلمین ـ بخصوص جمعی از شیعه ـ هم از دیر زمانی یكتاپرستی و آن حریت اولیه خود را از دست داده طوق پرستش هزاران گوساله‌های دو پا را بگردن انداخته‌اند! كاش این مقلدان نادان بهمین اكتفا كرده دیگر كاسه از آش گرمتر نمی‌شدند: سنگ پرستی، درخت پرستی و قبر پرستی را شعار خود قرار نمی‌دادند!.

2ـ غرور در امر دین بمناسبت اعتقاد بشفاعت گزاف ـ یهودی‌ها چنانكه مغرور بشفاعت پدران خود شده آتش جهنم را جز چند روزی بر خود حرام می‌پنداشتند و از اینرو از مقررات كتاب خدا (تورات) اعراض می‌كردند، بعبارت دیگر در سایه انتساب به یعقوب و اعتقاد به گزاف، خویشتن را از حد وسط بین خوف و رجاء و آن حالت معتدله‌ای كه تنها محرک بشر بطرف كمالی می‌باشد بیرون كرده، رجائی محض شدند و در نتیجه كتاب خدا را پشت سرانداخته هر چیز قبیح را بجای می‌آوردند و فقط دلخوش بودند كه خدا با یعقوب معاهده بسته كه اینانرا جز چند روزی نخواهد معذب كرد ­﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ وَهُم مُّعۡرِضُونَ ٢٣ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَٰتٖۖ وَغَرَّهُمۡ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ ٢٤﴾ [آل عمران: 23-24] اینچنین برادران ما نیز چنانكه همه می‌دانیم یک چنین شفاعت گزاف درباره پیغمبر و ائمه كرام قائل شده، قرآن و بیشتر مقررات اسلام را فدای یک محبت دروغی نسبت به خاندان علی وسوگواری سراسر ریا و تزویر نسبت بآنها كرده آشكارا می‌گویند: آنهمه زحماتیكه پیغمبر، علی و دیگر مردان بزرگ اسلام در راه انتشار اسلام متحمل شده و عاقبت هر یک با وضع رقت باری جان خود را در این راه باخته‌اند: آن ضربت خوردن علی  در محراب عبادت و كشته شدن حسین  در كربلاء، اسارت و گرفتاری زنان و اطفال بی‌گناهش و آنهمه ناملایمات وارده بر دیگر ائمه كرام، همه برای شفاعت گناهكاران از شیعه بود؛ همه برای این بود كه ما شیعیان علی  در دنیا هر منكر و كار زشتی را بجای آورده، در آخرت هم فقط بمناسبت اینكه در دنیا قسمتی از دارائی خود را در راه دوستی خانواده علی  صرف كرده‌ایم یعنی هر سال دو ماه را بنام سوگواری حسین  با یكدیگر ملعبه نموده مجلسی كه دارای چندین مفسده اخلاقی و اجتماعی بوده، بنام عزاداری برپا داشته‌ایم ـ با وجود اینكه اطراف هر یک از ما را فقیرانی چند احاطه كرده، صدای بیچارگی زنان گرسنه و اطفال برهنه شان همواره بلند بود، و با اینكه هر چند سالی یكدفعه بنام زیارت، ولی در معنی تجارت و تفریح به قم، مشهد و بین النهرین مسافرت كرده‌ایم، ائمه اطهار بدون تأمل دست ما را گرفته در یكی از غرفه‌های زیبای بهشت در آغوش حوریان مهوش جای دهند ! ! خلاصه همانطوریكه یهودیان جاه طلب یک معنی غلط و بی‌اساس برای شفاعت قائل شده، در نتیجه تعالیم كتاب خدا و آئینشان را در كمال خونسردی تلقی می‌كردند، برادران ما نیز از موضوع شفاعت مانند آنان كاملا سوء استفاده كرده بالاخره بیشتر تعالیم قرآن كریم و اسلام را با نظر بی‌قیدی می‌نگرند.

خواننده عزیز! كسیكه نسبت بقوانین و دستور العمل‌های اسلام ـ جز معدودی كه از روی عادت و تقلید بجای می‌آورد ـ چندان عنایت ندارد و پیوسته در مقام هتک نوامیس شریعت اسلام برآمده بیشتر منكرات را مرتكب می‌شود، كسیكه در اثر اخلاق زشت و كارهای ناشایسته‌اش خویشتن را همواره از رحمت حق دور كرده، قابلیت غفران و آمرزش را از خود سلب می‌كند، خلاصه كسی كه جز اظهار دوستی نسبت به پیغمبر اكرم و ائمه كرام، عملا هر لحظه روان پاک آن ذوات مقدس را از خود منزجر و خویشتن را آماده عذاب دردناک خدا می‌كند، آیا ممكن است پیغمبر و ائمه از چنین كسی كه روحاً بهیچ وجه شباهت و تناسبی بینشان نیست در محكمه عدل خدا شفاعت بكنند؟! رستگاری و سعادت اخروی مگر از چیزهای مادی مانند مال و جاه و منصب است كه خداوند در اثر توسط پیغمبر بمردم اعطا نماید؟ آیا می‌توان تصور كرد كه خداوند عادل علی الاطلاق، با اینكه صریحاً در قرآن می‌گوید: ­﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ [الزلزلة: 7-8] و در جای دیگر می‌گوید: ­﴿وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٧٢﴾ جبكسی اذن بدهد كه از چنین كسانی شفاعت كند؟

[توضيح معني شفاعت]

اكنون كه سخن باینجا رسید، خوبست با رعایت اختصار در مقام توضیح معنی (شفاعت) آن اندازه‌ای كه فكر ضعیفم اجازه می‌دهد برآیم:

شفاعت مشتق از (شفیع) بمعنی جفت است، حاجتمند چون خود را تنها می‌بیند، در حقیقت شخص شفیع را جفت و قرینش قرار می‌دهد، یعنی چون خویشتن را برای قضای حاجت و رسیدن بمقصودش عاجز می‌داند، لذا دست توسل بدامن شخص دیگری یعنی (شفیع) دراز كرده او را بهمراهی و كمک خود می‌طلبد، باید دانست كه طرز شفاعت شفیع در همه جا یكجور نیست، و به نسبت تفاوت چیزیكه مورد احتیاج حاجتمند است از اینكه از مادیات و یا از امور معنویه‌است ـ كیفیت شفاعت تغییر می‌كند، مثلا محصل فقیریكه معلمش را نزد وزیر معارف شفیع وواسطه قرار می‌دهد كه وسائل زندگانیش را فراهم آورد، طرز شفاعت معلم در اینمورد غیر از آنطوریست كه او را شفیع قرار بدهد برای اینكه وزیر او را بیكی از مقامات علمیه منصوب بكند، زیرا در صورت اول شفاعت شفیع باین است كه دست محصل را گرفته ببرد پیش وزیر و مراتب فقر او را بوزیر معرفی كرده سپس از او تقاضای كمک خرج محصل را بكند، ولی در مورد دوم چون درخواست محصل از امور مربوطه بروح است، بعبارت روشن، چیزی است كه گروبند رقی نفس و مولود سعه روح و خلاصه از مقامات نفسانیه‌است، شفاعت معلم در این مورد باین است كه وسائل ترقیات نفس و مزایای استكمال روح، خلاصه شرائط قابلیت آن مقام علمی را بمحصل خاطرنشان كرده روحش را متوجه بآن بنماید، بعبارت دیگر محصل را در تحت تعلیم و ترتیبت خود قرار داده آنچه كه وسیله رسیدن محصل بآن مقام است، از مزایای علمی و اخلاقی، بوی بیاموزد، حال محصل اگر كاملا از معلمش پیروی بكند، كردار، گفتار و دستور العمل‌های او را نصب العین خود قرار داده میزان عملش قرار بدهد، خلاصه روحش را با روح معلم پیوند كرده و خویشتن را از این راه شبیه و قرین او قرار داده و بالاخره قابلیت آن مقامی كه منظورش بوده حائز بشود البته در این موقع همینكه آن وزیر دانشمند از ماجری آگاهی یافت، او را بهمان مقام علمی منصوب خواهد كرد، اینجاست كه باید گفت معلم درپیشگاه وزیر، از آن محصل شفاعت كرده و محصل هم داخل در شفاعت او شده‌است، ولی چنانچه محصل شانه از زیر بار تحصیل خالی كرده تعالیم معلم را با كمال بی‌قیدی تلقی بكند و تمام اوقاتش را با تنبلی و تن پروری گذرانده، در عوض اینكه نسبت به كردار و گفتار معلمش ابراز علاقه بكند، نسبت بشخص او اظهار دوستی كرده و در عین حال متوقع باشد باینكه بتوسط معلم مورد عنایت وزیر واقع شده بمقام استادی مثلا نائل شود، بدون شبهه چنین كسی چون بسوء اختیارش خویشتن را از شفاعت معلم بیرون كرده‌است، با چنین توقع بیجا نباید در شماره عقلا شمرده شود.

حاصل اینكه شفاعت در مورد دوم دارای مبادی چندی هست، و در حقیقت مانند درختی است كه برای او بذر و شاخ و برگ و میوه می‌باشد، بذرهای آن همان تعالیمی است كه معلم در اعماق قلب محصل می‌فشاند، شاخ و برگ و میوه اش عبارت از آن مقامات علمیه‌است كه محط نظر محصل بوده‌است؛ محصل چنانچه آن بذرهای علمی و اخلاقی را با اعمال خود آبیاری كند، البته در موقعش از میوه آن بهره مند می‌شود؛ یعنی در این موقع روح معلم یا روحیات همین محصل كه در حقیقت از رشحات و مظاهر روح معلم است او را قهراً بهمان مقام علمی كه منظورش بوده رسانده، خلاصه او را در جرگه معلم و در حریم شفاعت او قرار می‌دهد خواننده محترم البته از همین مثال معنی شفاعت پیغمبران و این آموزگاران دبستان انسانیه را دریافته و بخوبی فهمیده‌اند كه شفاعت اینان نیز دارای مبادی چندی می‌باشد، و برای آن بذر و شاخ و برگ و میوه‌ای هست؛ بذرش آن دستورها وتعالیمی است كه این مربیان بنی آدم هر یک بنوبه خود از طرف مربی عالم در دلهای توده بشر افشانده‌اند، آنانیكه آن بذرها را با اعمال خود طبق دستور پیغمبران در اعماق قلب خود پرورش می‌دهند، حتماً در انجام كار درختی با شاخ و برگ شده و به نسبت زحماتی كه در راه رویانیدن و پروراندن آنها متحمل شده‌اند از میوه آن كه فلاح و رستگاری می‌باشد بهره‌مند خواهند شد، و روزگار بی‌پایانی را در زیر سایه آن بسر خواهند برد، خلاصه هر آنكه در دنیا روحش را با ذوات مقدسه پیغمبر و ائمه اطهار پیوند و براهنمائی این راهنمایان گم شدگان در این وادی سراسر حیرت و ضلالت، براه افتد. یعنی قرآن و سنت و سیره پیغمبر و ائمه را نصب العین خود كرده میزان اعمالش قرار دهد، عاقبت خویشتن را بسر منزل سعادت ابدی رسانده و بالاخره داخل در حریم شفاعت آنان شده و با آنان محشور خواهد شد ­﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١﴾ [آل عمران: 31] اینكه در احادیث منقوله از طریق شیعه و سنی (علماء) را نیز در عداد شفعاً قرار می‌دهد بخوبی همین معنی را تأیید می‌كند، چه علماء در حقیقت نمایندگان عمومی پیغمبرند، اینان كسانی هستند آنچه را كه از این آموزگاران خدائی می‌یابند بمردم می‌آموزند، و هر آنچه كه از كتاب خدا و سنت و سیره پیغمبر و ائمه استفاده می‌كنند بمردم می‌رسانند، و بالاخره اینان نیز بنوبه خود بذر شفاعت را در زمین دل‌های افراد بشر می‌فشانند، هر آنكه طوق پیروی آنانرا كه در حقیقت پیروی از پیغمبر است بگردن انداخت، گفتارشان را بقبول تلقی كرد، و بالاخره روحاً خود را قرین آنان قرار داد البته در آخرت در دایره شفاعت آنان داخل شده و در زمره‌شان محشور خواهد شد.

این است معنی شفاعت انبیاء واولیاء، این است آن شفاعتی كه در عوض اینكه در انسان بمناسبت اتكاء بغیر در امور دین، ایجاد ضعف نفس كرده، او را به تنبلی و كسالت وادار بكند، همواره انسانرا بسعی و عمل سوق می‌دهد، و بجای اینكه یک امیدواری گزاف در انسان ایجاد كرده و در نتیجه او را نسبت بهتک نوامیس شرع، جسور نموده خلاصه انسان را در امر دین مغرور بكند، او را بین خوف ورجاء كه تنها عامل موثر در سعی و عمل است نگاه می‌دارد، رعب و ابهت هر یک از نوامیس الهی در دل او جایگیر شده همواره تمام آنها را با نظر عظمت و احترام می‌نگرد، و بالنتیجه خویشتن را كوچكتر از این می‌داند كه بتواند در راه مخالفت آنها كوچكترین قدمی بردارد، خلاصه آن شفاعتیكه موجب سعادت دنیا و آخرت مسلمان است مراد از آن همین است و بس، نه اینكه پیغمبر و ائمه جمعی را در آخرت از لحاظ اینكه نسبت بآنان در ظاهر اظهار علاقه می‌كردند ـ با اینكه مقررات دین را در كمال بی‌اعتنائی تلقی می‌كردند ـ از آتش جهنم كه از لوازم لاینفک سرپیچی از ایشان است نجات داده، بروضه رضوان كه رهین پیروی خدا و رسول است، رهسپار بكنند، زیرا مكرر گفتم سعادت و شقاوت اخروی بر حسب شریعت عقل و بحكم نصوص قرآن كریم گروبند عمل انسان است ­﴿فَٱلۡيَوۡمَ لَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٥٤﴾ [یس: 54] یعنی: امروز ستم كرده

نمی‌شود هیچ نفسی چیزیرا، وپاداش داده نمی‌شود مگر آنچه را كه می‌كردید، یعنی هر كس طبق كردار و رفتار خود جزا داده می‌شود، نه از ثوابشان چیزی كاهیده می‌شود و نه زیاده بر استحقاق، عقوبه می‌شوند بلكه كاملا طبق عدالت رفتار خواهد شد ­﴿ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡۚ لَا ظُلۡمَ ٱلۡيَوۡمَۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ١٧﴾ [غافر: 17] امروز پاداش شود هر كسی بآنچه كه كسب كرده: از اعمال حسنه و افعال سیئه، هیچگونه ستمی در اینرو نیست، نه ثواب كسی كمتر از اعمال شایسته او باشد، و نه عقاب شخصی زیاده بر كردار ناشایسته او باشد، و نه كسی را بگناه دیگری مؤاخذه بكنند و نه نیكی را پاداش بدی دهند، بتحقیق خداوند سریع الحساب است.

3ـ كتمان حق چنانكه علماء ورؤسای مذهبی یهود برای حفظ منافع شخصی خود یک رشته معانی باطله را پیش خود اختراع نموده با حقایق توارت مخلوط می‌كردند، وهمواره در مقام كتمان آنها بر می‌آمدند، خلاصه جهل و اشتباه كاری را دو حامی بزرگ خود قرار داده حفظ شؤون و منافعشانرا در اغفال توده عوام تشخیص داده بودند ­﴿يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِيٓ أُوفِ بِعَهۡدِكُمۡ وَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ٤٠ وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلۡتُ مُصَدِّقٗا لِّمَا مَعَكُمۡ وَلَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرِۢ بِهِۦۖ وَلَا تَشۡتَرُواْ بِ‍َٔايَٰتِي ثَمَنٗا قَلِيلٗا وَإِيَّٰيَ فَٱتَّقُونِ ٤١ وَلَا تَلۡبِسُواْ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُواْ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ٤٢﴾ [البقره: 40-42].

اینچنین در بین مسلمین هم جمعی روحانی نما از دیر زمانی همین رویه را پیش گرفته و بالاخره وضعیت اسلام و تشكیلات اجتماعی مسلمین را بحالت رقت باری درآورند.

4ـ نفاق ـ یهودی‌ها چنانكه در اثر ضعف نفس و جبن فطری، ملكه صداقت را از دست داده، نفاق و دوروئی را كه از مظاهر ملكه رذیله دوغگوئی و بر هم زننده انتظام جامعه‌است پیشه خود قرار داده و در نتیجه اركان اجتماعیشان را متزلزل ساخته و هر دسته‌ای در كمال زبونی در محلی بسر می‌برند ­﴿وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعۡضُهُمۡ إِلَىٰ بَعۡضٖ قَالُوٓاْ أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ ٱللَّهُ عَلَيۡكُمۡ لِيُحَآجُّوكُم بِهِۦ عِندَ رَبِّكُمۡۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٧٦﴾ [البقرة: 76] اینچنین در بین مسلمین نیز روح صداقت كه اساس فضلیت و ریشه بیشتر مكارم اخلاقی است مفقود گشته، نفاق و دورنگی خلاصه دروغ با تمام مظاهرش جایگیر آن شده‌است.

5ـ مردمرا امر به پرهیزكاری نمودن وخویشتن را فراموش كردن چنانكه در بین ملت یهود جمعی بودند كه مردمرا به تقوی و نیكوكاری امر نموده و در عین حال خودشان دچار هزاران گونه اخلاق نكوهیده بودند، و در حقیقت خودشانرا فوق قانون و عزیز بیجهت پنداشته بهیچ وجه بمقررات دینی و مزایای اخلاقی عنایت نداشتند، باصطلاح واعظ غیر متعظ بودند ­﴿أَتَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبِرِّ وَتَنسَوۡنَ أَنفُسَكُمۡ وَأَنتُمۡ تَتۡلُونَ ٱلۡكِتَٰبَۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ٤٤﴾ [البقرة: 44] اینچنین بین مسلمین هم جمعی همین رویه زشت یهود را پیش گرفته در عین اینكه مردم را دعوت باخلاق وآئین انسانیت می‌كنند، خود بمراحلی از آداب انسانیه دور مانده عملا آشنائی به اخلاق ندارند؛ با وجود اینكه در هر محفلی نسبت بدین اظهار دلبستگی و علاقه شایانی می‌كنند؛ و همواره سنگ اسلام را به سینه می‌زنند، عملا خویشتن را دشمن اسلام معرفی كرده در راه آن كوچكترین قدمی كه تماس بامنافعشان داشته باشد بر نمی‌دارند! آری اگر چنین نبود امروز اسلام دچار این انحطاط و مسلمین گرفتار چنین مذلت و مسكنه نمی‌شدند.

6ـ تحریف كتاب خدا همانطوریكه علماء یهود برای پیشرفت مقاصد شخصی خود كتاب خدا (توارت) را تحریف كرده‌اند ­﴿وَقَدۡ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَسۡمَعُونَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُۥ مِنۢ بَعۡدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ٧٥﴾ [البقرة: 75] اینچنین در بین مسلمین هم فرقه غلاة از شیعه چنانكه در ص 102-103 مبسوطاً نوشتم قرآن كریم را تحریف كرده یعنی یكمشت مطالبی طبق عقاید سخیفه خود بعنوان قرآن منتشر كرده وبرای تأیید آن احادیثی نیز بنام ائمه اطهار ساخته اشاعه داده بودند، نهایت آنكه یهود در این خصوص موفقیت حاصل كرده یعنی آنچه را كه می‌خواستند، از توارت كم كرده و یا بوی افزوده و بالاخره تورات كنونی را تشكیل دادند، لیكن آیات ساختگی فرقه غلاه خوشبختانه هنوز هم در خلال همان احادیث ساختگی باقیمانده وبالاخره تا كنون قرآن مقدس را ملوث نكرده‌است.

خوانندگان محترم چنانچه در عادات و اخلاق فردی و اجتماعی یهودی‌ها وتوده مسلمین ـ بخصوص شیعه ـ قدری دقت كنند، می‌فهمند كه بسیاری از اخلاق یهودی‌ها علاوه بر آنچه كه شرح دادم در مسلمین سرایت كرده وبالاخره تصدیق خواهند كرد كه این حدیث شریف از جمله معجزات حضرت ختمی مرتبت است.

بطوریكه در صفحه 128 گفتم رجعیین برای اثبات رجعت جز (خبر) دلیلی اقامه نكرده، بلكه اصلا جز آن دلیلی در دست ندارند، گرچه تمسک بچند آیه قرآن و اجتاع منقول هم جسته‌اند، ولی چون معمولا بتوسط احادیثی كه متضمن شرح و تفسیر آیات است، متمسک بآیات می‌شوند، وبدون آن اصلا متوجه بقرآن كریم نمی‌شود، واجماع منقول هم چون از شعب خبر واحد و باصطلاح خبر واحد لبی است؛ از اینرو مرجع آن دو به همان خبر است، ولی ما بشما وعده داده بودیم كه با اینحال با رجعیین مماشات كرده هر یک از آنها را بعنوان دلیل علی حده پذیرفته در اطراف هر یک جداگانه بحث كنیم.

در باره (خبر) چیزی را فروگذار نكرده آنچه كه گفتنی بود گفتم، در خصوص قرآن آنچه آیاتی كه بآنها متمسک شده‌اند در ذیل همان خبرهائی كه متضمن شرح آنها بوده پس از جواب استدلالشان مبسوطاً در مقام شرح و تفسیر آنها بر آمده‌ام، اما راجع به اجماع كه سید مرتضی ـ بطوریكه مرحوم مجلسی نقل می‌كند ـ بأن متمسک شده‌است، همه محققین برآنند كه اجماع منقول دلیل مستقلی نیست بلكه از اقسام خبر واحد است، بطوریكه آن را بخبر واحد لبی تعبیر می‌كند، در هر حال جمعی از محققین مانند شهید ثانی و شیخ مرتضی انصاری وآخوند خراسانی و غیره آن را بطور كلی حتی در مسائل فرعیه كه ادله ظنیه هم در آنها كفایت می‌كنند حجت نمی‌دانند، چه رسد بمسائل اعتقادیه كه متوقف بر علم و یقین است؛ خلاصه اجماع منقول بر فرض ثبوت حجیتش از ادله ظنیه‌است، و دلیل ظنی چنانكه در صفحه 48-52 نوشتم در مسائل اعتقادیه بطور كلی مردود و غیر قابل قبول است.

پس از این مذكورات بخوبی دانسته شده كه رجعت و برگشت مردگان باین دنیا چون بر خلاف اصل ثابت در عالم كون و سنت حتمیه خداونداست و بر طبق آنهم هیچگونه دلیل عقلی و نقلی در دست نداریم كه ما را وادار باعراض از آن اصل مسلم بكند، از اینرو ناگزیریم كه آن را جز امری موهوم وبى اصل چیزی ندانیم.

بلی این اخبار، گذشته از جنبه مخالفت یا عدم موافقت آنها با قرآن و حكم عقل، چنانچه صحیح بود، ممكن بود كه بگوئیم مراد از رجعت، رجعت آثار و دولت ائمه اطهار است چنانكه سید مرتضی ـ بطوریكه مرحوم مجلسی از او نقل می‌كند ـ می‌گوید "جمعی از اصحاب ما رجعت را تأویل برجعت آثار ودولت ائمه كرده اند" یعنی چون عقول و افكار بشر پیوسته در ترقی و تكامل است و بالاخره روزی خواهد رسید كه اكثریت هر جمعیتی از مردمان عاقل و مفكر تشكیل بشود، البته در آنروز مردم حقایق دین اسلام و این آئین فطرت و عقل را كه اصلا توجه‌اش عقلا می‌باشد، كاملا دریافته و بالاخره عظمت ورونق اولیه اسلام كه در حقیقت از آثار ائمه كرام است، بحالت اولیه‌اش بر گشته ورجعت می‌كند.

البته بر هر مسلمانی فرض است كه به رجعت باین معنی معتقد بوده و همواره منتظر همچو روزی بوده باشد.

در خاتمه به كسانیكه پیرو دین حق و یا در جستجوی آن می‌باشند درود می‌فرستم.

وصـلى الله على سـيدنا محمد وآله الطيِّـبيـن والطاهريـن.

1. - اگر پروردگار تو [ای محمد (ص)] خواسته باشد هر آینه تمام افراد بشر بتو ایمان خواهند آورد، آیا تو مردم را قهراً وادار می‌كنی كه ایمان بیآورند؟ یعنی نباید آنانرا در این باره اكراه نمائی و كسی نمی‌تواند ایمان بیآورد مگر باذن خدا یعنی مگر اینكه خدا او را متمكن بكند از ایمان آوردن و دعوت بكند او را بسوی ایمان بوسیله عقلی كه به وی داده‌است یعنی چون عقل به تنهائی یگانه وسیله ایمان است از اینرو هر كسی كه خدا به وی عقل داد در حقیقت او را درباره ایمان مأذون ساخته‌است، بعبارت دیگر همین اعطای عقل اذن عملی ایمان و مقرر فرمود خدا عذاب یا پلیدی را برای كسانی كه عقل ندارند یعنی چون تعقل و تفكر نمی‌كنند مثل اینستكه عقل ندارند (در حقیقت می‌خواهد بگوید: چون عدم تعقل توأم با كفر است از اینرو منشأ عذاب است) ای محمد باین مردم بگو: بنگرید، تفكر نمائید چیست اینها كه در آسمان و زمین است ولی این آیات و براهین واضحه با آن وضوح و كثرتش و این پیمبران منذر برای مردمی كه در آنها نظر نمی‌كنند، تفكر و تدبّر نمی‌نمایند، خلاصه قصد ندارند كه ایمان بیآورند ابداً سودی ندارد. [↑](#footnote-ref-1)
2. - چنانكه خداوند در آیات چندی، مخصوصاً در این آیه نیز اشاره باین معنی می‌كند: ﴿وَلَوۡ شَآءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ ٱلنَّاسَ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗۖ وَلَا يَزَالُونَ مُخۡتَلِفِينَ ١١٨ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَۚ وَلِذَٰلِكَ خَلَقَهُمۡۗ وَتَمَّتۡ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ١١٩﴾ [هود: 118-119]. [↑](#footnote-ref-2)
3. - این دسته از مردم همیشه در اقلیت بوده مخصوصاً در عصر حاضر خیلی كمیاب هستند و بمقتضای ناموس حركت فكری و ارتقاء عقلی روزگاری خواهد رسید كه اینان بكلی منقرض و نابود شده باشند. [↑](#footnote-ref-3)
4. - یعنی در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز آیات و دلایلی است برای مردمان عاقل: آنانیكه در همه حال قیام، قعود و اضطجاع – متذكر خدا هستند و پیوسته در آفرینش آسمانها و زمین تفكر و تدبر می‌كنند و هموراه می‌گویند خدایا اینها را عبث و بیهوده نیافریدی. [↑](#footnote-ref-4)
5. - مثل تو ای پیغمبر و كفار مثل شبانی است كه هر چه بگوسفندانش بانک میزند آنها جز صوتی نمی‌شنوند، اینان كر؛ گنگ و نابینا می‌باشند چون چنینند، بمنزله كسانی هستند كه اصلاً عقل ندارند. [↑](#footnote-ref-5)
6. - یعنی آیا تو گمان می‌كنی بیشتر این كافران می‌شنوند یا تعقل و تفكر می‌كنند در آنچه كه به اینان می‌گوئی؟ اینان مانند بهائم و بلكه از آنها گمراه‌ترند. [↑](#footnote-ref-6)
7. - یعنی: مدت پیش از نزول قرآن در میان شما بودم و هیچ یک از این سخنهائی كه اكنون بشما می‌گویم نمی‌گفتم چرا تعقل و تفكر نمی‌كنید؟ [↑](#footnote-ref-7)
8. - یعنی این قرآن كتابیست بس میمون و سودمند، اینرا بسوی تو ای محمد(ص) فرستادیم تا اینكه مردم در آیات وی تدبر و تأمل نمایند، و مردمان خردمند از آن بهره‌مند شوند. [↑](#footnote-ref-8)
9. - یعنی: مگر این مردم در قرآن تدبر نمی‌كنند؟ و حال آنكه اگر منزل از جانب خدا نبود هر آینه در آن اختلاف شایانی می‌یافتند. [↑](#footnote-ref-9)
10. - یعنی: در خلق آسمانها و زمین، و در اختلاف شب و روز، و در كشتی‌هائی كه در دریا سیر می‌كند به منفعت بشر، و در آن آبیكه خدا از آسمان بلندی (باران) نازل می‌كند و در نتیجه زمین را بعد از اینكه مرده بود زنده می‌نماید و انواع حیوانات در آن منتشر می‌كند، و در وزیدن بادها، و در ابرهائی كه بین آسمان و زمین تسخیر شده‌اند در همه اینها آیات و علاماتیست برای مردمی كه عقل دارند؛ و در آنها تعقل و تفكر می‌كنند. [↑](#footnote-ref-10)
11. - یعنی: هر آینه آفریدیم بسیاری از جن و انس را بنا بر اینكه عاقبت آنان بمناسبت كفر رفتن بسوی جهنم است، برای اینان قلب‌هائی است، كه بدان وسیله چیزی را درک نمی‌كنند، و چشمائیست كه با آن چیزی را نمی‌بینند، و گوش‌هائیست كه با آن نمی‌شنوند، اینان مانند گاو و خر و بلكه از آنها گمراه‌تر‌اند اینان كسانی هستند كه غافل از آیات و حجج من می‌باشند، غافلند از اینكه در آنها تفكر و تعقل بكنند. [↑](#footnote-ref-11)
12. - یعنی: كفار بعد از اینكه در جهنم مواجه با عذاب می‌شوند می‌گویند: چنانچه در دنیا می‌شنیدیم دعوت‌های پیمبران را و یا آنكه تعقل می‌كردیم هر آیینه كنون از اهل جهنم نبودیم. [↑](#footnote-ref-12)
13. - یعنی: [ای محمد(ص)] باین مردم بگو؛ من نمی‌گویم كه خزائن خدا یا ارزاق خلق درنزد من است، و یا اینكه علم غیب می‌دانم، و نمی‌گویم من ملک هستم، من پیروی نمی‌كنم و خبر نمی‌دهم بشما مگر چیزی كه بمن وحی می‌شود، آیا آدم كور و بینا با هم برابر‌اند پس چرا تفكر نمی‌كنید؟!. [↑](#footnote-ref-13)
14. - الوحی الـمحمدی، چاب مصر، ص108- 111. [↑](#footnote-ref-14)
15. - الوحی الـمحمدی، چاب مصر، ص108- 111. [↑](#footnote-ref-15)
16. - طلب بكن در آنچه خدا بتو بخشیده: از قوای روحی و جسمی و اموال، آخرت را و فراموش مكن بهره و نصیب خود را از دنیا. یعنی همان طوریكه می‌باید اینها را در راه آخرت صرف نمائی، برای دنیای خود نیز باید بكار ببری، نه اینكه دنیا را فراموش بكنی. نیكی كن بمردم چنانكه خدا بتو نیكی كرده و در روی زمین طالب فساد مشو زیرا خدا مفسدین را دوست نمی‌دارد. [↑](#footnote-ref-16)
17. - ای پیغمبر، باین مردم بگو: گردش كنید در روی زمین و آنگاه تأمل نمائید كه چگونه بوده‌است عاقبت مردمانی كه تكذیب دعوت پیغمبران را می‌كردند. [↑](#footnote-ref-17)
18. - بمردم بگو گردش كنید در روی زمین و آنگاه تأمل نمائید كه چگونه بوده‌است عاقبت مردمان مجرم و گناهكار. [↑](#footnote-ref-18)
19. - آیا سیر نكرده‌اند در زمین كه به بینند چگونه بوده‌است عاقبت آنانیكه پیش از ایشان بودند و بیش از ایشان قوی و ثروتمند و داراری آثار در دنیا بوده‌اند كه خداوند آنان را، بمناسبت اینكه مجرم و گناهكار بودند هلاكشان كرد و حال آنكه نبوده برای آنان از جانب خدا نگهبانی. [↑](#footnote-ref-19)
20. - كسی كه در این دنیا نابینا و گمراه‌است در آخرت نابینا و گمراه‌تر خواهد بود. [↑](#footnote-ref-20)
21. - آگاه باش، دوستداران خدا، پیروان خدا: آنانی كه ایمان بخدا آورده و پرهیزكار هستند ابداً ترس در دل آنان راه ندارد و هیچگونه ناملایم و مكروه قلب آنان را مضطرب نمی‌كند و از هیچ مصیبت و پیش آمد ناگوار اظهار جزع و فزع نمی‌كنند، محزون و اندوهناک نمی‌شوند، خلاصه مردمی دارای شجاعت و شهامت و هموراه با نشاط و خوش حال می‌باشند، برای آنانست بشارت، در زندگانی دنیا و آخرت، كلمات خدا و وعده‌های خدا قابل تبدیل و تخلف نیست، این بشارت یک نجات عظیم و موفقیت بزرگی است كه نصیب اینان شده‌است. [↑](#footnote-ref-21)
22. - از برای كفار است در دنیای، ذلت و خواری و در آخرت، عذاب بزرگ. [↑](#footnote-ref-22)
23. - بگو: [ای پیغمبر(ص!)] كی حرام كرد زینت خدا را: زینتی كه بیرون می‌آورد خدا از زمین برای بندگانش و وسائل تنعم و تعیش را؟ بگو: اینها همه برای مؤمنین است، چه در دنیا و چه در آخرت، نهایت آنكه در آخرت اختصاص باینان خواهد پیدا كرد و كفار در آنجا بكلی از اینها بی‌بهره خواهند بود این چنین ما تفصیل می‌دهیم آیات را برای جمعیتی كه عالمند. [↑](#footnote-ref-23)
24. - اما كسانی كه كافر شدند در دنیا و آخرت آنانرا مورد عذاب شدید خواهیم قرار داد و نیست مر ایشان را هیچ یاری كننده‌ای. [↑](#footnote-ref-24)
25. - بعضی از مردم كسانی هستند كه در مظان استجابت دعا تنها حسنه و سعادت دنیا را از خداوند خواستار می‌شوند ولی برخی هستند (مؤمنین) كه حسنه و سعادت دنیا و آخرت و حفظ از آتش جهم را مسئلت می‌كنند. [↑](#footnote-ref-25)
26. - تفسیر ابن كثیر: ج1، ص7 . [↑](#footnote-ref-26)
27. - اصول الشرایع: تألیف (بنتام) انگلیسی. [↑](#footnote-ref-27)
28. - یعنی خدا ملائكه و صاحبان علم همه گواهی می‌دهند باین كه نیست خدائی مگر خدای یگانه در حالتیكه عادل و حكیم علی الاطلاق است و گواهی می‌دهند باین كه تنها دین نزد خدا همانا دین اسلام است. [↑](#footnote-ref-28)
29. - یعنی پیروی مكن چیزی را كه بآن علم نداری. [↑](#footnote-ref-29)
30. - یعنی كسانیكه ایمان بآخرت نمی‌آوردند و ملائكه را دختران خدا می‌دانند اینان طبق گفتارش علم ندارند، پیروی نمی‌كنند جز (گمان) را و گمان هم تحقیقاً انسان را بی نیاز از علم نمی‌كنند یعنی تنها راه درک حقیقت همانا (علم) است [↑](#footnote-ref-30)
31. - یعنی خدا بهر كسی كه بخواهد حكمت می‌دهد یعنی او را موفق بعلم توام با عمل می‌كند و كسی كه باو حكمت داده شود در حقیقت همه كمالات و فضائل و هر گونه خوبی باو داده شده‌است، متذكر نمی‌شوند مگر صاحبان عقل. [↑](#footnote-ref-31)
32. - این چیز هائی كه بتو وحی شده همه از كلمات حكمت آمیزیست كه ریب و فساد بهیچ وجه در آنها راه ندارد. [↑](#footnote-ref-32)
33. - فرستاد خدا برای تو كتاب: (قرآن) و حكمت را و آموخت بتو چیزهائی را كه ابداً عالم به آنها نبودی. [↑](#footnote-ref-33)
34. - خداست آن كسی كه مبعوث كرد در میان امیین (مردمان بی سواد) پیغمبری از نوع آنان، یعنی (امر) كه تلاوت می‌كند برای آنان –با آنكه خود امی و بی سواد است- آیات خدا را و تطهیر می‌كند آنانرا از لوث شرک و خبائث جاهلیت، و می‌آموزد آنها را كتاب: (قرآن) و حكمت. [↑](#footnote-ref-34)
35. - دعوت بكن مردم را بسوی پرورگار خود بوسیله حكمت یعنی -ادله و براهین قطعیه- و موعظه حسنه. [↑](#footnote-ref-35)
36. - چگونه می‌ترسم من چیزی را كه منشاء هیچگونه ضرر و ترس نیست و آن را شریک خدا قرار داده‌اید و حال آنكه شما نمی‌ترسید از اینكه بدون دلیل و برهان برای خدا شر یک قائل شده‌اید، آیا كدام یک از این دو فرقه (مشرک و موحد) سزاوار‌ترند از اینكه محفوظ از ترس باشند. [↑](#footnote-ref-36)
37. - ای مردم آمد شما را برهانی از طرف پروردگار شما و فرستادیم بسوی شما نوری روشن. [↑](#footnote-ref-37)
38. - اگر در آسمان و زمین جز خدای یگانه خدایان چندی بودی هر آینه تباه شدی و رشته انتظام آنها از هم گسستی. [↑](#footnote-ref-38)
39. - آیا اتخاذ كردند بجز خدای یگانه خدایانی را یعنی صفات خدائی را در آنها یافتند؟ به اینان بگو: بیاورید، دلیل و برهان خودتان را. [↑](#footnote-ref-39)
40. - آیا كسی كه آفرید آسمانها و زمین را و نازل كرد برای شما از آسمان: (فضا) آبی را كه رویانیدیم بدان آب باغهای خرم و زیبا را كه نمی‌توانید برویانید درخت‌های آن باغ را، بهتر نیست از آنچه كه مشركین شریک خدا و مورد پرستش خود قرار داده‌اند؟! آیا هست خدائی با خدای یگانه؟ بلكه مشركین قومی هستند منحرف از راه راست و معرض از حق. [↑](#footnote-ref-40)
41. - آیا كسیكه ایجاد می‌كند خلق را از نیستی و سپس اعاده می‌دهد آنانرا, وكسی كه روزی می‌دهد شما را از آسمان و زمین, بهتر نیست از آنچه كه مشركین مورد پرستش خود قرار داده‌اند؟ آیا با خدای یگانه, خدای دیگری هست؟ به اینان بگو اگر راستگو هستید بیاورید دلیل و برهان خودتان را. [↑](#footnote-ref-41)
42. - آنچه كه گذشت از استدلال و احتجاج ابراهیم بر قومش, حجت وبرهان ما بود كه بابراهیم داده‌ایم, بلند می‌كنیم درجه و رتبه كسی را كه بخواهیم، پروردگار تو حكیم و دانا است. [↑](#footnote-ref-42)
43. - كیست آنكه آئینش بهتر و نیكوتر باشد از كسی كه خویشتن را تسلیم خدا كرده و همواره متوجه اوست در حالتی كه محسن و نیكوكار است و پیروی می‌كند آئین ابراهیمی را كه مسلمانی است كه مایل به آئین مستقیم و معرض از دیگر آئینهای باطله‌است، و اتخاذ كرد خدا ابرهیم را دوست خود. [↑](#footnote-ref-43)
44. - ای پیغمبر بگو: پروردگار من راهنمائی كرد مرا بسوی راه راست یعنی: بسوی آئین پاینده و درست، آئینی كه طریقه و رویه (ابراهیم) است، همان ابراهیمی كه مایل به آئین حق و معرض از دینهای باطله بود. [↑](#footnote-ref-44)
45. - بگو: راست گفت خدا، پیروی بكنید آئین «ابراهیم» را در حالتی كه مایل بآئین حق و موحد بود. [↑](#footnote-ref-45)
46. - یعنی فقط دانشمندان می‌دانند آنچه كه از جانب پروردگار تو بسوی تو فرستاده شده: (قرآن) همه (حق) است، و همه از حقایقی است كه را هنمائی می‌كند انسان را به راه خداوندی كه عزیز یعنی غالب بر همه، و ستوده‌است. [↑](#footnote-ref-46)
47. - آنانی كه كافر شدند، یكسان است بر ایشان، چه بترسانی آنانرا از عذاب و یا نترسانی نخواهند ایمان آورد، مهر كرد خدا دل‌ها و گوش‌هایشان را، و بر دیده های ایشان پرده‌ای است، و برای آنان است عذاب بزرگ. [↑](#footnote-ref-47)
48. - ای محمد تو نمی‌توانی بشنوانی ندا و دعوت خود را به (مردگان) و (كران) در وقتی كه اعراض بكنند و پشت برگردانند، و نیستی تو راهنمای مردمان كور از گمراهی ایشان، نمی‌شنوانی تو مگر كسانی كه بگرود به آیات ما یعنی طلب حق بكند و خواستار حقیقت باشد در اثر تفكر و تأمل در كائنات آسمان و زمین، پس تنها آنها هستند مسلمان!. [↑](#footnote-ref-48)
49. - مجله ایرانشهر چلپ برلین. [↑](#footnote-ref-49)
50. - مجله ایرنشهر منطبعه برلین. [↑](#footnote-ref-50)
51. - وظیفه: ج1/ ص79 . [↑](#footnote-ref-51)
52. - وظیفه: ج1/ ص80. [↑](#footnote-ref-52)
53. - وظیفه: ج1/ ص79. [↑](#footnote-ref-53)
54. - وظیفه: ج1/ ص83. [↑](#footnote-ref-54)
55. - وظیفه: ج1/ ص82 . [↑](#footnote-ref-55)
56. - وظیفه: ج1/ ص87-89. [↑](#footnote-ref-56)
57. - وظیفه: ج1/ ص87-89. [↑](#footnote-ref-57)
58. - وظیفه: ج1/ ص87-89. [↑](#footnote-ref-58)
59. - وظیفه: ج1/ ص88-89. [↑](#footnote-ref-59)
60. - مجله آینده ج9. [↑](#footnote-ref-60)
61. - وظیفه: ج1/ 89-92. [↑](#footnote-ref-61)
62. - مجله آینده ج9. [↑](#footnote-ref-62)
63. - زنی بود روستا زاده كه در خانه ببافندگی و در خارج ده بگله چرانی و پاسبانی مشغول بود، این دختر در قریه (دوم رامی) واقعه در (لرین) متولد شد، دختری با تقوی و ساده و مذهبی بود چون مزاجاً عصبانی و تند بود در حالات روحانی خوابها می‌دید و صداها می‌شنید كه با وی تكلم می‌كند در عالم رؤیا بوی امر شد كه بكمک پادشاه فرانسه برود خلاصه بوی اطمینان داده شد كه تخت و تاج مملكت را در تصرف پادشاه خواهد آورد و باوضاع پریشان و هرج و مرج مملكت خاتمه خواهد داد اول كسی كه از منویات ژاندارک مطلع شد (كاپیتان باو دریكورت) بود. او اول تصور می‌كرد ژاندارک در وی تأثیر نمود و حاضر شد عده‌ای از جنگجویان را در تحت اختیار و اراده وی بگذارد و او را بنزد پادشاه راهنمائی نماید. ژاندارک صد و پنجاه میل مسافت را كه سرتاسر آن متوسط قشون انگلیس اشغال گردیده بود پبموده و عاقبت بسلامتی در (شینون) بپادشاه ملحق گردید. پادشاه او را بشهر (اورلین) فرستاد ژاندارک بزودی خود را بدان شهر محصور رسانید، بقلاع و سنگرهای انگلیسها حمله برده و بالاخره شهر را از محاصره بیرون آورد. ژاندارک قناعت باین قسمت نكرده قشون مطابق تعلیمات وی دشمن را تا شهر (پاتی) تعقیب نموده در آنجا نیز شكست بزرگی بدانها داد، بطوری كه خود از پیش خبر داده بود متعاقب شكست انگلیسها تاج گذاری شارل هفتم در (ریمز) شروع شد، ژاندارک شارل هفتم را به (ریمز) برده و تاج را بر سر وی نهاد و موافقت انگلیسها را نیز نسبت به پادشاه جلب كرد – وظیفه: ج1/ ص101. [↑](#footnote-ref-63)
64. - ج9 مجله آینده [↑](#footnote-ref-64)
65. - علم الاجتماع: ج1/ ص92- 96 [↑](#footnote-ref-65)
66. - یعنی مژده بده بندگان مرا: آنانی كه می‌شنوند هر گفتاری را و سپس پیروی می‌كنند نیكوترین انها را، آنانند كسانی كه راهنمائی كرد آنانرا خدا، آنانند فقط صاحبان عقل!. [↑](#footnote-ref-66)
67. - چون به كفار گفته شود پیروی كنید آنچه را كه خدا فرستاده، می‌گویند بلكه پیروی می‌كنیم آنچه را كه یافته‌ایم بر آن چیز پدران خود را، آیا اینان پیروی پدران می‌كنند؟ اگر چه پدران ایشان تعقل نمی‌كنند چیزیرا و براه راست راهنمائی نشدند؟ [↑](#footnote-ref-67)
68. - چون به كفار گفته می‌شود: بیائید به آنچه كه خدا نازل كرده و بیائید به نزد پیغمبر، می‌گویند كفایت می‌كند ما را آنچه كه یافته‌ایم از پدران خود، آیا بس است ایشان را آنچه كه یافته‌اند از پدران خود؟ اگر چه پدرانشان نمی‌دانستند چیزی را و گمراه بوده‌اند؟ [↑](#footnote-ref-68)
69. - كفار وقتی كه كارزشتی را بجای آورند، می‌گویند چون دیدیم پدران ما این كارها را مرتكب می‌شدند و آنانرا باین كارها یافته‌ایم، از اینرو ما نیز مرتكب می‌شویم، و خداوند نیز ما را باقدام این كارها امر كرده‌است! باینان بگو: خدا هیچ گاه كسی را امر بانجام كار زشت نمی‌كند، آیا چیزی را كه نمی‌دانید گفته خدا و حكم خدا است، آن را بخدا نسبت می‌دهید؟ [↑](#footnote-ref-69)
70. - كفار می‌كفتند: اگر خدا بخواهد ما ملائكه را پرستش نمی‌كردیم، اینان طبق این مقاله خود (علم) ندارند، بلكه از روی تخمین و گمان آن را می‌گویند، آیا ما پیش از (قرآن) كتابی بر ایشان فرستادیم كه برای صحت گفتارشان بآن تمسک جویند؟ نه، اینان طبق گذارشان نه برهان علمی دارند و نه دلیلی از كتاب آسمانی، بلكه می‌گفتند ما پدران خود را بر طریقه و آئینی یافته‌ایم كه بآن طریقه راه یافتگانیم. و پیش از توای محمد (ص) در هیچ قریه پیغمبری نفر ستادیم مگر آنكه توان گران و شهوت رانان آن قریه به پغمبران می‌گفتند ما پدرانمان را بر طریقه و آئینی یافته‌ایم كه پیوسته عقاید و آثر شانرا خواهیم پیروی نمود. [↑](#footnote-ref-70)
71. - مرجع و باز گشت كفار تحقیقاً بسوی دوزخ است، زیرا اینان با اینكه پدرانشان را گمراه یافتند، بدون تأمل و نظر بر آثار آنان پیروی كردند، در صورتی كه پیش از اینان؛ بیشتر پیشیـنیانشان گمراه بوده‌اند. [↑](#footnote-ref-71)
72. - یعنی پیروی مكن چیزی را كه بدان علم نداری. [↑](#footnote-ref-72)
73. - ضحی الاسلام: ج3/ ص263. [↑](#footnote-ref-73)
74. - دائرة المعارف فرید وجدی: ج3/ ص109 . [↑](#footnote-ref-74)
75. - ولی در اصطلاح قول و فعل و تقریر معصوم را (سنت) و جملاتی كه از طرف رواه حكایت از آنها می‌كند (حدیث) می‌گویند. [↑](#footnote-ref-75)
76. - فجر الاسلام: ص 267. [↑](#footnote-ref-76)
77. - یعنی ننویسید از طرف من چیزی را، اگر كسی بجز قرآن از طرف من چیزی نوشت البته باید آن را محو كند، ولی باكی نیست از اینكه از طرف من نقل حدیث بكند، و كسی كه عمداً دروغی بر من ببندد البته جای او در آتش جهنم خواهد بود. فجر الاسلام ص 250. [↑](#footnote-ref-77)
78. - فجر الاسلام: ص 250. [↑](#footnote-ref-78)
79. - فجر الاسلام: ص 265 و درایه شهید ثانی ص 152. [↑](#footnote-ref-79)
80. - فجر الاسلام ص 265 [↑](#footnote-ref-80)
81. - فجر الاسلام: ج2/ ص 107. [↑](#footnote-ref-81)
82. - فجر الاسلام: ص 266. [↑](#footnote-ref-82)
83. - ضحی الاسلام: ج2/ ص107. [↑](#footnote-ref-83)
84. - تاریخ التمدن الاسلامی ج3/ ص 68. [↑](#footnote-ref-84)
85. - مقدمه ابن خلدون ص 242. [↑](#footnote-ref-85)
86. - ضحی الاسلام: ج2/ ص 110. [↑](#footnote-ref-86)
87. - تاریخ ابن خلكان: ج2/ ص 215. [↑](#footnote-ref-87)
88. - مقدمه بن خلدون: بترتیب ص 442 و 444. [↑](#footnote-ref-88)
89. - مقدمه بن خلدون: بترتیب ص 442 و 444. [↑](#footnote-ref-89)
90. - تاریخ التمدن الاسلامی: ج3/ ص 69. [↑](#footnote-ref-90)
91. - مقدمه ابن خلدون: ص 444. [↑](#footnote-ref-91)
92. - تاریخ التمدن الاسلامی ج3/ ص 70- 69. [↑](#footnote-ref-92)
93. - تاریخ التمدن الاسلامی: ج3/ ص 70- 69 . [↑](#footnote-ref-93)
94. - تاریخ التمدن الاسلامی: ج3/ ص 70- 69 [↑](#footnote-ref-94)
95. - ملل و نحل شهرستانی: ج1/ ص12. [↑](#footnote-ref-95)
96. - تذكرة الـموضوعات: ص92- (انس) می‌گوید: یک روز خدمت پیغمبر بودم كه كسی آمد درب منزل را كوبید، فرمود برو ببین كیست؟ رفتم دیدم ابو بكرست، برگشتم و قضیه را بعرض رساندم، فرمود برو درب را برویش باز كن و مژده بده او را به بهشت و باو خبر بده كه بعد از من جانشین من خواهد بود، سپس عمر و عثمان آمدند، تا آخر حدیث. [↑](#footnote-ref-96)
97. - تذكرة الـموضوعات ص92 – علی بن ابی طالب می‌گوید: اولین كسیكه در بین این امت داخل بهشت می‌شود، ابو بكر و عمرست، در آن موقع من با معاویه درپای حساب ایستاده‌ایم!. [↑](#footnote-ref-97)
98. - تذكره ص93 – در كتاب مقاصد از ابن عمر روایت شده: اگر ایمان ابو بكر با ایمان همه افراد بشر موازنه شود ایمان ابو بكر رجحان پیدا می‌كند. [↑](#footnote-ref-98)
99. - تذكره ص93 – در مختصر نقل شده كه خداوند برای همه افراد بشر بطور عموم تجلی می‌كند، ولی بر ابو بكر بطور خصوصی خواهد تجلی كرد. [↑](#footnote-ref-99)
100. - تذكره ص93 – از ابی هریره روایت شده: هر مولودی كه تولد می‌شود قدری از تربت او روی نافش ریخته می‌شود، وقتی كه عمرش طولانی شد بر می‌گرداند او را خدا بسوی همان تربتی كه او را از آن آفریده‌است، من و ابو بكر و عمر از یک خاک آفریده شده و در آن خاک هم خواهیم دفن شد. [↑](#footnote-ref-100)
101. - تذكرة الموضوعات: ص94 – در ترمذی دارد جمعیتی كه بین آنان ابو بكر باشد سزاوار نیست اینكه بغیر او اقتدا بكنند. [↑](#footnote-ref-101)
102. - تذكرة الموضوعات: ص109 – ابراهیم خلیل و ابو بكر صدیق در بهشت دارای (ریش) هستند!. [↑](#footnote-ref-102)
103. - تذكره ص94 – از زیاد بن یحیی روایت شده كه پیغمبر فرمود: اگر من به پیغمبری مبعوث نمی‌شدم، عمر مبعوث می‌شد!. [↑](#footnote-ref-103)
104. - تذكره ص94 – اگر بنا بود بعد از من پیغمبری بیاید، آن پیغمبر عمر بن خطاب بود!. [↑](#footnote-ref-104)
105. - تذكرة الموضوعات: ص94 – پیغمبر می‌گوید: جبرائیل بمن گفت باید بگرید اسلام بر مردن عمر. در هر حال حق با عمرست. [↑](#footnote-ref-105)
106. - عمر چراغ اهل بهشت است. [↑](#footnote-ref-106)
107. - تذكره ص94 – برای هر پیغمبری از بین امتش دوستی است، و دوست من عثمان است. [↑](#footnote-ref-107)
108. - تذكره ص94 – جابر می‌گوید: روزی پیغمبر آمد جنازه مردی را، و بر آن نماز نخواند، فرمود: چون این مرد از دشمنان عثمان بود از اینرو خدا او را دوست نمی‌دارد. [↑](#footnote-ref-108)
109. - تذكرة الموضوعات ص94 جابر می‌گوید: موقعی با پیغمبر اكرم بودیم كه فرمود: هر مردی برخیزد بسوی كسی كه نظیر و مانندش هست، سپس خود حضرت برخواست و با عثمان معانقه كرد، و باو فرمود: تو در دنیا و آخرت ولی من خواهی بود. [↑](#footnote-ref-109)
110. - فجر الاسلام: ص255 عمرو بن عاص می‌گوید: پیغمبر فرمود: خانواده ابی طالب اولیای من نیستند، (ولی) من تنها خدا و صلحایی از مؤمنین می‌باشد. [↑](#footnote-ref-110)
111. - تذكرة الموضوعات: ص100 – در نهایه ابن اثیر روایت شده كه پیغمبر فرمود: بگیرید نصف دین خودتان را از «حمیرا». [↑](#footnote-ref-111)
112. - تذكرة الموضوعات ص100 – علی بن ابی طالب می‌گوید: روزی خدمت پیغمبر ص نشسته و مشغول كتابت بودم كه معاویه وارد شد، پیغمبر قلم را از دستم گرفته و بمعاویه داد، چون دانستم كه خدا پیغمبر را باین كار امر كرده، متأثر نشدم، سپس فرمود بمعاویه! توار من هستی و من از تو، هستم. [↑](#footnote-ref-112)
113. - تذكره ص100 امناء خدا هفتاست: لوح، قلم، اسرافیل، میكائیل، جبرائیل، محمد و معاویه بن ابی سفیان. [↑](#footnote-ref-113)
114. - تذكره ص100 – از عرباض روایت شده كه پیغمبر فرمود: خدایا بیاموز بمعاویه كتاب را؛ و قرار بده او را راهنما و راهنمائی شده. [↑](#footnote-ref-114)
115. - تذكره ص100 – از ابو همدان روایت شده: در بین این امت اول كسی كه در پیشگاه خدا مخاصمه می‌كند: علی و معاویه هستند؛ و اولین كسی كه داخل بهشت می‌شوند ابو بكر و عمر می‌باشد. [↑](#footnote-ref-115)
116. - آیات الولایه ص405 – 417 – علی بن ابی طالب می‌گوید: منم كسی كه كلیدهای غیب در نزد من است، كه بعد از محمد ص جز من كسی عالم بآنها نیست؛ من بهر چیزی علم حساب خلائق؛ منم (لوح محفوظ) منم زیر و رو كننده قلبها و دیده‌ها، و بازگشت همه مخلوق بسوی ما هست و حساب انها نیز بر عهده ما می‌باشد، منم گشاینده سببها، منم ایجاد كننده ابرهای سنگین؛ منم ظاهر كننده برگهای درختها، منم بیرون آورنده (مؤمنین) از قبرها؛ منم رفیق و مصاحب (نوح) و نجات دهنده آن؛ منم رفیق و ملازم [ایوب] و نجات دهنده آن، منم صاحب یونس؛ منم كه بر پا داشته ام آسمانهای هفتگانه را ! منم آمرزنده و مهربان؛ عذاب دردناک همانا عذاب من است!. [↑](#footnote-ref-116)
117. - ایات الولایة: ص405 – 417 منم كسی كه ابراهیم خلیل سلامم كرد، منم عصای «كلیم» منم كسی كه نظر كردم به عالم ملكوت و جز خود، چیزی را ندیدم! منم كه مبعوث كردم انبیا و پیغمبران «مرسل» را!! منم كه كوه‌ها را ثابت و پایدار و زمین‌ها را پهن كردم، منم بیرون آورنده چشمه‌ها و رویاننده زراعت و شنواننده «رعد» و روشن كننده (برق) و نور دهنده (آفتاب) و طلوع دهنده «ماه»، منم بر پاكننده (قیامت)! منم كه اگر بمیرم نمردم و چنانچه كشته شوم، كشته نشدم! منم كه پیغمبر فرمود من و علی از یک نور هستیم، منم كه با شمشیرم «ذو الفقار» جبارین و فراعنه پیشین را بهلاكت رساندم و نوح را در كشتی حمل نمودم، منم كه ابراهیم را از آتش نمرود نجات داده و رفیق موسی و خضر و آموزگار آنان هستم، منم ایجاد كننده ملكوت در عالم كون، منم آفریننده و مصور در «رحم‌ها» منم شفا دهنده كورها و برصی‌ها، منم همان «پشه» كه خدا آن را بعنوان مثل یاد كرده !! منم كه استخوان را با گوشت پوشانده و تأویل قرآن را می‌دانیم، منم كه آفتاب دو مرتبه بسوی من برگشته، منم كه تمام مخلوقات را از گذشته و آینده زنده می‌كنم و صاحب قرن‌های پیشین هستم، من زنده می‌كنم و می‌میرانم!منم كه خلقت می‌كنم و روزی می‌دهم منم «سمیع» و «علیم» منم كه بزبان عیسی در گاهواره سخن می‌گفتم؛ منم همان یوسف صدیق منم عذاب خیلی بزرگ! منم كه در آخر الزمان عیسی در پشت سرم نماز می‌گذارد، منم «آخر» و «اول» منم كه ایجاد می‌كنم و سپس اعاده می‌دهم! منم شاخه‌ای از شاخه های زیتون، منم كه اعمال بندگان را می‌بینم، و آن چه كه در آسمان و زمین است هیچیک از آنها برایم پوشیده نیست! منم كه دو دفعه كشته شده و دو مرتبه زنده می‌گردم! و بهر طوری كه بخواهم ظهور می‌كنم! منم خروج‌كننده در آخر الزمان و عذاب‌كننده «جبت و طاغوت» «!» منم محمد مصطفی و «علی» مرتضی چنانكه پیغمبر فرمود: علی از من است و من از او هستم. [↑](#footnote-ref-117)
118. - ملل و نحل شهرستانی: ص81 – 82. [↑](#footnote-ref-118)
119. - ملل و نحل شهرستانی: ص81 – 82. [↑](#footnote-ref-119)
120. - فرق الشیعة: ص20. [↑](#footnote-ref-120)
121. - از جمله «انا بعثت النبیین» خطبه طتنجیه دانسته می‌شود كه اینان هم در جعل آن وارد بوده‌اند. [↑](#footnote-ref-121)
122. - ملل و نحل شهرستانی: ص83. [↑](#footnote-ref-122)
123. - سید اسمعیل ابن محمد حمیری شاعر معروف نیز از كیسانیه و پیروان همین فرقه بوده‌است، ولی طبق روایت جمعی پس از مدتی از این عقیده برگشته و معتقد بامامت حضرت جعفر بن محمد شده بود – فرق الشیعة نوبختی ص 260. [↑](#footnote-ref-123)
124. - فرق الشیعه: ص 37. [↑](#footnote-ref-124)
125. - فرق الشیعة: ص25 – 26. [↑](#footnote-ref-125)
126. - تبصره العوام: ص178. [↑](#footnote-ref-126)
127. - ملل و نحل شهرستانی ص84 و فرق الشیعة: ص38. [↑](#footnote-ref-127)
128. - فرق الشیعة: ص28 – 39- 40. [↑](#footnote-ref-128)
129. - مقالات الاسلامیین: ج1 بترتیب ص46 – 30 . [↑](#footnote-ref-129)
130. - مقالات الاسلامیین: ج1 بترتیب ص46 – 30. [↑](#footnote-ref-130)
131. - بطوری كه مصلح معظم، واستاد محترم جناب سید هبه الدین شهرستانی در اول كتاب فرق الشیعة می‌نویسد: كسانی كه مرحوم نوبختی را تعدیل و تمجید كرده‌اند از این قرارند: تفرشی در كتاب نقد الرجال: ص69؛ نجاشی در فهرست منطبعه بمبئی ص47، علامه حلی در كتاب خلاصه ص21 درباره نوبختی چنین می‌گویند: «حسن بن موسی ابو محمد نوبختی از مشایخ متكلمین بوده، و در بین علمای زمان نمود (پیش از مئه سوم و بعد از آن) مبرز و بی نظیر بوده‌است»، صاحب كتاب منهج المقال در ص108 شیخ طوسی در فهرست منطبعه كلكته ص98، می‌گویند: «ابن اخت ابی سهل ابن نوبخت كه مكنی به ابو محمد است، شخصی بود متكلم فیلسوف، دوازده امامی، حسن الاعتقاد و ثقه» صاحب كتاب معالم العلماء در دو موضع از كتاب خود می‌گوید: «ابن موسی نوبختی، ابن اخت ابی سهل ابو محمد؛ متكلم و ثقه بوده‌است» سید قاضی نور الله ششتری در كتاب خود مجالس المؤمنین ص177 می‌گوید: «بطوری كه حسن بن داود در رجال خود می‌گوید: حسن بن موسی، ابن اخت ابی سهل نوبخت از اكابر این طائفه و از بزرگان این سلسله بوده‌است، واین شخص متكلم و فیلسوف و از حیث عقیده اثنی عشری بوده‌است» صاحب روضات الجنات در ص31 در ضمن ترجمه ابی سهل اسماعیل بن علی نوبختی، از حسن بن موسی نوبختی شرح مبسوطی تمجید می‌نماید و بالاخره می‌گوید ابن نوبختی از علمای بزرگ مائه سوم بوده‌است. ابن ندیم در كتاب الفهرست ص177 در ضمن توصیف متكلمین شیعه؛ و سید بن طاوس در كتاب فرج الهموم، از این شخص زیاد تمجید می‌نمایند، مرحوم مجلسی در كتاب السماء والعالم: ص142 همین شخص و پدرش موسی بن حسن نوبختی را در عداد علما و فقهای بزرگ شیعه اثنی عشریه كه از علم نجوم نیز بهره كاملی داشته و در این علم تألیفات زیادی از خود بیادگار گذاشته‌اند، قرار می‌دهد، صاحب كتاب منتهی المقال در ص105 و كتاب ریاض العلماء، و كتاب امل الامل در ص469 و كتاب عیون الانباء در ص216 و صاحب كتاب الشیعه و فنون الاسلام، و صاحب كتاب الـمنیه و الامل ص62 پس از تعدیل و توثیق این شخص همه متفقا ویرا از علمای بزرگ شیعه امامیه می‌دانند. [↑](#footnote-ref-131)
132. - الوحی الـمحمدی: ص124. [↑](#footnote-ref-132)
133. - تذكرة الـموضوعات، ص 112- در مقاصد روایت شده كه پیغمبر فرمود: به سه جهت عرب را دوست بارید، من عربی هستم، قرآن عربی، و زبان اهل بهشت هم عربی است. [↑](#footnote-ref-133)
134. - تذكره ص 112 – در لآلی روایت شده زبان بهشتی ها عربی، و زبان اهل آسمان و اهل موقف نیز عربی است. [↑](#footnote-ref-134)
135. - تذكره ص 112- بهترین مردم (عرب) وبهترین طواف عرب طائفه قریش هستند. [↑](#footnote-ref-135)
136. - تذكره ص 112، از ابو هریره روایت شده: بدترین زبانها نزد خداوند فارسی است، زبان شیطان (خوزستانی) و زبان اهل جهنم (بخارائی) و زبان اهل بهشت (عربی) است. [↑](#footnote-ref-136)
137. - تذكره ص 113، از ابو هریره نقل شده: خداوند وقتیكه خوشنود شود به زبان (عربی) و در موقع غضب به (فارسی) وحی می‌فرستد. [↑](#footnote-ref-137)
138. - تذكره ص 113 – از طلحه روایت شده: كسی كه به فارسی سخن گوید بر خسّت وی افزوده و از مروّتش كاسته شود. [↑](#footnote-ref-138)
139. - تذكره الموضوعات ص 113 - كسی كه می‌تواند به عربی تكلم كند نباید به فارسی حرف بزند، زیرا به فارسی سخن گفتن باعث نفاق می شود. [↑](#footnote-ref-139)
140. - تذكره ص 113 – (عمر) می‌گوید: از طرز لباس ایرانیها دوری كنید، و خودتان را به صورت آنان در نیآورید. [↑](#footnote-ref-140)
141. - تذكره ص 113 – از مالک روایت شده: بمیرانید (سنت) عجم و زنده كنید سنت عرب را. [↑](#footnote-ref-141)
142. - ضحی الإسلام: ج1 ص 76 – كسیكه با عرب خدعه كند داخل در شفاعت من نمی‌شود، و بدوستی من نائل نمی‌گردد. [↑](#footnote-ref-142)
143. - ضحی الإسلام: ج1 ص 76 – پیغمبر به سلمان فرموده بود: دشمن مدار مرا تا اینكه بیدین شوی، سلمان عرض كرد چگونه دشمن بدارم تو را در صورتیكه بوسیله تو خدا مرا راهنمائی كرد؟ فرمود با عرب دشمنی مكن، دشمنی با آنان دشمنی با من است. [↑](#footnote-ref-143)
144. - الـموضوعات: ص 119. [↑](#footnote-ref-144)
145. - الفهرست: ص179 در كتاب «فهرست» بجز این كتاب اسمی از كتاب دیگر بنام سعید بن حمید بختگان برده نشده، ولی دكتر أحمد أمین در جزو اول كتاب «ضحی الاسلام» از فهرست ابن ندیم نقل می‌كند كه سعید نام برده كتابی هم بنام «انتصاف العجم من العرب» نوشته‌است، ممكن است این جمله در چاپ‌های دیگر «الفهرست» بوده كه از این كتابی كه در دست ما هست ساقط شده باشد. [↑](#footnote-ref-145)
146. - الفهرست: ص79-80 . [↑](#footnote-ref-146)
147. - الفهرست: ص145-146. [↑](#footnote-ref-147)
148. - الفهرست: ص153-154. [↑](#footnote-ref-148)
149. - الفهرست: ص174. [↑](#footnote-ref-149)
150. - (كوثی) شهریست در سواد عراق، ضحی الاسلام: ج1 ص74. [↑](#footnote-ref-150)
151. - أحمد أمین، ضحی الإسلام: ج1 ص 75. – یعنی پیغمبر فرمود دشنام ندهید ایرانیها را كسی بآنان دشنام نداد مگر آنكه خدا فوزی از او انتقام كشید!. [↑](#footnote-ref-151)
152. - ضحی الأسلام: ج1 ص75 – پیغمبرص میگوید اگر (علم) در كره ثریا هم معلق باشد, دستهائی از فارس دراز شده و آن را خواهند گرفت. [↑](#footnote-ref-152)
153. - تذكرة الـموضوعات: ص120 - برای خداوند در هر یک از آسمان و زمین لشگرهائی هست: در آسمان لشگرش ملائكه و در زمین اهالی خراسان می باشند. [↑](#footnote-ref-153)
154. - تذكره ص120 - دو درب بهشت برای دنیا : آبدان و قزوین, بازست اول بقعه ای كه بمحمدص ایمان آورده آبادان, و اولین بقعه كه به عیسی بن مریم ایمان آورده بود قزوین بود. [↑](#footnote-ref-154)
155. - تذكره ص120 – اگر خداوند قسم یاد نكرده و عهد نبسته بود كه پس از من پیغمبری نفرستد, از قزوین هزار نفر پیغمبر مبعوث می‌كرد!. [↑](#footnote-ref-155)
156. - تذكرة الموضوعات: ص 120 - پیغمبر فرمود برای امت من شهریست كه آن را قزوین میگویند ساكنین در آنشهر از ساكنین حرمین برتری دارند. [↑](#footnote-ref-156)
157. - تذكره ص120 – كسی كه یكشب در (رى) بخوابد و در آنجا نماز گذارده و روزه بگیرد مثل این است كه در غیر آن شهر هزار شب خوابیده و عبادت كرده باشد و بهترین محلهای خراسان (نیشابور) و (هریو) و پس از آنها بلخ است. [↑](#footnote-ref-157)
158. - همه مردم از زمان آدم تا امروز مانند دندانه های «شانه» و با هم برابر هستند, هیچ گونه فضیلت و مزیتی برای عرب بر عجم و سفید پوست بر سیاه پوست, نیست مگر به پرهیزكاری. [↑](#footnote-ref-158)
159. - ای مردم خداوند نخوت و مفاخره جاهلیه و این عادت زشت را كه همواره به پدران خود با یكدیگر مفاخره می‌كردید در میان شما از بین برد, همه شما از آدم و آدم از خاک آفریده شده است از برای عرب بر غیر عرب هیچ گونه مزیتی نیست مگر به پرهیزكاری. [↑](#footnote-ref-159)
160. - مقدمه ابن خلدون: ص 440. [↑](#footnote-ref-160)
161. - تفسیر طبری: ج 1 ص 186. [↑](#footnote-ref-161)
162. - ضحی الإسلام: ج 3 ص 7. [↑](#footnote-ref-162)
163. - تاریخ التمدن الإسلامی، ج3 ص 139- 140. [↑](#footnote-ref-163)
164. - ضحی الإسلام، ج 3 ص 348. [↑](#footnote-ref-164)
165. - خصال، تألیف صدوق. [↑](#footnote-ref-165)
166. - ما للهند من مقوله: ص 24. [↑](#footnote-ref-166)
167. - ضحی الإسلام: ج1 ص 239. [↑](#footnote-ref-167)
168. - ما للهند من مقوله: ص 32. [↑](#footnote-ref-168)
169. - ضحی الإسلام: ج1 ص 241. [↑](#footnote-ref-169)
170. - فِصَل ابن حزم: ج 4 ص 74 . [↑](#footnote-ref-170)
171. - فِصَل ابن حزم ج 4 ص 74. [↑](#footnote-ref-171)
172. - این شخص اصلاً یهودی و بعد از متكلمین اسلامی بود، ضحى الإسلام، ج1 ص 337. [↑](#footnote-ref-172)
173. - كامل ابن اثیر: ج 7 ص 26. [↑](#footnote-ref-173)
174. - ضحی الإسلام: ج1 ص 344. [↑](#footnote-ref-174)
175. - ملل و نحل شهرستانى ص 102. [↑](#footnote-ref-175)
176. - ملل و نحل شهرسانى: ص 102. [↑](#footnote-ref-176)
177. - ملل و نحل شهرستانى ص48 یعنی پیغمبر ص می‌گوید پروردگار من مرا ملاقات نموده و با من مصافحه كرد، و روبرو شد، و دستش را دین شأنه ام گذارده بطوریكه سردى انگشتهایش را احساس مى كردم. [↑](#footnote-ref-177)
178. - ملل و نحل شهرستانی ص 49 یعنی پیغمبر ص می‌گوید: خداوند در روز قیامت با یک صوتی ندا می‌كند كه همه آن را می‌شنوند. [↑](#footnote-ref-178)
179. - تذكرة الـموضوعات ص 12 یعنی پیغمبر ص می‌گوید پروردگارم را در صورت جوانی دیدم كه امرد بود موى صورتش نروئیده بود. [↑](#footnote-ref-179)
180. - تذكره ص 13 یعنی خداوند وقتیكه بخواهد بآسمان دنیا نزول بكند از عرشش مفارقت خواهد كرد. [↑](#footnote-ref-180)
181. - تذكرة الـموضوعات: ص 13 یعنى در روز (نفر) در (منی) خداوند را دیدم كه بر شتری خاكستری رنگ سوار بوده و جبه پشمینى هم بر دوشش بود!. [↑](#footnote-ref-181)
182. - ملل و نحل شهرستانى ص 102 و فصل ابن حزم ج 1 ص 160. [↑](#footnote-ref-182)
183. - اعتقادات صدوق. [↑](#footnote-ref-183)
184. - مجمع البیان: ج1 ص5. [↑](#footnote-ref-184)
185. - الاء الرحمن فى تفسیر القرآن: ج1 ص 25ـ26. [↑](#footnote-ref-185)
186. - همان كتاب. [↑](#footnote-ref-186)
187. - همان. [↑](#footnote-ref-187)
188. - همان. [↑](#footnote-ref-188)
189. - همان. [↑](#footnote-ref-189)
190. - كشف الغطا: ص 299. [↑](#footnote-ref-190)
191. - دائرة المعارف قرن بیستم ج7 ص 667 ـ 668. [↑](#footnote-ref-191)
192. - البدایة فى علم الداریة: ص 73 ـ 74 ومقباس الهدایة: ص 53. [↑](#footnote-ref-192)
193. - تاریخ التمدن الاسلامی: ج3 ص67. [↑](#footnote-ref-193)
194. - البدایة فی علم الدرایة: 71- 75. [↑](#footnote-ref-194)
195. - مقباس الهدایة: ص 52 و البدایة: ص 70. [↑](#footnote-ref-195)
196. - مقباس الهدایة: ص 52. [↑](#footnote-ref-196)
197. - همان. [↑](#footnote-ref-197)
198. - رسائل: ص 68- 69-70. [↑](#footnote-ref-198)
199. - همان. [↑](#footnote-ref-199)
200. - رسائل: ص 68- 69-70. [↑](#footnote-ref-200)
201. - مقباس الهدایة: ص 52. [↑](#footnote-ref-201)
202. - همان. [↑](#footnote-ref-202)
203. - همان. [↑](#footnote-ref-203)
204. - مقباس الهدایة: ص52. [↑](#footnote-ref-204)
205. - البدایة: ص12. [↑](#footnote-ref-205)
206. - البدایة: ص 16. [↑](#footnote-ref-206)
207. - البدایة: ص14. [↑](#footnote-ref-207)
208. - درایه ص76. [↑](#footnote-ref-208)
209. - البدایه فى علم الدرایه: ص86-87. [↑](#footnote-ref-209)
210. - البدایة: ص91. [↑](#footnote-ref-210)
211. - البدایة: 91. [↑](#footnote-ref-211)
212. - مقباس الهدایة: ص 64. [↑](#footnote-ref-212)
213. - البدایة: ص 92. [↑](#footnote-ref-213)
214. - البدایة: ص 21-70 ودرایه ص 77- 103 و مقباس: ص 33-52. [↑](#footnote-ref-214)
215. - برای اینكه برای خوانندگان عادی سوء تفاهم نشود، لازم می‌دانم بدینوسیله در مقام توضیح برآیم: از آن هفتاد و دو روایتی كه رواتش به غلاة منتهی می‌گردد نُه تا بعضی از رواتش حذف شده و مرسل می‌باشد، و هیجده تا بعضی از رواتش به اشخاص مجهول الحال و نه تا باشخاص مهمل نیز منتهی می‌شود، این بود كه نوشته شده بیش از دو ثلث روایات (رجعت) مرسل و مجهول مهمل می‌باشد. [↑](#footnote-ref-215)
216. - اربعین میر لوحی – این كتاب چاپ نشده و نسخه خطی آن فعلا در كتابخانه مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری موجود است. [↑](#footnote-ref-216)
217. - البدایة: ص15. [↑](#footnote-ref-217)
218. - تنقیح الـمقال: ج3/ ص189. [↑](#footnote-ref-218)
219. - تنقیح الـمقال: ج1/ ص371. [↑](#footnote-ref-219)
220. - تنقیح الـمقال: ج1/ ص365- 181. [↑](#footnote-ref-220)
221. - تنقيح الـمقال: ج3/ ص13. [↑](#footnote-ref-221)
222. - تنقيح الـمقال: بترتیب ج3/ ص167 و ج1/ 344. [↑](#footnote-ref-222)
223. - تنقیح الـمقال بترتیب ج3 ص167 ، و ج1 ص 344 . [↑](#footnote-ref-223)
224. - تنقیح الـمقال: ج1 ص201- 204. [↑](#footnote-ref-224)
225. - این روایت از جهت ارسالش هم ضعیف است، زیرا كسی كه (ابن مغیره) این روایت را از او نقل می‌كند اسمش تعیین نشده و به جمله (عمن حدثه) تعبیر شده‌است. [↑](#footnote-ref-225)
226. - تنقیح الـمقال: ج1 ص339 . [↑](#footnote-ref-226)
227. - تنقیح الـمقال: ج3 ص125 . [↑](#footnote-ref-227)
228. - این آیه یكی از فرمانهای رسالت و نبوت حضرت ختمی مرتبت است بلكه طبق عقیده جمعی از مفسرین اولین آیه و در حقیقت اولین فرمانی است كه پیغمبرص را بانذار و راهنمائی بشر امر می‌كند، ولی اگر كسی جمود باین روایت نموده بگوید این آیه منزل بر موقع رجعت است؛ ناچار باید ملتزم بشود كه آنهمه زحمات پیغمبر در انذار و هدایت بشر همه لغو و بیهوده بوده‌است!! زیرا بنا برین حضرت در بدو رسالتش اصلا مامور باین امر نبوده‌است، و بدون شبهه اینان هر امری پیش از موقعش امری عبث و بیهوده خواهد بود گذشته از این، آیا هیچ عاقلی می‌تواند تصور بكند كه خداوند پیغمبری را برای انذار و راهنمائی بشر مبعوث و مأمور نماید و در عین حال باو بگوید: مقصودم این است بعد از اینكه پس از چند سال رحلت كردی و هزاران سال بعد از آن زنده شدی، آن وقت باید در مقام امتثال این امر برآئی؟ آیا یک همچه عمل ابلهانه‌ای را به خداوند حكیم نسبت دادن جز سفاهت محملی دارد؟ [↑](#footnote-ref-228)
229. - بمقتضای سیاق آیات پیش از این آیه، و باتفاق تمام مفسرین مرجع ضمیر در جمله [آنها] یا كلمه (سقر) است كه قبلا از آن گفتگو می‌كرده، و یا آیات قرآن، یعنی: جهنم یكی از چیزهای بزرگی است كه منذر و مخوف بشر است، یا اینكه آیات قرآن از جمله امور بزرگی است كه منذر بشر است، ولی در این روایت كه مرجعش محمد قرار داده شده، معلوم میشود جاعل این روایت منخل بن جمیل یا اصلا با ادبیات آشنائی نداشته كه محمد را مرجع ضمیر مئونث قرار می‌دهد، و یا اینكه ایشان هم مانند سید علی محمد باب الفاظ و جملات را بطور كلی از مقررات و قیود ادبی آزاد گذارده بودند. [↑](#footnote-ref-229)
230. -از ظاهر این عبارت استفاده می‌شود كه آقایان رجعیین محمدص را مبعوث بر كافه بشر نمی‌دانند، ولی با لحاظ صدر روایت معلوم می‌شود كه اینان محمدص را كه 23 سال به پیغمبری و هدایت بشر مشغول بود، اساساً او را بعنوان پیغمبری نشناخته‌اند، منتظرند كه در رجعت زنده شده تازه برسالت و پیغمبری مشغول شود!. [↑](#footnote-ref-230)
231. - تنقیح الـمقال: ج3 ص247. [↑](#footnote-ref-231)
232. - تنقیح الـمقال: ج3، ص 256. [↑](#footnote-ref-232)
233. - تنقیح الـمقال: ج2، ص203. [↑](#footnote-ref-233)
234. - این روایت علاوه بر اینكه از جهت ضعف سند ضعیف است چون مضمونش بر خلاف قرآن است از اینرو نیز ضعیف و غیر قابل قبول است، زیرا طبق نصوص قرآن روز حساب خلایق فقط قیامت است، این است كه قرآن در چند موضع آن را بعنوان (یوم الحساب تعبیر می‌كند). [↑](#footnote-ref-234)
235. - تنقیح الـمقال: ج1 ص319. [↑](#footnote-ref-235)
236. - تنقیح الـمقال: ج3 ص337- 338. [↑](#footnote-ref-236)
237. - تنقیح الـمقال: ج1 ص408. [↑](#footnote-ref-237)
238. - این آیه جواب این آیه است: ﴿يَسۡ‍َٔلُونَ أَيَّانَ يَوۡمُ ٱلدِّينِ ١٢﴾ [الذاریات: 12] یعنی مكذبین و كفار بطور استهزاء از پیغمبر سئوال می‌كردند روز جزا در چه وقتی خواهد بود، خدا در جواب می‌گوید: روزی است كه كفار در آتش جهنم سوخته و گداخته می‌شوند [↑](#footnote-ref-238)
239. - تنقیح الـمقال: ج1 ص87 . [↑](#footnote-ref-239)
240. - این روایت از جهت ارسالش نیز ضعیف است، زیرا بعضی از رواتش حذف شده‌است. [↑](#footnote-ref-240)
241. - نتایج التنقیح: ص139 . [↑](#footnote-ref-241)
242. - رجال كبیر: ص102. [↑](#footnote-ref-242)
243. - تنقیح الـمقال: ج3 ص122. [↑](#footnote-ref-243)
244. - تنقیح الـمقال: ج2 ص60 . [↑](#footnote-ref-244)
245. - این روایت از جهت ارسالش نیز ضعیف است. [↑](#footnote-ref-245)
246. - تنقیح الـمقال: ج3 ص230. [↑](#footnote-ref-246)
247. - تنقیح الـمقال: ج3 ص113 . [↑](#footnote-ref-247)
248. - تنقیح الـمقال: ج2 ص59 . [↑](#footnote-ref-248)
249. - تنقیح الـمقال: ج2 ص89 . [↑](#footnote-ref-249)
250. - آیه قبلش این است: ﴿أَمۡ يَقُولُونَ ٱفۡتَرَىٰهُۖ قُلۡ فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٣٨﴾ [یونس: 38] این آیه یكی از آیات تحدی است، خلاصه مفادش این است: آنانی كه قرآن را تكذیب كرده و می‌گویند مُنزّل از جانب خدا نیست، باینان بگو اگر راست می‌گوئید یک سوره مانند این بیاورید، و غیر از خدا هر كه را كه می‌توانید دعوت كنید و از آنان استعانت بجوئید كه در این باره بشما كمک كنند: پس از اتمام تحدی در مقام شرح حال مخالفین و علت اینكه آنان قرآن را تكذیب می‌كردند بر آمده می‌گوید: ﴿بَلۡ كَذَّبُواْ بِمَا لَمۡ يُحِيطُواْ بِعِلۡمِهِۦ...﴾ [یونس: 39] یعنی اینان چیزی را تكذیب می‌كنند كه محیط بعلم وی نیستند، یعنی كفار چون در قرآن تفكر و تدبر نمی‌كنند، مقاصد و مرام آن را نفهمیده‌اند لذا كوركورانه آن را تكذیب می‌كنند؛ بعد می‌گوید: ﴿...وَلَمَّا يَأۡتِهِمۡ تَأۡوِيلُهُۥ...﴾ [یونس: 39] أي: و لم يأتهم بعد حقيقة ما وعد في القرآن مما يئول إليه أمرهم من العقوبة**؛** یعنی آن عقوبتی كه خداوند در قرآن بآنان وعده داده از خسران در دنیا و آخرت، هنوز متوجه آنان نشده موقعی كه دچار آن عقوبت شدند؛ آن وقت تصدیق خواهند كرد كه قرآن وحی آسمانی و منزل از جانب خداوندست – و یا اینكه مراد این است كه هنوز نیامد آنان را تأویل و تفسیر قرآن، یعنی چون در قرآن مطالبی است كه فهمیدن آنها بسته بمراجعه مبین قرآن یعنی پیغمبر اكرم است، و از طرفی چون كفار در اثر نخوت و خودپرستی مراجعه به محمد ص نمی‌كنند تا اینكه آنها را در یابند، لهذا از روی نادانی آن را تكذیب می‌كنند، در هر حال این آیه از آیات تحدی است؛ ابداً نظری برجعت ندارد، عجب است از مرحوم علی بن ابراهیم قمی كه بگفته علمای رجال شیعه مرد دانشمند و جلیل القدری بوده‌است، اینگونه تأویلات را كه مخصوص بملاحده و باطنیه‌است در تفسیرش نوشته‌اند! مگر اینكه بگوئیم این تفسیر اساسا از تألیفات این مرد جلیل نبوده و ساختگی باشد. و گرنه چطور می‌شود كه چنین دانشمندی تا این اندازه از مبانی قرآن كریم بی اطلاع باشد كه آن را با اینگونه تأویلات بی اساس آلوده نمایند. [↑](#footnote-ref-250)
251. - مرحوم علی بن ابراهیم راوی این روایت را بطور كلی حذف كرده‌است. [↑](#footnote-ref-251)
252. - متمم این آیه این است: ﴿وَلَوۡ أَنَّ لِكُلِّ نَفۡسٖ ظَلَمَتۡ مَا فِي ٱلۡأَرۡضِ لَٱفۡتَدَتۡ بِهِۦۗ وَأَسَرُّواْ ٱلنَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَۖ وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡقِسۡطِ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ ٥٤ أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٥٥ هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٥٦﴾ [یونس: 54-56] این آیات در مقام بیان عدل خداوند، و قبح ظلم و عواقب وخیمه ستمكاران است؛ یعنی هر آنكه در دنیا ظلم می‌كند اگر برای خلاصی خود فرضاً تمام آنچه كه در روی زمین است، فدیه بدهد هرآینه بیفائده و غیر قابل قبول است، اینان وقتی كه بكیفر اعمال ظالمانه خود برسند و به بینند كه عذاب خدائی متوجه آنان شده، آن وقت پشیمان خواهند شد، ولی چه فائده، خداوند آنچه را كه مقتضای عدالتش هست خواهد قضاوت كرد، و كسی هم نمی‌تواند او را از قضاوت عادلانه‌اش باز دارد، زیرا آنچه كه در آسمان و زمین است همه مملوک اوست، آگاه باشید كه وعده خدا حق است، ولی بیشتر مردم علم ندارند، اوست كه زنده می‌كند، و می‌میراند، و بسوی اوست مرجع و باز گشت خلائق.

     این آیات بطوری كه ملاحظه می‌فرمائید میزان عدالت خداوند و آثار و عواقب ظلم را بطور كلی برای ما بیان می‌كند، ابداً ناظر به خصوص ظلم بر خاندان محمد ص نیست، بلكه این از جمله مصادیق این آیه‌است، حقیقتاً شرم آور است! با اینكه در ذیل آیه صریحاً می‌گوید: ﴿هُوَ يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ وَإِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٥٦﴾ [یونس: 56] با این حال در این روایت جملاتی بدون هیچ گونه تناسب در آیه گنجانده شده و آن را مُنزَّل برجعت كرده‌است!!. [↑](#footnote-ref-252)
253. - ضعف این روایت نیز از لحاظ ارسالش هست. [↑](#footnote-ref-253)
254. - گرچه در ضمن روایت (5) و (6) هم كه ضعف هر دو را ثابت كردیم، باین آیه ‌استدلال شده بود، ولی در این روایت چون راه استدلال بآن را بیان می‌كند، و علاوه بر این چون رجعیین این آیه را قویترین ادله‌شان قرار داده‌اند، از اینرو لازم می‌دانم شرحی بطور اجمال در اطرافش بنویسیم: چناچه متن روایت فوق را بدقت ملاحظه نمائید می‌بینید، كه اصل استدلال امام – بقول راوی- مبتنی بر این است كه اولا از آیه: ﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِ‍َٔايَٰتِنَا﴾ [النمل: 83] مفهوم گرفته، زیرا در جواب سائل می‌گوید «مگر خداوند در قیامت جماعتی را محشور كرده و باقی را وا می‌گذارد» سپس بگمان خود آن مفهوم را معارض با منطوق آیه: ﴿وَحَشَرۡنَٰهُمۡ فَلَمۡ نُغَادِرۡ مِنۡهُمۡ أَحَدٗا ٤٧﴾ [الكهف: 47] تشخیص داده، و بالاخره برای رفع تعارض آیه اول را حمل برجعت می‌كند.

     بر دانشمندان پوشیده نیست كه (وصف) در صورتی مفهوم دارد كه علت منحصره ثبوت حكم در موضوعش باشد و گرنه ابداً مفهوم ندارد؛ مثلا اگر بگوئید كه من امروز علما را ضیافت خواهم كرد، در صورتی كه علت ضیافت كردن شما علما را وصف عالمیه نباشد، ابداً دلالت ندارد كه سایر طبقات را ضیافت نخواهید كرد، بنا بر این اگر بنا شود كه آیه نامبرده دارای مفهوم باشد، باید وصف (مكذبیه) علت منحصره ثبوت حشر یعنی رجعت باشد، در این صورت باید ائمه و سعدا رجعت نكنند، با اینكه پایه و اساس عقیده رجعیین همانا رجعت ائمه و مردمان سعید می‌باشد؛ علاوه بر این اگر (وصف) در این آیه مفهوم داشته باشد باید در آیه: ﴿وَيَوۡمَ نَبۡعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ شَهِيدٗا﴾ [النحل: 84] هم كه بدون شبهه راجع بقیامت است، مفهوم داشته باشد، و در نتیجه باید بگوئیم كه بعث در قیامت مخصوص بشهدا یعنی انبیاء است با اینكه هیچ عاقلی نمی‌تواند ملتزم باین معنی بشود، مگر اینكه رجعیین این آیه را نیز حمل برجعت نمایند! اگرچه از اینان بعید نیست، چه می‌بینیم در هر جای قرآن كه به كلمه، حشر، بعث و آخرت، خلاصه بهر كلمه بقیامت بر می‌خورند آن را تأویل به رجعت می‌كنند.

     و ثانیاً چناچه بر فرض محال وصف دارای مفهوم باشد، بدون شبهه مفهوم، آنهم مفهوم مخالف یک جمله با منطوق جمله دیگر اصلا قابل معارضه نیست تا اینكه انسان محتاج برفع معارضه باشد، پس معلوم شد كه استدلال باین آیه در خصوص رجعت بكلی غلط و بی اساس است، و از اینجا نیز می‌فهمیم روایاتی كه در آنها استدلال باین آیه شده، همه مجعول و ساختگی است، زیرا چنین مغالطه و استدلال بی اساس نه تنها شایسته مقام شامخ حضرت جعفر بن محمد نیست بلكه درخور مقام اشخاص عادی هم نمی‌باشد!

     گذشته از اینها فرضاً اگر این آیه منزل به رجعت باشد، فقط رجعت اشقیاء و مكذبین از آن استفاده می‌شود، چطور شد رجعت مكذبین را خدا خبر می‌دهد، ولی از رجعت ائمه و سعدا مخصوصاً از سلطنت چهل و چهار هزار ساله حسین بن علی و رسالت پیغمبر اكرم و كشته شدن شیطان كذائی بكلی ساكت است!.

     چون دانستی این آیه بهیچ وجه ناظر برجعت نیست، اكنون بارعایت اختصار در مقام شرح آن بر می‌آید: یكی از بهترین راه های تفسیر قرآن خود قرآن است، چنانكه گفته‌اند (القرآن يفسر بعضه بعضاً) بطوری كه از این آیه: ﴿إِنَّ يَوۡمَ ٱلۡفَصۡلِ كَانَ مِيقَٰتٗا ١٧ يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأۡتُونَ أَفۡوَاجٗا ١٨﴾ [النبأ: 17-18] صریحا استفاده می‌شود، افراد بشر در تعقیب نفخ (صور) فوج فوج و دسته دسته در روز میقات و قیامت محشور خواهند شد، و آیه: ﴿تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ ٱلۡغَيۡظِۖ كُلَّمَآ أُلۡقِيَ فِيهَا فَوۡجٞ سَأَلَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ نَذِيرٞ ٨ قَالُواْ بَلَىٰ قَدۡ جَآءَنَا نَذِيرٞ فَكَذَّبۡنَا وَقُلۡنَا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ مِن شَيۡءٍ﴾ [الملک: 8-9] صریحاً مكذبین را فوج و دسته مخصوصی قرار می‌دهد، پس با رعایت مفاد این دو آیه در كمال وضوح دانسته می‌شود كه آیه ﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِ‍َٔايَٰتِنَا﴾ [النمل: 83] كه می‌گوید فوج مكذبین را محشور خواهیم كرد، در مقام بیان كیفیت حشر فوج مكذبین در قیامت است.

     بعبارت دیگر از طرفی آیه: ﴿يَوۡمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَتَأۡتُونَ أَفۡوَاجٗا ١٨﴾ [النبأ: 18] خبر می‌دهد كه مردم در قیامت فوج فوج محشور می‌شوند، و از طرف دیگر آیه: ﴿كُلَّمَآ أُلۡقِيَ فِيهَا فَوۡجٞ...﴾ [الملک: 8] صریحاً می‌گوید كه مكذبین فوج مخصوصی هستند، با ملاحظه این دو آیه بطور روشن معلوم می‌گردد كه آیه: ﴿وَيَوۡمَ نَحۡشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٖ فَوۡجٗا…﴾ [النمل: 83] راجع بقیامت و در مقام اخبار به كیفیت حشر مكذبین است. [↑](#footnote-ref-254)
255. - علی بن ابراهیم روات این روایت را نیز حذف كرده‌است. [↑](#footnote-ref-255)
256. - این آیه در سوره (20) در پایان قصه آدم و حوا واقع شده، از آیه (114) شروع و بآیه (126) ختم می‌شود، خلاصه آن قصه این است: ما به آدم گفتیم شیطان دشمن تو و زن تو هست، مبادا شما را از بهشت بیرون كرده و در نتیجه دچار تعب و مشقت و گرفتار شقاوت و بدبختی شوی، اكنون كه در بهشت جای داری برهنه و تشنه نخواهی ماند، دچار گرمای آفتاب نخواهی شد؛ ولی با این حال آدم در تحت تأثیر شیطان واقع شده، و از بیانات ملایم او كه متضمن رهنمائی به زندگانی جاوید و پادشاهی ابدی بود، دل باخته و در نتیجه از رهنمائی و گفته های خدا اعراض نمود، و بالاخره بطمع رسیدن بوعده های شیطان، مقالاتش را بقبول تلقی كرده و عاقبت خویشتن را از نعمت سعادت ابدی محروم كرد، دچار برهنه گی و دیگر مشقتهای گوناگون گردید، خلاصه بوادی آمیخته با رنج و مشقت دنیا تنزل كرد – بعد از آن می‌گوید- ﴿فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ ١٢٣ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا...﴾ [طه: 123-124] یعنی: «كسی كه پیرو راهنمائی من باشد در زندگانی دنیا و آخرت دچار گمراهی و شقاوت نخواهد شد، ولی كسی كه از ذكر من، از گفته من و از راهنمائی من اعراض نماید، گرفتار ضیق معاش و عسرت در زندگانی خواهد شد، و در روز قیامت هم كور و بی‌چشم محشور می‌شود».

     این آیات از آیات برجسته قرآن كریم و متضمن بهترین سرمشق زندگانی عائله بشر است، این آیات ما را از اسرار و رموز زندگانی آگاه می‌سازد و منشأ كلیه موجبات شقاوت و بدبختی را بما خاطر نشان می‌كند، و در عین حال نزدیكترین راه سعادتمندی را بما نشان می‌دهد بعبارت واضح این آیات صریحاً بما یادآوری می‌كند كه در این عرصه تزاحم حیات باید در مقابل مردمان شیاد و شیطان صفت جدا مقاومت كرده، و بطمع رسیدن به آرزوهای بی فایده مفتون سخنهای آنان كه ظاهراً خیلی دلفریب و در حقیقت زهر آلوده‌است نشویم، این آیات عواقب وخیمه طمع و عدم تملک نفس مخصوصاً نتائج سوء اعراض از گفتار های خدا را كه در حقیقت منشأ هر گونه بدبختی است، صریحا بما خبر می‌دهد، این آیات اكیداً بما سفارش می‌كند كه در این زندگانی آمیخته با هزاران گونه محنت و أَلَم باید پیوسته متذكر خدا و پیرو ذكر خدا و گفته های خدا باشیم، خلاصه این آیات جدا بما توصیه می‌كند كه باید همواره عامل بقرآن كریم و پیرو سنت و سیره آورنده قرآن باشیم ولی تمام این حرفها درصورتی است كه این آیه مقدسه در مقام بیان خوراک دشمنان اهل بیت در رجعت نباشد!! بی‌چاره قرآن! راستی قلم بجائی رسید كه از فرط تأثیر نمی‌دانم چه بنویسم؟! جز اینكه گفتارم را در اینجا خاتمه دهم چاره‌ای ندیدم. [↑](#footnote-ref-256)
257. - تنقیح الـمقال: ج2 ص344 -345. [↑](#footnote-ref-257)
258. - تنقیح الـمقال: ج1 ص34. [↑](#footnote-ref-258)
259. - منطوق این آیه نه فقط مثبت رجعت نیست بلكه صریحاً آن را نفی می‌كند، زیرا می‌گوید هر قریه‌ای كه ما اهلش را هلاک كرده و می‌میرانیم رجعت نمی‌كنند، از مفهومش هم اگر چه وصف بطور كلی دارای مفهوم باشد، نه تنها نمی‌شود در این باره استفاده كرد، بلكه هیچگونه معنی اساسی از آن استفاده نمی‌شود؛ زیرا مفاد مفهومش این است، قریه‌ای كه ما اهلش را هلاک نكرده و نمیرانده ایم رجعت می‌كنند، بدیهی است كه رجعت متوقف بر مردن است، برگشت مردم زنده بدنیا معنی ندارد، ولی اگر كسی بخواهد از مفهومش – بر فرض ثبوت مفهوم برای وصف- استفاده بكند، ناگزیر است یا كلمه (بالعذاب) را در آیه پشت سر كلمه (اهلكناها) تقدیر بكند، و یا ثابت بكند كه (هلاكت) در لغت و یا در اصلاح قرآن بمعنی هلاكت در اثر عذاب است، زیرا در این صورت مفاد منطوق آیه این است: هر قریه‌ای كه ما اهلش را در اثر عذاب هلاک می‌كنیم رجعت نمی‌كنند، بنا بر این مفاد مفهومش چنین می‌شود: قریه‌ای كه ما اهلش را در اثر عذاب هلاک نكرده ایم رجعت می‌كنند، ولی هیچ یک از این دو تدبیر را در اینجا نمی‌توان بكار برد، اما تقدیر، پوشیده نیست كه بدون دلیل علمی هیچگاه نمی‌توان چیزی را در یک جمله‌ای تقدیر كرد، زیرا مقتضای (اصل) عدم تقدیر است.

     اما دعوای اینكه هلاكت در لغت و یا در اصطلاح قرآن بمعنی هلاكت در اثر عذاب است، می‌گویم هلاكت در لغت نابود شدن را گویند؛ نه نابود شدن در اثر عذاب را، و در اصطلاح قرآن نیز چنین است؛ زیرا قرآن هر جائی كه هلاكت را بطور مطلق ذكر كرده از آن موت و فناء مطلق را اراده كرده‌است، نه فناء در اثر عذاب را، مانند این آیات: ﴿إِنِ ٱمۡرُؤٌاْ هَلَكَ لَيۡسَ لَهُۥ وَلَدٞ وَلَهُۥٓ أُخۡتٞ فَلَهَا نِصۡفُ مَا تَرَكَ...﴾ [النساء: 176] یعنی: «هر مردی كه بمیرد و اولاد نداشته باشد ولی خواهر داشته باشد، نصف تركه‌اش را باید بخواهرش داد». ﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥ...﴾ [القصص: 88] «هر چیزی نابود می‌شود، مگر ذات پرورداگار» ﴿وَإِن مِّن قَرۡيَةٍ إِلَّا نَحۡنُ مُهۡلِكُوهَا قَبۡلَ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَوۡ مُعَذِّبُوهَا عَذَابٗا شَدِيدٗا...﴾ [الإسراء: 58] یعنی: «نیست قریه‌ای مگر آنكه ما اهلش را نابود می‌كنیم پیش از روز قیامت و یا معذب می‌كنم آنانرا بعذاب شدید». ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُ﴾ [الجاثیة: 24] یعنی: «جز این زندگانی دنیا كه می‌میریم و زنده می‌شویم، زندگانی دیگری در بین نیست، فانی و نابود نمی‌كند ما را مگر طبیعت» ﴿...ٱللَّهُ مُهۡلِكُهُمۡ أَوۡ مُعَذِّبُهُمۡ عَذَابٗا شَدِيدٗا...﴾ [الأعراف: 164] یعنی: «خدا نابود می‌كند ایشان را و یا معذبشان می‌كند بعذاب شدید».

     ولی جائی كه مقصودش از هلاكت، هلاكت در اثر عذاب است، آن را مقید به عذاب كرده‌است مانند آیه: ﴿وَلَوۡ أَنَّآ أَهۡلَكۡنَٰهُم بِعَذَابٖ مِّن قَبۡلِهِۦ...﴾ [طه: 134] پس دانسته شد كه هلاكت در قرآن نیز بمعنی نابود شده و فناء مطلق است، از اینرو كلمه هلاكت در آیه مزبوره چون بطور مطلق ذكر شده، بمعنی موت و فناء مطلق خواهد بود، بنا برین بر فرض اینكه وصف مفهوم داشته باشد باز نمی‌توان در رجعت از آن استفاده كرد، یعنی ان مفهوم اصلا دارای معنی اساسی نمی‌باشد، زیرا مفاد مفهومش در این صورت –چنانكه گفتیم- این است: هر قریه‌ای كه ما اهلش را هلاک نكرده و فانی نمی‌كنیم رجعت می‌كنند! آیا برای رجعت مردم زنده بدنیا می‌توان معنی و مفهومی تصور كرد؟! و اگر ما با اینان مدارا كرده بگوئیم كلمه هلاكت بمعنی موت در اثر عذاب است هر چند مفهوم آن معنی دار می‌شود، ولی این در صورتی است كه وصف هلاكت در اثر عذاب علت منحصره عدم ثبوت رجعت باشد، زیرا مكرر گفتیم ثبوت مفهوم برای وصف بسته باین است كه آن وصف علت منحصره ثبوت حكم در موضوعش باشد بنا بر این باید آنهمه مردان مشرک و زیانكار كه به نص قرآن در قرن‌های پیش در اثر عذاب خدا هلاک شده‌اند رجعت نكنند، با اینكه مضمون قسمتی از ادله شان رجعت مشرک محض است.

     اكنون كه دانستی این آیه و روایت صلاحیت ندارد كه دلیل رجعت بشود، می‌گویم ممكن است ما این را از جمله مؤیدات نفی رجعت قرار بدهیم، زیرا در صورتی كه مراد از هلاكت موت و فناء مطلق باشد – چنانكه همین طور هم هست- صریحاً نافی رجعت بطور كلی است زیرا مفاد صریحش این است؛ هر قریه‌ای كه ما اهلش را نابود می‌كنیم یعنی هر یک از افراد بشر كه در روی زمین ساكن می‌باشند، واجب و لازم است كه پس از مردن دیگر بدنیا بر نگردند، واگر مراد از آن نابود شدن در اثر عذاب باشد چنانكه مفسر و روایت نامبرده می‌گوید باز رجعت قسمتی از افراد بشر را نفی می‌كند چه می‌گوید هلاک شدگان به عذاب بر نمی‌گردند، اگر گوئی بنا بر این پس باید آنانی كه در اثر عذاب هلاک نشده‌اند رجعت كنند می‌گوئیم وصف مفهوم ندارد، نفی چیزی مثبت ما عدای آن نیست، همان طوری كه اثبات چیزی نفی غیر آن را نمی‌كند. [↑](#footnote-ref-259)
260. - با اینكه نزدیك‌ترین راه فهم قرآن در درجه اول دانستن لغت و اسلوب و سیاق عربی زمان جاهلیت خلاصه آشنائی با ادبیات عصر نزول قرآن، و درجه دوم خود قرآن بود؛ متأسفانه دیگران از جهاتی كه همه می‌دانیم بطور كلی از این دو راه مستقیم منحرف شده، و به راه‌های دیگری كه بسی خطرناک بوده رهسپار گردیده‌اند، و در نتیجه نه تنها خودشان منزلها از سر منزل مقصود دور افتاده و دیگران را هم نتوانستند راهنمائی كنند، بلكه خود و گروهی را رسما گمراه كرده‌اند، بعقیده نگارنده آنهمه سنگهای تفرقه كه در بین جمعیت اسلامی انداخته شده و هر عده‌ای را دچار یک جور اوهام و خرافاتی كرده‌است، قسمت عمده‌اش از همین راه وارد گردیده‌است، و یا عواملی كه انبوهی از مردم مخصوصاً مردم امروزه را بی علاقه باسلام كرده و حتی جمعی را رسما بطور كلی از دائره اسلام بیرون كرده‌است، همه از همین راه بروز كرده‌است! بدون شبهه اینان اگر مانند تربیت شده‌گان صدر اسلام قرآن را بهمان بساطتش تلقی می‌كردند، افكار این و آن و یا (اخبار) را بطور كلی – بدون رعایت صحت و سقمش- دخالت در فهم قرآن نمی‌دادند، تحقیقاً تشكیلات اسلام و وضعیت مسلمین غیر از این اوضاع رقت باری بود كه اكنون مشاهده می‌كنیم! البته طبق هر یک از این گفتارهایم دلیل‌های چندی هست كه شرحش از محل بحث ما بیرون است.

     باری این آیه (دابة الأرض) از آن جمله آیاتی است كه بولهوسان از دیر زمانی در پیرامون وی به جنبش در آمده، هر یک باطرز مخصوصی درباره‌اش نغمه سرائی كرده اند: بعضی (دابة الأرض) را حیوانی دم دار و دارای پر و چهار دست و پا معرفی كرده‌اند، برخی آن را بی دم ولی صاحب ریش تشخیص داده‌اند، عده‌ای آن را حیوانی بطول شصت ذراع و در عین حال دارای عصای موسی و انگشتر سلیمان و مشخص كفر و ایمان معرفی كرده‌اند، جمعی آن را مرغی كه صورتش مانند صورت انسانی است می‌دانند، گروهی با همه این افسانه هائی كه در بین است، آن را عبارت از علی می‌دانند! بدتر از همه اینان تمام این افسانه‌های متهافت را بحضرت ختمی مرتبت ص و ائمه اطهار نسبت می‌دهند! متأسفانه جمعی از دانشمندان هم تمام آنها را بعنوان احادیث آل محمد در كتابهای خود ضبط كرده و در تعقیبش عده‌ای كه هنوز در گوشه و كار دیده می‌شوند، آنها را در مجامع بدماغ مردم تحمیل می‌كنند!.

     بار خدایا این تناقض گوئیها برای چه، و نقل این همه امور متهافت از چیست؟! مردمی كه ما می‌دانیم این حرفها را از لحاظ تخریب اسلام و توهین بر خانواده پیغمبر ص به آنان نسبت داده و منتشر كرده‌اند، پروردگار را دیگر چرا آنانی كه ما تا كنون عالم و پرهیزكار می‌دانستیم و همواره نامشان را به بزرگی یاد می‌كردیم این گونه افسانه‌ها را، آنهم با پیرایه‌های مخصوصی در كتابهای خود نوشتند؟! سبحان الله! خداوند هم مگر از (سنیها) تقیه می‌كرد كه علی امیر المؤمنین را گاهی باسم پشه و فیل و گاهی بنام (دابة الأرض) در كتاب خود یاد بكند؟!.

     راستی علی امیر المؤمنین هم در دنیا خیلی مظلوم بوده‌است، گاهی ندانسته خدایش خواندند و زمانی او را بخلافت هم قبول نكردند، موقعی در منبرها زبان بناسزایش گشودند و كنون هم دوستان نادانش در كتابها و مجامع اسلامی او را بنام (پشه) و (فیل) و دابّة الأرض می‌خوانند!.

     بالجمله حل این آیه نیز در عهده سایر آیات قرآن است، پیش از همه باید دید كلمه (دابه) در قرآن به چه چیز اطلاق گردیده‌است، از اینرو می‌باید بتمام آیاتی كه متضمن این كلمه‌است مراجعه كرد: كلمه (دابه) در قرآن در چند مورد به مطلق حیوان اطلاق گردیده مانند این آیه ها: ﴿وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٖ مِّن مَّآءٖۖ فَمِنۡهُم مَّن يَمۡشِي عَلَىٰ بَطۡنِهِۦ وَمِنۡهُم مَّن يَمۡشِي عَلَىٰ رِجۡلَيۡنِ وَمِنۡهُم مَّن يَمۡشِي عَلَىٰٓ أَرۡبَعٖۚ يَخۡلُقُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٤٥﴾ [النور: 45] یعنی: «خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفریده‌است: بعضی از آنها با شكم و برخی با دو پا وعدِّه‌ای با چهار دست و پا راه می‌روند، می‌آفریند خدا هر چه را كه بخواهد، چه بر هر چیزی قادر و توان است». ﴿۞وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا﴾ [هود: 6] یعنی نیست جنبده‌ای در زمین مگر آنكه روزی او در عهده خداوندست ﴿مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذُۢ بِنَاصِيَتِهَآ﴾ [هود: 56] یعنی: «نیست جنبنده‌ای در زمین مگر آنكه در تحت سیطره و تسلط خداوند است». ﴿وَلِلَّهِۤ يَسۡجُدُۤ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن دَآبَّةٖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ ٤٩﴾ [النحل: 49] یعنی: «هر جنبنده‌ای كه در زمین است و هر ملكی كه در عالم بالا هست همه در مقابل عظمت و كبریائی خداوند خاضع و خاشعند». ﴿إِنَّ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱلۡفُلۡكِ ٱلَّتِي تَجۡرِي فِي ٱلۡبَحۡرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلۡمُسَخَّرِ بَيۡنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ ١٦٤﴾ [البقرة: 164] یعنی: «آفرینش كرات علویه و كره زمین، و اختلاف شب و روز و كشتیهائی كه در دریا سیر می‌كند و آبهائی كه از آسمان – كره بخار- نزول می‌كند و مایه حیات زمین می‌شود، و جنبنده هائی كه در زمین پراكنده نموده و بادها و ابرهائی كه در بین آسمان و زمین یعنی (در فضا) تحت تسخیر خداوند درآمده همه اینها برای مردمان عاقل علامه و نشانه بزرگی خداوند است». ﴿خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيۡرِ عَمَدٖ تَرَوۡنَهَاۖ وَأَلۡقَىٰ فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمۡ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٖ…﴾ [لقمان: 10] یعنی: «آفرید خدا كرات علویه را بدون ستون های محسوس (اشاره بقوه جاذبه‌است) و وضع كرد در زمین كوه‌‌های محكم و پایدار برای اینكه حركت ندهد شما را و پراكنده نموده در زمین هر جنبنده را». ﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٖ...﴾ [الشورى: 29] یعنی: «از آیات خداوند آفرینش كرات بالا و كره زمین و جنبنده‌هائی است كه در آنها پراكنده شده‌است، خداوند قادر و توان است كه همه آنها را در محلی جمع كند».

     و در سه مورد بر حیوانات مقابل انسان اطلاق شده‌است مانند ﴿أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسۡجُدُۤ لَهُۥۤ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلۡجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٞ مِّنَ ٱلنَّاسِ...﴾ [الحج: 18] «آیا نمی‌دانی آنانی كه در عوالم بالا و در زمین هستند و هم چنین آفتاب، ماه، ستاره‌ها، كوه‌ها و درخت و جنبنده‌ها و بسیاری از مردم در مقابل عظمت خداوند خاضع و فرمان بردارند». ﴿…وَفِي خَلۡقِكُمۡ وَمَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَٰتٞ لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ ٤...﴾ [الجاثية: 4] یعنی: «در آفرینش شما و جنبنده هائی كه در زمین پراكنده هستند هر آئینه آیاتی است برای مردمی كه در سایه تفكر و تدبر همواره خواستار یقین هستند». ﴿وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٖ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ٦٠﴾ [العنكبوت: 60] یعنی: «بسا حیوانات هست كه نمی‌تواند حامل روزی خود شود و یا آن را ذخیره كند. خدا روزی می‌دهد آنها و شما را».

     و در یک مورد بر حیوانات مقابل پرنده‌گان اطلاق شده‌است مانند ﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُم﴾ [الأعراف: 38] «نیست جنبنده‌ای در زمین و نیست پرنده‌ای مگر آنكه همه اینها جمعیتهائی هستند مانند شما». و درجای دیگر بر حیوانات مقابل انسان و چارپایان اطلاق گردیده ماند: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ وَٱلدَّوَآبِّ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ مُخۡتَلِفٌ أَلۡوَٰنُهُۥ…﴾ [فاطر: 28] و در یک مورد بر مردمان ظالم اطلاق شده‌است: ﴿وَلَوۡ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِظُلۡمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيۡهَا مِن دَآبَّةٖ﴾ [النحل: 61] یعنی: «اگر خداوند بخواهد از مردمان ظالم مؤاخذه بكند هرآینه احدی از آنها را در روی زمین باقی نمی‌گذارد»، و در آیه دیگر بر مكذبین و مشركین اطلاق شده‌است: ﴿وَلَوۡ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِمَا كَسَبُواْ مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهۡرِهَا مِن دَآبَّةٖ...﴾ [فاطر: 45]. و در مورد دیگر بر مردمان بی عقل و بی ادراک اطلاق گردیده‌است: ﴿۞إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلصُّمُّ ٱلۡبُكۡمُ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡقِلُونَ ٢٢﴾ [الأنفال: 22] یعنی: «بدترین جنبنده‌ها در نزد خدا مردمی هستند كه گوش شنوا و زبان گویا و بالاخره عقل ندارند». و در یک مورد نیز بر كفار اطلاق گردیده‌است: ﴿إِنَّ شَرَّ ٱلدَّوَآبِّ عِندَ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٥٥﴾ [الأنفال: 55] یعنی: «بدترین جنبنده‌ها پیش خدا كفار و مردمی هستند كه بخدا ایمان نیاورده‌اند». و در موضع دیگر بر حیوانات كوچک اطلاق شده‌است: ﴿فَلَمَّا قَضَيۡنَا عَلَيۡهِ ٱلۡمَوۡتَ مَا دَلَّهُمۡ عَلَىٰ مَوۡتِهِۦٓ إِلَّا دَآبَّةُ ٱلۡأَرۡضِ تَأۡكُلُ مِنسَأَتَهُۥۖ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ ٱلۡجِنُّ أَن لَّوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٱلۡغَيۡبَ مَا لَبِثُواْ فِي ٱلۡعَذَابِ ٱلۡمُهِينِ ١٤﴾ [سبأ: 14] یعنی: «وقتی كه ما مرگ سلیمان را مقرر كردیم راهنمائی نكرد جنها را بر مرگ او مگر دابة الأرض، یعنی موریانه كه عصای او را خورده و در نتیجه جسدش بر زمین افتاده و پس از آن جنها فهمیدند كه اگر غیب می‌دانستند مدتی در عذاب و رنج نمی‌ماندند»، چون سلیمان در حالی كه تكیه بعصای خود داده بود وفات كرده بود جسدش تا مدتی بهمان حال باقی بود، تا اینكه [موریانه] آن عصا را خورده سپس بر زمین افتاد.

     چون موارد استعمال كلمه (دابة) را در قرآن دانستیم، اینک می‌توانیم بدون هیچ گونه تكلف این آیه را تفسیر بكنیم: ­﴿۞وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةٗ مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ تُكَلِّمُهُمۡ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ ٨٢﴾ [النمل: 82] (وقع) بمعنی وجوب و تثبیت و سزاوار شدن است، مقصود از (قول) عذاب و یا غضب است مانند آیه: ﴿لَقَدۡ حَقَّ ٱلۡقَوۡلُ عَلَىٰٓ أَكۡثَرِهِمۡ فَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ٧﴾ [یس: 7] یعنی: «بتحقیق ثابت و واجب شد بر بیشتر اینكفار عذاب خدا، پس ایشان ایمان نخواهند آورد» و آیه: ﴿قَالَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ...﴾ [القصص: 63] چنانكه تفسیر طبری نیز آن را به عذاب و غضب تفسیر كرده‌است (تفسیر طبری ج20 ص10).

     مراد از (دابة الأرض) احتمال می‌رود مردمان شرور و ظالم و نادان باشد، چنانكه در آیات (16: 63) و (22: 8) و (57: 8) كه فوقا اشاره كردیم بر اشخاص ظالم و نادان و كافر اطلاق شده‌است، و راغب اصفهانی هم در كتاب (لغت القرآن) خود كه آن را (مفردات) نامیده در ضمن تشریح معنی لغت (دابة) می‌گوید: جمعی را عقیده بر آن است كه مقصود از (دابة الأرض) در آیة: ﴿وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ﴾ - مردمان شرور و نادان است (مفردات راغب ص163). بنا بر این معنی آیه این است وقتی كه واجب و ثابت شد عذاب و غضب خدا بر جمعیتی؛ خارج می‌كنیم و مسلط می‌كنیم بر آنها مردمان ظالم و شرور و نادان را، یعنی هر آن جمعیتی كه امر بمعروف و نهی از منكر در بینشان متروک شود و از اینرو خودشانرا مستحق عذاب و غضب خدا بكنند در نتیجه خداوند یک عده مردم ظالم و نادان را بر آنها مسلط خواهد كرد [تفسیر طبری: ج20 ص10].

     خداوند در آیه: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ...﴾ [آل عمران: 110] صریحاً بما یادآوری كرد كه یگانه وسیله سیادت و بزرگواری هر جمعیتی همانا اشاعه امر بمعروف و نهی از منكر در بین آن جمعیت است، و در آیه: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيۡكُمۡ شَهِيدٗا...﴾ [البقرة: 143] رسما بما خاطر نشان كرده كه چنین جمعیت شاهد و سرپرست و بالاخره حكام و مسلط بر سایر جمعیتهای دنیا خواهند بود، اكنون در اینجا می‌خواهد بگوید: جمعیتی كه این خصلت پسندیده و وسیله آقائی را از دست بدهد، ما هم در مقابل اشرار و ارازل از مردم را بر آنان مسلط خواهیم كرد، خلاصه چون در اثر متاركه امر بمعروف و نهی از منكر زمینه انحطاط و انقراض خود را فراهم می‌آورند، از اینرو مورد غضب خدا واقع شده و در تحت تسلط مردمان ظالم و نادان قرار گرفته و در نتیجه نه تنها از نعمت سعادت و سیادت محروم می‌مانند بلكه اصلا نابود و منقرض خواهند شد.

     و نیز احتمال می‌رود منظور از (دابة الأرض) حیوانات كوچک یعنی (میكروب) باشد چنانكه در آیه (13: 34) كه در بالا نوشتم بر حیوان كوچک – موریانه- اطلاق گردیده‌است بنا بر این معنی آیه این است: جمعیتی كه مورد عذاب و غضب خدا واقع شوند خارج می‌كنیم بر آنان حیوانات كوچک ذره بینی یعنی (میكروب امراض) و یا حیوانات كوچک حامل میكروب را یعنی برای منقرض كردن آنان میكروب امراض و یا حیوانات حامل میكروب را در بین آنان منتشر خواهیم كرد، در این صورت باید كلمه (تكلمهم) را (تكلمهم) مشتق از كلم یعنی زخم قرائت كرد چنانكه بعضی هم قرائت كرده‌اند، در هر حال این آیه از آیات برجسته آیات اجتماعی قرآن كریم و متضمن یک اصل بزرگ اجتماعی است، بهیچ وجه به رجعت علی بن ابی طالب و غیره نظر ندارد، راستی شرم آور است كه انسان یک چنین آیه نفیس و پرمعنی اجتماعی را كه متضمن حل مشكلات یكی از مسائل مهمه اجتماعی است، به چنین افسانه‌ای تأویل بكند. [↑](#footnote-ref-260)
261. - آیه قبلش این است ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُنَادَوۡنَ لَمَقۡتُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُ مِن مَّقۡتِكُمۡ أَنفُسَكُمۡ إِذۡ تُدۡعَوۡنَ إِلَى ٱلۡإِيمَٰنِ فَتَكۡفُرُونَ ١٠ قَالُواْ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ فَٱعۡتَرَفۡنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلۡ إِلَىٰ خُرُوجٖ مِّن سَبِيلٖ ١١ ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِيَ ٱللَّهُ وَحۡدَهُۥ كَفَرۡتُمۡ وَإِن يُشۡرَكۡ بِهِۦ تُؤۡمِنُواْۚ فَٱلۡحُكۡمُ لِلَّهِ ٱلۡعَلِيِّ ٱلۡكَبِيرِ ١٢﴾ [غافر: 10-12] یعنی: آنانی كه كافر شدند در آخرت بآنها ابلاغ می‌كنند كه عداوت و بغض شدید خدا امروز نسبت بشما بزرگتر است از آن عداوتی كه شما در دنیا با خودتان كرده‌اید زیرا آن روز دعوت به ایمان به خدا شدید و اجابت نكردید، پس از آن كفار می‌گویند ﴿رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ خدایا از اول ما را میت و بدون حیات آفریدی. یعنی اول ما موجودی مرده و بی‌حیات یعنی (خاک) بودیم، بعد از آنكه ما را زنده كردی یعنی بصورت انسان آفریدی باز ما را از اموات قرار دادی و ﴿…وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ خدایا ما را در دنیا زنده كردی و پس از مردن اكنون در اینجا نیز بما حیات دادی ﴿…فَٱعۡتَرَفۡنَا بِذُنُوبِنَا…﴾ اكنون ما به گناه و جرم خود معرفتیم ﴿…فَهَلۡ إِلَىٰ خُرُوجٖ مِّن سَبِيلٖ ١١﴾ آیا بسوی بر گشتن بدنیا برای ما راهی هست؟ جواب این سؤال بقرینه سیاق كلام محذوف است (لا سبيل لكم الي خروج) نه، راه برگشتن بدنیا بكلی برای شما مسدود است، چه آن روزی كه شما را بخدای یگانه دعوت كردند شما تكذیب نمودید، و اگر احیاناً معبود دیگری از اصنام را شریک او قرار می‌دادند شما تصدیق می‌كردید، پس اكنون حكومت و قضاوت این اعمال شما با خداوند قادر متعال خواهد بود. گرچه بعضی درباره جمله ﴿…فَهَلۡ إِلَىٰ خُرُوجٖ مِّن سَبِيلٖ ١١﴾ احتمال دیگری دادند، ولی چون بهترین راه فهم قرآن خود قرآن است، لذا با مراجعه بآیه: ﴿وَلَوۡ تَرَىٰٓ إِذۡ وُقِفُواْ عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُواْ يَٰلَيۡتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِ‍َٔايَٰتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢٧ بَلۡ بَدَا لَهُم مَّا كَانُواْ يُخۡفُونَ مِن قَبۡلُۖ وَلَوۡ رُدُّواْ لَعَادُواْ لِمَا نُهُواْ عَنۡهُ وَإِنَّهُمۡ لَكَٰذِبُونَ ٢٨ وَقَالُوٓاْ إِنۡ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا وَمَا نَحۡنُ بِمَبۡعُوثِينَ ٢٩﴾ [الأنعام: 27-29] كه متضمن مقاله كفار در آخرت است، دانسته می‌شود كه این جمله ﴿…فَهَلۡ إِلَىٰ خُرُوجٖ مِّن سَبِيلٖ ١١﴾ بطوری كه گفتم متمم مقاله كفار و مراد از آن درخواست كفار است برای برگشتن به دنیا، چنانكه صاحب كشاف و بیضاوی بطور قطع و شیخ طبرسی در مجمع البیان بطور احتمال این جمله را حمل بهمین معنی كرده‌اند. از اینجا است كه ما می‌توانیم این آیه را كه رجعیین از ادله قویه خود قرار داده‌اند، از مؤیدات نفی رجعت قرار بدهیم. باری رجعیین از اول این جمله: ﴿رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ را با مغالطه كاری تأویل برجعت كرده یعنی دو موت را بمعنی موت در دنیا و در رجعت و دو حیات را بمعنی حیات در رجعت و در قیامت گرفته، سپس بر طبقش روایات چندی كه از آن جمله روایت فوق الذكر است جعل كرده و عاقبت هم بعضی از علمای معاصر چون فهم قرآن را منحصر باخبار (بدون رعایت صحت و سقم آن) می‌دانستند جمود باین خبرهای ضعیف كرده و در نتیجه آن را از آیات مثبته رجعت قرار داده‌اند، ولی چنانچه اینان مختصری به قرآن عنایت داشتند و در آیه: ﴿كَيۡفَ تَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَكُنتُمۡ أَمۡوَٰتٗا فَأَحۡيَٰكُمۡۖ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡ ثُمَّ إِلَيۡهِ تُرۡجَعُونَ ٢٨﴾ [البقرة: 28] صریحاً مفسر و مبین این آیه‌است تأمل می‌كردند هیچگاه دچار همچه اشتباهی نمی‌شدند، چه این آیه كه در مقام بیان مجرای سیر ارتقائی بشر است صریحاً می‌گوید: برای انسان دو موت یعنی موت پیش از خلقت و موت بعد از خلقت و دو حیات یعنی حیات در دنیا و حیات در آخرت می‌باشد، بنا بر این آیه: ﴿رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ كه مشعر بر دو موت و دو حیات برای انسان است بدون شبهه مُنزل خواهد بود بعین آنچه كه مستفاد از این آیه‌است، بعبارت دیگر در آیه: ﴿كَيۡفَ تَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ…﴾ خدا كفار را مورد سرزنش قرار داده می‌گوید؛ با آنهم تطوراتی كه در خودتان مشاهده می‌كنید با این حال چگونه مبدأ و معاد را انكار كرده موت و حیات را به دهر و طبیعت استناد می‌دهید، و در آیه: ﴿رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ می‌خواهد بگوید آنچه را كه مشركین در دنیا انكار می‌كردند (یعنی حیات اخروی و استناد موت و حیات دنیوی بخدا) در آخرت موقعی كه مواجه با عذاب خدا شدند، تصدیق خواهند كرد، یعنی می‌گویند: ﴿رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ خدایا ما را اول موجودی مرده آفریدی، و بعد ما را نیز مرده قرار دادی ﴿…وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ خدایا در دنیا ما را موجودی زنده خلق كردی و اكنون نیز در اینجا به ما حیات بخشیدی ﴿…فَٱعۡتَرَفۡنَا بِذُنُوبِنَا…﴾ پس ما به گناه خود یعنی آنچه را كه در دنیا از روی نادانی انكار داشتیم اكنون اعتراف می‌كنیم. پس دانسته شد: مراد از آیه ﴿رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ وَأَحۡيَيۡتَنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ همان است كه بعینه از آیه ﴿كَيۡفَ تَكۡفُرُونَ…﴾ استفاده می‌شود و بهیچ وجه مربوط به رجعت نیست، ممكن است اشكال شود كه آیه: ﴿رَبَّنَآ أَمَتَّنَا﴾ متضمّن دو اماته و دو احیاء هست ولی آیه: ﴿كَيۡفَ تَكۡفُرُونَ…﴾ مشعر بر یک موت ویک اماته و دو احیاء می‌باشد با این حال چگونه می‌توان این آیه را مفسر آن آیه قرار داد؟ می‌گوئیم: كلمه (اماته) چنانكه در معنی ازاله حیات استعمال می‌شود، بطوری كه زمخشری در تفسیر «كشاف» ص274 و ابن آلوسی در تفسیرش جزو 24 ص46 و بیضاوی در تفسیر خود ص224 می‌نویسند در معنی ایجاد الشیء میت و جعل الشیء عادم الحیاه هم زیاد استعمال می‌كنند مانند كلمه (تصغیر) و (تكبیر) كه چنانكه در معنی كوچک كردن و یا بزرگ كردن چیزی بعد از آنكه بزرگ یا كوچک بوده، استعمال می‌شود، در معنی قرار دادن چیزی را از اصل كوچک و یا بزرگ نیز استعمال می‌كنند مانند (سبحان من صغر جسم البعوضه وكبر جسم الفيل) یعنی: «تسبیح می‌كنم خدائی را كه اصلا جسم پشه را كوچک و جثه فیل را بزرگ قرار داده‌است» بنا بر این مستفاد از آیه: ﴿رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ یک موت و یک اماته‌است همانطور كه از آیه (وكیف تكفرون بالله) استفاده می‌شود، ولی اگر مراد از ﴿…أَمَتَّنَا ٱثۡنَتَيۡنِ…﴾ دو اماته یعنی اماته در این دنیا و اماته در رجعت باشد، پس باید برای انسان سه احیاء یعنی سه دفعه زنده شدن ثابت شود با اینكه این معنی مخالف با صریح قرآن است. [↑](#footnote-ref-261)
262. - بطوری كه در اصل روایت محسوس است علی بن ابراهیم روات این روایت را حذف كرده‌است. تنقیح الـمقال: ج3 ص 314. [↑](#footnote-ref-262)
263. - تنقیح الـمقال: ج3 ص 314 . [↑](#footnote-ref-263)
264. - تنقیح الـمقال: ج3 ص279 . [↑](#footnote-ref-264)
265. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 290. [↑](#footnote-ref-265)
266. - تنقیح الـمقال ج 2 ص 261. [↑](#footnote-ref-266)
267. - چون این حدیث برای اغلب علما سوء تفاهم شده و تاكنون پرده از روی مندرجات سودمند آن كه متضمن یک رشته مطالب مهمی است برداشته نشده است، از اینرو لازم می‌دانم در این كتاب فصل جداگانه‌ای برای این حدیث نبوی باز كرده تفصیلاً در مقام شرحش برآیم. [↑](#footnote-ref-267)
268. - تنقیح الـمقال: ص1 ص187. [↑](#footnote-ref-268)
269. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 157 و ج 2 ص247. [↑](#footnote-ref-269)
270. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 157 و ج 2 ص247. [↑](#footnote-ref-270)
271. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 216 . [↑](#footnote-ref-271)
272. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 332. [↑](#footnote-ref-272)
273. - تنقیح الـمقال: ج 2، ص 75. [↑](#footnote-ref-273)
274. - تنقیح الـمقال: ج 3، ص 172. [↑](#footnote-ref-274)
275. - تنقیح الـمقال: ج 3، ص 256. [↑](#footnote-ref-275)
276. - تنقیح الـمقال: ج 3، ص 105. [↑](#footnote-ref-276)
277. - تنقیح الـمقال: ج 3، ص 52. [↑](#footnote-ref-277)
278. - بعضی از رواتش به جمله (عن رجل) تعبیر شده. [↑](#footnote-ref-278)
279. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 164. [↑](#footnote-ref-279)
280. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 184. [↑](#footnote-ref-280)
281. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 238. [↑](#footnote-ref-281)
282. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 381. [↑](#footnote-ref-282)
283. - تنقیح الـمقال: ج 3، ص 282. [↑](#footnote-ref-283)
284. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 3 . [↑](#footnote-ref-284)
285. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 43. [↑](#footnote-ref-285)
286. - تنقیح الـمقال: ج 1، ص 298 ـ 299. [↑](#footnote-ref-286)
287. - تنقیح الـمقال: ج 1، ص 336. [↑](#footnote-ref-287)
288. - تنقیح الـمقال: ج 2، ص 162. [↑](#footnote-ref-288)
289. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 147. [↑](#footnote-ref-289)
290. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 219. [↑](#footnote-ref-290)
291. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 261. [↑](#footnote-ref-291)
292. - آیه قبلش این است ﴿وَقَضَيۡنَآ إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ فِي ٱلۡكِتَٰبِ لَتُفۡسِدُنَّ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَّتَيۡنِ وَلَتَعۡلُنَّ عُلُوّٗا كَبِيرٗا ٤ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثۡنَا عَلَيۡكُمۡ عِبَادٗا لَّنَآ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِۚ وَكَانَ وَعۡدٗا مَّفۡعُولٗا ٥ ثُمَّ رَدَدۡنَا لَكُمُ ٱلۡكَرَّةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَمۡدَدۡنَٰكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ أَكۡثَرَ نَفِيرًا ٦ إِنۡ أَحۡسَنتُمۡ أَحۡسَنتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡۖ وَإِنۡ أَسَأۡتُمۡ فَلَهَا﴾ یعنی: «ما در تورات به بنی اسرائیل خبر دادیم كه اعقاب شما در آنجائیكه منزل دارند دو مرتبه فساد می‌كند، و در مقام كبریائی وفرعونیت بر آمده، بر مردمان ظلمی شایان می‌كنند، وقتیكه اولین مرتبه ظلم و فسادشان در رسد ما یكعده بندگان نیرومند وذی شوكت خود را بر شما مسلط كرده كه دیار و مسكن‌های شما را در تحت نظر وتفتیش قرار بدهند، كه اگر كسی باقی مانده باشد او را بكشند، و این وعده‌ای است تخلف ناپذیر، پس از آن دولت وغلبه شما را بر آنانیكه بشما مسلط شده بودند، بشما رد می كنیم، یعنی فتح وفیروزی را نصیب شما قرار می‌دهیم، اموال شما را زیاد می‌كنیم، و شما را دارای عده وافر و یاران بی‌شمار قرار می‌دهیم، این در وقتی است كه از كبریائی و بیدادگری و از آن كارهای مفسده آمیز خود دست بكشید، چنانچه دارای كردار نیک وگفتار نیک وبالاخره، از هر جهت نیكوكار شدید، در حقیقت بخودتان نیكی كرده‌اید، بهره آن نصیب خودتان خواهد شد، یعنی در دنیا به غلبه و عزَّت و در آخرت بثواب و منزلت كامیاب خواهید شد، ولی اگر زشت خو و بدكردار شدید، تحقیقا بخود بد كرده‌اید، همان زشتی و پلیدی نصیب شما خواهد شد، یعنی در دنیا و آخرت دچار شقاوت و بدبختی می‌شوید».

     این آیه‌ها -مانند سایر قصه‌های قرآن- گرچه در ظاهر مشعر بر یک قصه تاریخی است، ولی در معنی مانند قصصی كه علمای اجتماع و اخلاق بیان می‌كنند، متضمن بیان فلسفه تاریخ است، می‌خواهد عاقبت و نتائج سوء ظلم، فساد و تكبر و پیروی نكردن خداو رسول خدا را بما نشان بدهد، می‌خواهد فوائد نیكوكاری و خوش رفتاری را بما آگاه نماید خلاصه می‌خواهد راه رستگاری وسعادت در دنیا و آخرت را در ضمن همین قصه بما ارائه بدهد.

     پس دانستی كه این آیه از جملات یک قصه پربهای اخلاقی است، ابدا مربوط برجعت نیست تا این اندازه مغالطه كاری كه غُلات در این قضیه بخرج داده‌اند، واقعاً حیرت آوراست! این بیچارگان از بس به سر و صورت دادن این امر بی اساس علاقمند بودند، همینكه در یک آیه به كلمه: (كرّه) و (رجوع) و (حشر) و (بعث) و (آخرت) ومانند اینها بر می‌خوردند، فوری اول و آخر آن آیه را قطع كرده و یک پیرایه‌ای هم بهمان آیه بی سرو ته بسته جز و دلیل خود قرار می دادند، دیگر غافل از اینكه خداوند در موقعش كسانی را خواهد بر انگیخت كه پرده از روی نیرنگ بازیهای آنان بر میدارد و سیاهكاری‌های آنان را كه از دیر زمانی عالم اسلام را تاریک كرده بود محو می‌كند و یكعده مردان بزرگ اسلام را از اینگونه نسبتها تبرئه می‌كند ودامن جمعی مسلمان را از لكه های بدنامی پاک می‌سازد. [↑](#footnote-ref-292)
293. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 294 . [↑](#footnote-ref-293)
294. - چون بعضی از رواتش حذف شده از این جهت نیز ضعیف است. [↑](#footnote-ref-294)
295. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 126. [↑](#footnote-ref-295)
296. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 13. [↑](#footnote-ref-296)
297. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 352 . [↑](#footnote-ref-297)
298. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 6 . [↑](#footnote-ref-298)
299. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 170 . [↑](#footnote-ref-299)
300. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 414. [↑](#footnote-ref-300)
301. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 144. [↑](#footnote-ref-301)
302. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 197. [↑](#footnote-ref-302)
303. - راوی خصوص این خطبه تعیین نشده و بطور ارسال ذكر شده است، از اینرو ضعیف خواهد بود ـ فرضا هم اگر راوی آن فرج بن فرو**ة** و مسعد**ة** بن صدفه بوده باشد، اولی بطوریكه مامقانی در [تنقیح الـمقال: ج3، ص 4] می‌نویسد مجهول الحال و دومی بطوریكه در [تنقیح الـمقال: ج3، ص 212] مذكور است علامه و فاضل جزائری و مجلسی او را از ضعفا می‌دانند از اینرو نیز ضعیف خواهد بود. [↑](#footnote-ref-303)
304. - بطوریكه ملاحظه می‌شود در این روایت این آیه را منزل به زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله فرجه می‌داند، ولی با ملاحظه صدر و ذیل آیه بطور وضوح معلوم می‌شود كه راجع به تشریح و ضعیت كفار در موقع نفخ صور و قیامت است، آیات قبل وبعدش این است: ﴿وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلۡوَعۡدُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ٤٨ مَا يَنظُرُونَ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ تَأۡخُذُهُمۡ وَهُمۡ يَخِصِّمُونَ ٤٩ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ تَوۡصِيَةٗ وَلَآ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِمۡ يَرۡجِعُونَ ٥٠ وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَإِذَا هُم مِّنَ ٱلۡأَجۡدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يَنسِلُونَ ٥١ قَالُواْ يَٰوَيۡلَنَا مَنۢ بَعَثَنَا مِن مَّرۡقَدِنَاۜ ۗ هَٰذَا مَا وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَصَدَقَ ٱلۡمُرۡسَلُونَ ٥٢ إِن كَانَتۡ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَإِذَا هُمۡ جَمِيعٞ لَّدَيۡنَا مُحۡضَرُونَ ٥٣﴾ [یس: 48-53] یعنی: كفار بطور استهزاء به حضرت ختمی مرتبت می‌گویند پیوسته بما از حشر و قیامت و نزول عذاب و عده می‌دهی در چه زمانی واقع خواهد شد اگر راست می‌گوئی ؟ ؛ خدا در جواب می‌گوید اینان منتظر نیستند مگر (صیحة واحده) را كه روی می‌آورد باینان در حالی كه باهم مخاصمه ومعامله می‌كنند، یعنی وقوع قیامت بطور ناگهانی است و در آن هنگام قدرت ندارند بر اینكه نسبت بچیزی توصیه نمایند وبمنزل‌های خودشان برگردند، وقتیكه (صور) دمیده شد از قبرهایشان بیرون آمده می‌گویند: وای بر ما كی ما را از خوابگاه ما برانگیخت و بیدار كرد؟ پس از اینكه قدری بخود آمدند می‌گویند این است همان چیزیكه خدا بما وعده داده بود و پیغمبران در آنچه كه بما خبر داده راستگو بوده‌اند؛ بعد خدا در مقام اخبار از سرعت بعث خلایق بر آمده می‌گوید: ﴿إِن كَانَتۡ إِلَّا صَيۡحَةٗ وَٰحِدَةٗ فَإِذَا هُمۡ جَمِيعٞ لَّدَيۡنَا مُحۡضَرُونَ ٥٣﴾ یعنی در مدت یک صیحه و در مدت كمی همه افراد بشر در نزد ما حاضر می‌شوند، یعنی در عرصه قیامت جمع خواهند شد. [↑](#footnote-ref-304)
305. - تنقیح الـمقال: ج3 ص118. [↑](#footnote-ref-305)
306. - مقتضی است به صفحه (184) مراجعه كنید. [↑](#footnote-ref-306)
307. - تنقیح الـمقال: ج2 ص92 . [↑](#footnote-ref-307)
308. - تنقیح الـمقال: ج3 ص212 . [↑](#footnote-ref-308)
309. - تنقیح الـمقال: ج3 ص114. [↑](#footnote-ref-309)
310. - تنقیح الـمقال: ج1 ص 82 . [↑](#footnote-ref-310)
311. - تنقیح الـمقال: ج3 ص113 . [↑](#footnote-ref-311)
312. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص150. [↑](#footnote-ref-312)
313. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 160 . [↑](#footnote-ref-313)
314. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 238. [↑](#footnote-ref-314)
315. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 67 . [↑](#footnote-ref-315)
316. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 315. [↑](#footnote-ref-316)
317. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 295. [↑](#footnote-ref-317)
318. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 99. [↑](#footnote-ref-318)
319. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 81 . [↑](#footnote-ref-319)
320. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 257. [↑](#footnote-ref-320)
321. - بعضی از روات این دو روایت (103 و 104) حذف شده و از این جهت نیز ضعیف است. [↑](#footnote-ref-321)
322. - بعضی رواتش به كلمه (جماعت) تعبیر شده و باصطلاح بطور ارسال ذكر شده است، از این جهت نیز ضعیف است. [↑](#footnote-ref-322)
323. - به صفحه (130ـ131) مراجعه كنید. [↑](#footnote-ref-323)
324. - تنقیح الـمقال: ج1 ص13. [↑](#footnote-ref-324)
325. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 102 ـ 103. [↑](#footnote-ref-325)
326. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 386. [↑](#footnote-ref-326)
327. - این دو روایت بطور ارسال نقل شده است. [↑](#footnote-ref-327)
328. - تنقیح الـمقال: ج1 ص88. [↑](#footnote-ref-328)
329. - مؤلفین كتاب‌های نامبرده این دو روایت (112 و 113) را بطور ارسال نقل كرده‌اند. [↑](#footnote-ref-329)
330. - چون مؤلفین كتابهای مزبور روات این روایات (از 114 تا 117) را حذف كرده‌اند، از اینرو مرسل و ضعیف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-330)
331. - تنقیح الـمقال: ج1 ص 342. [↑](#footnote-ref-331)
332. - این روایت از جهت ارسال رواتش نیز ضعیف است. [↑](#footnote-ref-332)
333. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 182. [↑](#footnote-ref-333)
334. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 182. [↑](#footnote-ref-334)
335. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 178. [↑](#footnote-ref-335)
336. - این دو روایت ( 123 و 124) بطور ارسال نقل شده است. [↑](#footnote-ref-336)
337. - تنقیح الـمقال: ج2 ص196. [↑](#footnote-ref-337)
338. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص324. [↑](#footnote-ref-338)
339. - تنقیح الـمقال: ج 3 فصل الكنى ص 25 . [↑](#footnote-ref-339)
340. - تنقیح الـمقال: ج 3 فصل الكنى ص20 . [↑](#footnote-ref-340)
341. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص233 . [↑](#footnote-ref-341)
342. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص96 . [↑](#footnote-ref-342)
343. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 27 . [↑](#footnote-ref-343)
344. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 261 . [↑](#footnote-ref-344)
345. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 165. [↑](#footnote-ref-345)
346. - در این روایت روات بین احمد بن محمد و احمد بن عقبه حذف شده و از اینرو ضعیف است. [↑](#footnote-ref-346)
347. - مؤلف كتاب «منتخب البصائر» حسن بن سلمان بن خالد است، بطوریكه مامقانی در تنقیح الـمقال: ج1 ص 284 می‌نویسد از شاگردهای مرحوم شهید بوده، چنین كسی البته نمی‌تواند بدون واسطه از حضرت صادق و نیز از جابر كه بقولی از اصحاب حضرت باقر و بروایتی از اصحاب حضرت صادق بوده روایت بكند، حتما روات چندی در بین بوده كه ایشان حذف كردند و در نتیجه این دو روایت مرسل خواهد بود. [↑](#footnote-ref-347)
348. - تنقیح الـمقال: ج1 ص 122. [↑](#footnote-ref-348)
349. - در این روایت نیز بعضی از رواتش حذف شده است. [↑](#footnote-ref-349)
350. - علی بن عبد الكریم صاحب كتاب مزبور بطوری كه خود در آنجا اشاره كرده است وسائط بین خود و علی بن مهزیار را حذف نموده است ـ خلاصه ضعف این روایات و روایت قبل از جهت ارسال است. [↑](#footnote-ref-350)
351. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 55. [↑](#footnote-ref-351)
352. - چنانچه اصل روایت را در بحار ملاحظه فرمائید می‌بینید كه ابن ابی الخطاب در اینجا بدون واسطه از مروان بن مسلم روایت كرده است، ولی در كتاب كافی در باب حجت احادیث چندی هست كه در آنها با سه و چهار واسطه از او روایت می‌كند، از اینجا گمان می‌رود كه در این روایت نیز بین این دو نفر وسائطی بوده كه ابن ابی الخطاب حذف كرده است، و در نتیجه این روایت مرسل باشد؛ چنانكه مرحوم شیخ حسن صاحب (منتقی) و مرحوم شیخ و جمعی از محققین مانند محمد امین كاظمی و غیره ـ بطور یكه مامقانی در تنقیح الـمقال: ج1 ص209 می‌نویسند ـ این معنی را از امارات ارسال روایت قرار داده‌اند، یعنی اگر به بینند شخصی كه معمولا با چند واسطه از كسی نقل روایت می‌كرده بدون واسطه در یک روایتی از او روایت كرده است، حكم می‌كنند كه آن روایت مرسل است، از اینرو این روایت هر چند رواتش یعنی (برید) و (احمد بن حسین بن علی فضال) از ثقات باشند، چنانكه جمعی از علمای رجال گواهی می‌دهند، از جهت ارسال ضعیف خواهد بود. [↑](#footnote-ref-352)
353. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 225 . [↑](#footnote-ref-353)
354. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 288. [↑](#footnote-ref-354)
355. - بطوریكه در اصل روایت محسوس است ابو القاسم علوی این روایت را بطور ارسال روایت كرده‌است. [↑](#footnote-ref-355)
356. - صاحب كتاب روضه نیز روات این روایت را بطور كلی حذف كرده و از اینرو مرسل و ضعیف است، گذشته از این خود كتاب روضه هم بطوریكه مرحوم مجلسی در جلد اول بحار در ضمن شرح كتاب‌هائی كه ماخذش بوده می‌نویسد مورد وثوق نمی‌باشد. [↑](#footnote-ref-356)
357. - راستی خیلی دور از مقام شامخ مرحوم مجلسی علیه الرحمه‌است كه یک قصه فكاهی را كه بین دو نفر واقع شده بود در عداد احادیث ائمه وجزء ادله مثبته یک مسأله اعتقادی كه پایه‌اش باید بر علم و یقین استوار باشد، قرار بدهند! مگر اینكه بگوئیم موقعی كه شاگردهایشان ابواب كتاب (بحار) را پس از تنظیم بنظر شریفشان می‌رساندند، ایشان بمناسبت اینكه شیخ الاسلام مركزی و مشغله شان زیاد بوده اصلا متوجه این قسمت نشده بودند. [↑](#footnote-ref-357)
358. - ابراهیم بن محمد الثقفی این دو روایت اخیر را (یعنی روایت شماره 150 و 151) بدون واسطه از علی امیر المؤمنین روایت می‌كند، با اینكه ایشان بطوریكه ابو علی وسایر علمای رجال در كتاب‌های رجال شان می‌نویسند در سال (283) وفات كرده بود وعلی در سال (40) هجری رحلت كرده بود، فاصله بین وفاتشان (243) می‌باشد، بنا بر این حتما وسائط چندی در بین بوده بوده كه حذف شده است، از اینرو این دو روایت مرسل و در نتیجه ضعیف خواهد بود . [↑](#footnote-ref-358)
359. - تنقیح الـمقال: ج2 ص132. [↑](#footnote-ref-359)
360. - ابراهیم ثقفی این روایت را بدون واسطه از عبایه كه از اصحاب علی. [↑](#footnote-ref-360)
361. - بعضی از رواتش حذف شده و از این جهت نیز ضعیف است. [↑](#footnote-ref-361)
362. - نتایج التنقیح مامقانی: ص 135. [↑](#footnote-ref-362)
363. - (ناووسیه) یكی از فرقه‌های (غلاة) می‌باشند، و حضرت صادق را مهدی منتظر می‌دانند. [↑](#footnote-ref-363)
364. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 5 ـ 6 . [↑](#footnote-ref-364)
365. - تنقیح الـمقال: ج2 فصل الكنى ص15. [↑](#footnote-ref-365)
366. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 308 [↑](#footnote-ref-366)
367. - تنقیح الـمقال: ج2 ص 165. [↑](#footnote-ref-367)
368. - تنقیح الـمقال: ج3 فصل الكنى ص38. [↑](#footnote-ref-368)
369. - تنقیح الـمقال: ج3 فصل الكنی ص38 حقیقتاً خیلی جای خورسندی است كه شیعیان علی با وجود چنین احادیث ساختگی شب و روز بخوردن شراب و دیگر معاصی مشغول نمی‌شوند. [↑](#footnote-ref-369)
370. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 15. [↑](#footnote-ref-370)
371. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 67 . [↑](#footnote-ref-371)
372. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 13. [↑](#footnote-ref-372)
373. - چون بعضی از رواتش در متن روایت حذف شده از این جهت نیز ضعیف است. [↑](#footnote-ref-373)
374. - شما خواننده كه باین روایت‌ها می‌رسید كه دابة الارض را تفسیر به علی می‌كند، مقتضی‌است دو باره پاورقی صفحه 157 تا 162 را مراجعه فرمائید. [↑](#footnote-ref-374)
375. - تنقیح الـمقال: ج2 ص 364. [↑](#footnote-ref-375)
376. - بعضی از رواتش در متن روایت حذف شده و از اینرو مرسل است. [↑](#footnote-ref-376)
377. - تنقیح الـمقال: ج1 ص13. [↑](#footnote-ref-377)
378. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص50 . [↑](#footnote-ref-378)
379. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 224 . [↑](#footnote-ref-379)
380. - بعضی از رواتش به جمله (عمن ذكره) ذكر شده و از اینرو مرسل است. [↑](#footnote-ref-380)
381. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 258 . [↑](#footnote-ref-381)
382. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 349 . [↑](#footnote-ref-382)
383. - تنقیح الـمقال: ج 3 ص 119. [↑](#footnote-ref-383)
384. - تنقیح الـمقال: ج3 ص146. [↑](#footnote-ref-384)
385. - بصفحه (147) مراجعه كنید. [↑](#footnote-ref-385)
386. - بصفحه (147) مراجعه كنید. [↑](#footnote-ref-386)
387. - این روایت را كه از ابن عباس نقل شده، موقوف می‌گویند، بطوریكه در ص 124 نوشتم موقوف از اقسام حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-387)
388. - ابراهیم بن محمد الثقفی رواة بین خود و معصوم را حذف كرده است. [↑](#footnote-ref-388)
389. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص 15. [↑](#footnote-ref-389)
390. - به صفحه (225) رجوع كنید. [↑](#footnote-ref-390)
391. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص 4. [↑](#footnote-ref-391)
392. - نتایج التنقیح: ص121. [↑](#footnote-ref-392)
393. - چون بعضی از رواتش حذف شده از این جهت نیز ضعیف است. [↑](#footnote-ref-393)
394. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص202. [↑](#footnote-ref-394)
395. - تنقیح الـمقال: ج 1 ص73. [↑](#footnote-ref-395)
396. - تنقیح الـمقال: ج 2 ص155. [↑](#footnote-ref-396)
397. - بطوریكه در متن روایت محسوس است برقی وسائط بین خود و معصوم را حذف كرده است. [↑](#footnote-ref-397)
398. - تنقیح الـمقال:، ج1، ص67. [↑](#footnote-ref-398)
399. - تاج العروس: ج8 ص241. [↑](#footnote-ref-399)
400. - تاج العروس: ج8 ص242. [↑](#footnote-ref-400)
401. - تفسیر كشاف: ج2 ص251. [↑](#footnote-ref-401)
402. - كامل التاریخ ابن اثیر ج3 ص157. [↑](#footnote-ref-402)
403. - مجمع البیان: ج1 ص48. [↑](#footnote-ref-403)
404. - روح الـمعانی: ج1 ص339 ـ 340. [↑](#footnote-ref-404)
405. - تفسیر شیخ محمد عبده ج1 ص322. [↑](#footnote-ref-405)